

# رابطہ و توجہات امام زمان (عج)

بہ امام حسین علیہ السلام و شہدائے کربلا

الحسن  
عبد  
السلام علیہ السلام

سید عباس موسوی مطلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





(رابطه و توجہات امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)  
با امام حسین علیہ السلام و شیفتگان)

به ضمیمه زیارت ناحیه مقدسه (به طور کامل)



## شناسنامه

● **نام کتاب /** رابطه و توجهات امام زمان (عج) با امام حسین علیه السلام و شیفتگان

● مؤلف: سید عباس موسوی مطلق

● ناشر: انتشارات نجبا

● حروفچینی: قم، خدمات کامپیوتری کربلا

● چاپ: اول قایمستان ۱۳۸۳

● چاپخانه: ولی عصر

● تیراژ: ۵۰۰۰

● قیمت: ۵۵۰۰

شابک: ۶-۲۶-۷۲۸۳-۹۶۴

تقدیم:

به روح پرفتوح و ملکوتی، پیر غلام

حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام،

و عاشق دلسوخته حضرت مهدی علیه السلام

عالم ربانی، مروج احکام سبحانی

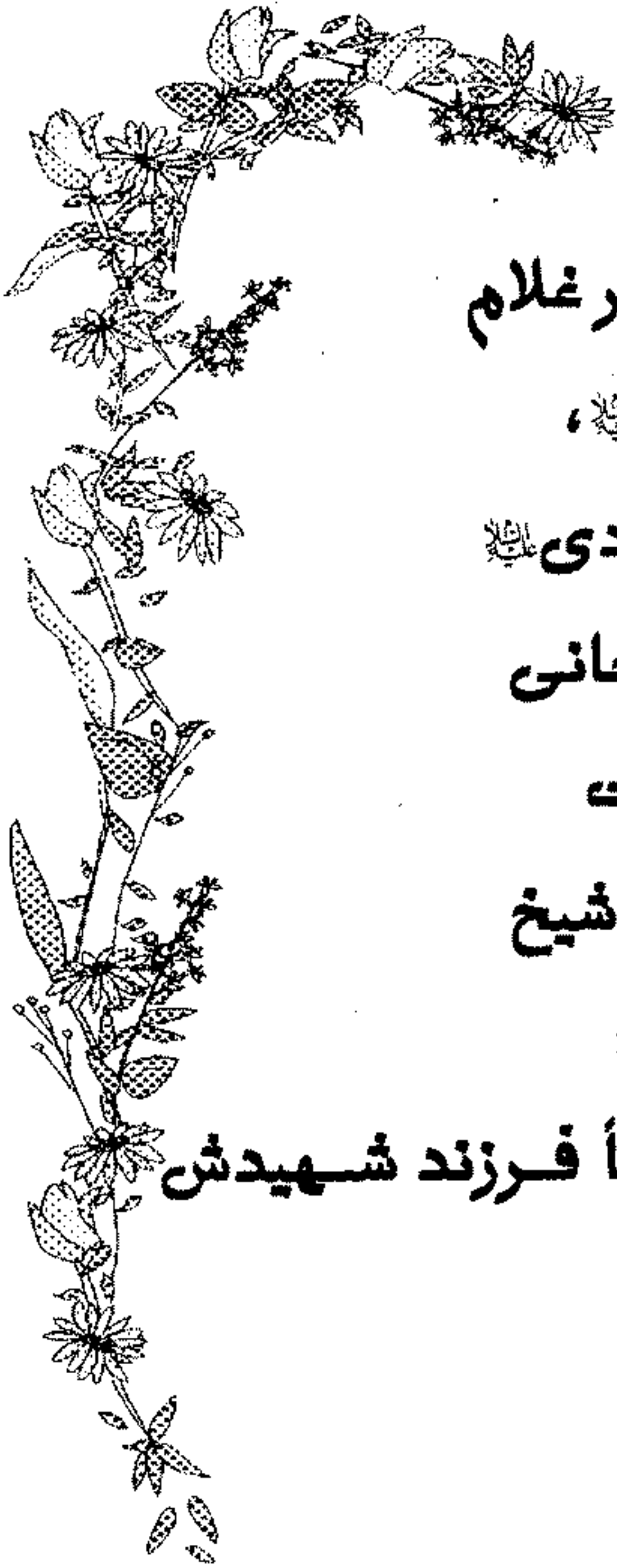
صاحب مناقب عرفانی حضرت

حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ

محمد تقی انصاری همدانی علیه السلام

و روح همه شهدا خصوصاً فرزندان شهیدش

«مهدی»



## فهرست مطالب

- سخنی با خوانندگان ..... ۹
- سرّ می فروش ..... ۱۱
- سرآغاز سخن ..... ۱۳
- صفات آب کوثر ..... ۲۱
- تشریف سید بحر العلوم ..... ۲۵
- ندای حضرت صاحب الزمان علیه السلام بین رکن و مقام ..... ۲۸
- امام زمان ارواحنا فداه و زیارت روز ولادت ..... ۲۹
- تربیت امام حسین علیه السلام از منظر حضرت مهدی علیه السلام ..... ۲۹
- وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً ..... ۳۱
- شبهات حضرت ولی عصر علیه السلام به امام حسین علیه السلام ..... ۳۵
- تمام کشته شدگان = یک بند نعلین ابی عبدالله علیه السلام ..... ۴۰
- منبری و مداح را حضرت ولی عصر علیه السلام می فرستد ..... ۴۱
- چگونگی باز شدن راه ملاقات سید عبدالکریم کفاش ..... ۴۴
- نظر مرحمت و لطف حضرت به زائر جدّش ..... ۴۸
- ذکر مصیبت و دعای حضرت ..... ۵۴

۵۵	عمل عظیم .....
۵۸	تفسیر گَهِیَعَص از زبان حضرت .....
۶۶	حکمت شهادت از زبان حضرت .....
۷۰	امام زمان <small>علیه السلام</small> و کمک به زوار حسین <small>علیه السلام</small> .....
۷۵	امان برای زوار حسین <small>علیه السلام</small> در شب جمعه .....
۸۸	سفارش حضرت به زیارت عاشورا .....
۹۲	دستگیری امام زمان <small>علیه السلام</small> از زائر گمشده حسینی .....
۹۴	کمک حضرت به زائر امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۹۷	تشریف دو نفر خادم در حرم امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۹۹	امام زمان <small>علیه السلام</small> در حرم امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۱۰۱	امام زمان <small>علیه السلام</small> و شرکت در مجلس روضه با لباس کردی .....
۱۰۷	امام زمان <small>علیه السلام</small> حامل پیام امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۱۱۰	عریضه به محضر امام زمان <small>علیه السلام</small> جهت زیارت کربلا .....
۱۵۴	زیارت شهدای کربلا .....
۱۷۴	برخی از آثار مؤلف .....

## سخنی با خوانندگان

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب حاضر در رابطه حضرت بقية الله الاعظم مهدی موعود علیه السلام با حضرت سیدالشهداء علیه السلام و عنایات آنحضرت به مجالس، زوّار و دوستان جدّش امام حسین علیه السلام می باشد که در دو دفتر تنظیم شده است که این دفتر اول مجموعه است که تقدیم شما عزیزان می شود و انشاء الله دفتر دوم آن نیز بزودی آماده و به زیور طبع آراسته خواهد شد.

ضمناً رابطه حضرت مهدی علیه السلام با حضرت زینب علیها السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام نیز هر کدام در جلد های جداگانه در حال تألیف می باشد که انشاء الله به زودی تقدیم شما محبان اهل بیت علیهم السلام خواهد شد.

و اما علت نام گذاری این کتاب به نام سرّ می فروش از این قرار بود که پس از آماده کردن کتاب (رابطه حضرت مهدی علیه السلام با امام حسین علیه السلام) تفألی به دیوان خواجه شیراز زدم که در ابتدا صفحه نوشته شده بود؛



دوش می‌گفت با من پنهان کاردانی تیز هوش

وز شما پنهان نشاید کرد سر میفروش  
از همین رو نام کتاب را سر می‌فروش گذاشتم. اتفاقاً هم چه زیبا و  
مناسب آمده بود چرا که اگر قدری تأمل کنیم به این نکته خواهیم  
رسید که حتماً در قضیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام سرّی نهفته است که  
اینگونه حضرت حجت علیه السلام ابراز ارادت و علاقه می‌کنند و هر روز دو  
مرتبه صبح و شام خون گریه می‌کنند که ان شاء الله حضرت لطف  
نموده و ما را نیز از این سرّ مطلع خواهند کرد. لازم به ذکر است که با  
توجه به اینکه اداره محترم ارشاد اسلامی قم با چاپ کتاب به نام  
«سرّ می‌فروش» موافقت نمودند، لذا کتاب به اسم رابطه و توجهات  
امام زمان (عج) به امام حسین علیه السلام و مشتاقان در خدمت عزیزان قرار  
می‌گیرد، امیدوارم که این عمل نا چیز مورد قبول مادرش حضرت  
زهرا علیه السلام قرار بگیرد.

حوزه علمیه قم

سید عباس موسوی مطلق (عبدالزینب)

رجب ۱۴۲۱

## سرّ می فروشش

دوش با من گفت پنهان کاردانی تیز هوش  
و زشما پنهان نشاید کرد سرّ می فروشش  
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع  
سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش  
و آنگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک  
زهره در رقص آمد بر بط زنان میگفت نوش  
با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام  
نی گرت زخمی رسد آئی چو چنگ اندر خروش  
تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشوی  
گوش نا محرم نباشد جای پیغام سرّوش  
گوش کن پندای پسر و ز بهر دنیا غم مخور  
گفتمت چون در حدیثی گر توانی داشت گوش

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

زآنکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گویای مرد عاقل یا خموش

ساقیا می ده که رندیهای حافظ فهم کرد

آصف صاحب قرآن جرم بخش عیب پوش

## سراغاز سخن

ایامی چند را مشغول به مطالعه کتاب شریف و ارزشمند کامل الزیارات نوشته عالم ربانی و محقق عالیقدر ابی القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی قدس الله سره بودم. وی استاد شیخ عظیم الشأن عالم عامل، مؤید به تأیید امام زمان علیه السلام یعنی شیخ مفید اعلی الله مقامه الشریف بود.

آری نویسنده کتاب کامل الزیارات، شاگردانی همچون شیخ مفید به جامعه اسلام تحویل داده است. چنانچه مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قمی رحمته الله می نویسد: «شیخ اجل اقدم اعظم ثقه جلیل القدر عظیم الشأن کفایت می کند در جلالت آن شیخ معظم سعید که استاد شیخ مفید است.»<sup>(۱)</sup>

شیخ مفیدی که مکرر به محضر نورانی قطب دائره امکان حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف می رسیده و آن حضرت بر قبر او که در حرم کاظمین علیه السلام می باشد با خط مبارکش این ابیات را

(۱). فوائد الرضویه، ص ۷۸.

که الان بصورت تابلویی بالای قبر مطهرش نصب شده می نویسد:  
 لو صوت الناعی بفقدک انه يوم علی آل الرّسولِ عظیم  
 ان کان قد غیبت فی حدث الثری فا لعدل و التّوحید فیہ مقیم  
 والمقائم المهدی یفرح کلّما تلیت علیک من الدّروس العلوم  
 در مکتب شیخ مفید رحمته الله نیز علمائی همچون سید رضی رحمته الله و سید  
 مرتضی رحمته الله تربیت شده اند.

خلاصه در این کتاب (کامل الزیارات) به برخی احادیث برخورد  
 می کردم که با برخی از معادلات جور در نمی آمد، وقتی کتاب را نگاه  
 می کردم معتبر،<sup>(۱)</sup> سلسله حدیث معتبر<sup>(۲)</sup> و کلام هم از آن  
 معصوم علیه السلام بود، مدّتی را در یک سردرگمی خاصی بودم، تا اینکه...  
 حال قبل از آنکه به ادامه مطلب پردازم اشاره ای چند به برخی از آن  
 احادیث بنمایم:

۱- حدّثنی حکیم بن داود، عن سلّمه عن یعقوب بن یزید، عن  
 ابن اَبی عمیر، عن بکیر بن محمّد، عن فضیل بن یسار، عن اَبی

(۱). در فوائد الرضویه آمده است: (کامل الزیارة) کتاب بسیار نفیسی است و پیوسته مرجع  
 شیعه و از اصول معروفه است و شیخ در تهذیب و غیر او از سایر محدثین از آن کتاب  
 شریف نقل کرده اند (فوائد الرضویه، ص ۸۰)

(۲). «قال النجاشی کان ابوالقاسم من ثقات اصحابنا و اجلائهم فی الحدیث والفقّه، روی عن  
 ابيه و عن اخیه عن سعد و قال ما سمعت من سعد الاربعة احادیث و علیه، و قرء شیخنا ابو  
 عبدالله الفقّه و متّه حمل و کلما یوصف به الناس من جمیل و فقّه، فهو فوقه له کتب حسان  
 قرئت اکثر هذه الکتب علی شیخنا اَبی عبدالله (ای المفید) و علی الحسین بن عبیدالله (ای  
 الغضایری) انتهى... (فوائد الرضویه ص ۷۸).

عبدالله عليه السلام «قال: من ذُكِرنا عنده ففاضت عينا ولو مثل جناح  
بِعَوْضَةٍ غُفِرَ له ذنوبُه و لو كانت مثل زَبَدِ البحر».

**ترجمه:** حکیم بن داود، از سلمه، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی  
عمیر، از بکیر بن محمد از فضیل بن یسار، از حضرت ابی عبدالله عليه السلام  
نقل کرده که آن حضرت فرمودند: کسی که یادی از ما نزد او شود و از  
چشمانش اشک بیاید اگر چه به قدر بال پشه باشد گناهایش آمرزیده  
شود و لو به اندازه روی دریاها باشد. (۱)

۲- حدیثی محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، عن ابیه، عن  
علی بن محمد بن سالم، عن محمد بن خالد، عن عبدالله بن  
حماد البصری عن عبدالله بن عبدالرحمن الاصم، عن مسمع بن  
عبدالملک کردین البصری «قال: قال لی ابو عبدالله عليه السلام: یا مسمع  
أنت من اهل العراق؛ أما تأتي قبر الحسین عليه السلام؟

قلت: لا؛ انا رجلٌ مشهورٌ عند اهل البصرة و عندنا من يتبع  
هوى هذا الخليفة، و عدونا كثير من اهل القبائل من النصاب و  
غيرهم، و لست امنهم أن يرفعوا حالي عند ولد سليمان فيمثلون بي.

قال لی: افها تذكر ماضع به؟

قلت: نعم.

قال: فتجزع؟

(۱). کامل الزیارات، ترجمه ذهنی تهرانی، ص ۳۳۵، چاپ پیام.

قلت: اى والله و اسءبر لءلك ءءى ىرى اهلى اءر ذلك على  
فامءنء من الطءام ءءى ىسءبن ذلك فى وءهى؁  
قال: رءم الله ءمعءك اما انك من الءفن ىءءون من اهل الءزرع  
لنا؁ والءفن ىفرءون لفرءنا و و ىءزنون لءزننا ىءافون لءوفنا و  
ىأمنون اذا أمنا؁ اما انك سءرى عنء موءك ءضور آبائى لك و  
وصىءهم ملك الموت بك؁ و ما ىلقونك به من البشارة أفضل؁ و  
الملك الموت ارء علىك و أشء رءمة لك من الأم الشففة على ولءها.  
قال: ثم اسءبر واسءبرء؁ معه فقال: الءمء الله الءى فضلنا  
على ءلقه بالرءمة و ءصنا اهل البء بالرءمة.  
ىا مسمع ان الارض والسماء لءبكى منء قءل  
امفر المومفن ءاللهؑ رءمة لنا؁ و ما بكى لنا من الملائكة اكثر و  
مارقات ءموع الملائكة منء قءلنا؁ و ما بكى اءء رءمة لنا و لما  
لقفنا إلا رءمة الله قبل أن ءءرء الءمة من عفن؁ فاذا سئالء  
ءموعه على ءءه؁ فلوان قءرة من ءموعه سقءء فى ءهءم لأ  
طفءء ءرءها ءءى لا ىوءء لها ءرء؁ وان الموءع لنا قلبه لىفرء  
ىوم ىرانا عنء موءه فرءة لا ءزال ءلك الفرءة فى قلبه ءءى ىرد علفنا  
الءوض؁ وان الكوئر لىفرء بمءبنا اذاورء علىه ءءى أنه لىءفقه من  
ضروب الطءام ما لا ىسءهى ان ىصءر عنه.  
ىا مسمع من شرب منه شربة لم ىظما بعءها ابءا؁ ولم ىسءق

بعدها ابدأ، و هو في بَرْدِ الْكَافِرِ وَ رِيحِ الْمِسْكِ وَ طَعْمِ الزَّنْجَبِيلِ،  
احلَى مِنَ الْعَسَلِ، وَاللِّينِ مِنَ الذَّيْدِ، وَاضْفَى امِنَ الدَّمْعِ، وَ أَذْكَى مِنَ  
العَنْبَرِ يَخْرُجُ مِنْ تَسْنِيمٍ وَ يَمُرُّ بِأَنْهَارِ الْجَنَانِ يَجْرِي عَلَى رَضْرَاضِ  
الدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ، فِيهِ مِنَ الْقَدْحَانِ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ النُّجُومِ السَّمَاءِ،  
بِوَجْدِ رِيحِهِ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ، قَدْحَانَهُ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَ  
أَلْوَانِ الْجَوْهَرِ، يَفُوحُ فِي وَجهِ الشَّارِبِ مِنْهُ كُلُّ فَائِحَةٍ حَتَّى يَقُولَ  
الشَّارِبُ مِنْهُ: يَا لَيْتَنِي تَرَكْتُ هَهُنَا لِأَبْقَى بِهَذَا بَدَلًا وَ لَاعْنَهُ  
تَحْوِيلًا، أَمَا أَنْكَ يَا (بَن) كِرْدِينَ مَمَّنْ تَرَوِي مِنْهُ، وَ مَا مِنْ عَيْنٍ  
بَكَتْ لَنَا إِلَّا نَعِمَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى الْكُوْثَرِ وَ سُقِيَتْ مِنْهُ، وَأَنَّ الشَّارِبَ  
مِنْهُ مَمَّنْ أَصَبْنَا لِيُعْطَى مِنَ اللَّذَّةِ وَ الطَّعْمِ وَ الشَّهْوَةِ لَهُ أَكْثَرُ مِمَّا  
يُعْطَاهُ مِنْ هُوَ دُونَهُ فِي حُبِّنَا.

وَأَنَّ عَلَى الْكُوْثَرِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ فِي يَدِهِ عَصَا مِنْ عَوْسَجٍ  
يَحْطُمُ بِهَا أَعْدَاءَنَا، فَيَقُولُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ: أَنِي أَشْهَدُ الشَّهَادَتَيْنِ،  
فَيَقُولُ: انْطَلِقْ إِلَى إِمَامِكَ فَلَانِ فَاسْأَلْهُ إِنْ يَشْفَعُ لَكَ، فَيَقُولُ: تَبَرُّ  
أَمْنِي أَمَامِي الَّذِي تَذْكُرُهُ، فَيَقُولُ: ارْجِعْ إِلَى وَ رَائِكَ فَقُلْ لِلَّذِي  
كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ تَقَدِّمَهُ عَلَى الْخَلْقِ فَاسْأَلْهُ إِذْ كَانَ خَيْرَ الْخَلْقِ عِنْدَكَ إِنْ  
يَشْفَعُ لَكَ، فَإِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ مِنْ يَشْفَعُ فَيَقُولُ: أَنِي أَهْلَكَ عَطَشًا  
فَيَقُولُ لَهُ: زَادَكَ اللَّهُ ظَمَاءً وَ زَادَكَ اللَّهُ عَطَشًا.

قلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ كَيْفَ يَقْدَرُ عَلَى الدُّنُوِّ مِنَ الْحَوْضِ وَ أَمْ يَقْدَرُ



علیه غیره؟.

فقال: ورع عن اشیاء قبیحہ و کف عن شتمنا (اهل البيت) اذا ذکرنا، و ترک اشیاء اجتر علیها غیره، و لیس ذلک لِحُبنا ولا لهوی منه لنا، و لکن ذلک لشدة اجتهادہ فی عبادتہ و تدبیرہ و لما قد شغل نفسه به عن ذکر الناس فاما قلبه فمناق و دینہ النصّب و اتباع اهل النصّب و ولایة الماضین و تقدّمه لهما علی کل احد.

**ترجمہ:** محمد بن عبدالہ بن جعفر حمیری، از پدرش، از علی بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد، از عبداللہ بن حمار بصری، از عبداللہ بن عبدالرحمن اصم، از مسمع بن عبدالملک کردین بصری نقل کرده کہ وی گفت:

حضرت ابو عبداللہ ع به من فرمودند:

ای مسمع تو از اهل عراق هستی، آیا به زیارت قبر حسین ع می روی؟  
عرض کردم: خیر، من نزد اهل بصرہ مردی مشہور ہستم و نزد ما کسانی ہستند کہ خواستہ این خلیفہ را طالب بودہ و دشمنان ما از گروہ ناصبی ہا و غیر ایشان بسیار بودہ و من در امان نیستم از اینکہ حال من را نزد پسر سلیمان گزارش کنند.

در نتیجہ او با من کاری کند کہ عبرت دیگران گردد لذا احتیاط کردہ و بہ زیارت آن حضرت نمی روم.

حضرت بہ من فرمودند:

آیا یاد می‌کنی مصائبی را که برای آن جناب فراهم کرده و آزار و اذیت‌هایی که به حضرتش روا داشتند؟

عرض کردم: بلی

حضرت فرمودند:

آیا به جزع و فزع می‌آئی؟

عرض کردم: بلی به خدا قسم و به خاطر یاد کردن مصائب آن بزرگوار چنان غمگین و حزین می‌شوم که اهل و عیالم اثر آن را در من مشاهده می‌کنند و چنان حالم دگرگون می‌شود که از خوردن طعام و غذا امتناع نموده و به وضوح علائم حزن و اندوه نمایان می‌گردد.

حضرت فرمودند:

خدا رحمت کند اشک‌های تو را (یعنی خدا به واسطه این اشکها تو را رحمت نماید)، بدان قطعاً تو از کسانی محسوب می‌شوی که به خاطر ما جزع نموده و به واسطه سرور و فرح ما مسرور گشته و به خاطر حزن ما محزون گردیده و به جهت خوف ما خائف بوده و هنگام مأمون بودن مادر امان هستند، توجه داشته باش حتماً و عنقریب هنگام مرگ اجدادم را بالای سرت خواهی دید که به ملک الموت سفارش تو را خواهند نمود و بشارتی که به تو خواهند داد برتر و بالاتر از هر چیزی است و در این هنگام ملک الموت از مادری که علاقمند به فرزندش باشد به تو مهربانتر و رحیم‌تر خواهد بود.

مسمع می گوید:

سپس حضرت گریستند و اشکهای مبارکشان جاری شد و من نیز با آن جناب اشک ریختم، پس از آن حضرت فرمودند:

الحمد لله الذي فضلنا على الخلقه بالرحمة و خصنا اهل البيت

بالرحمة.

ای مسمع: از هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شدند زمین و آسمان بر ما ترحم نموده و می گریند و موجودی بیشتر از فرشتگان بر ما گریه نکرده است، ایشان اشکهایشان لاینقطع جاری بوده و هرگز قطع نمی شود.

توجه داشته باشید احدی بخاطر ترحم به ما و به جهت مصائبی که بر ما وارد شده گریه نمی کند مگر آنکه قبل از آمدن اشک از چشمش حق تعالی او را رحمت خواهد نمود و وقتی اشکها به گونه هایش جاری گشت در صورتی که یک قطره از آنها در جهنم بیفتد حرارت و آتش آن را خاموش و آرام می کند که دیگر برای آن حرارتی پیدا نمی شود.

دانسته باش کسی که بخاطر ماقبلش دردناک شود در روزی که موت و مرگش فرا برسد و مارا مشاهده نماید سرور و نشاط برایش پیدا شود که پیوسته این سرور در او بوده تا در کنار حوض بر ما وارد گردد وقتی که محب و دوستدار ما اهل بیت بر حوض کوثر وارد شود

سرور و فرح خاصی در کوثر پیدا شود به حدی که انواع و اقسام اطعمه‌ای را به او چشانده که وی مایل نیست طعم آن غذاها زائل گردد. ای مسمع: کسی که از آن حوض یک جرعه بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نشده و ابداً طلب آب نکند.

### صفات آب کوثر

سپس حضرت اوصاف آب کوثر را چنین توصیف فرمودند:

الف: طبع آن در سردی و خنکی مانند کافور بوده.

ب: بوی آن همچون بوی مشک بوده.

ج: طعمش نظیر طعم زنجبیل می باشد.

د: شیرین تر از عسل.

ه: نرم تر و لطیف تر از سرشیر.

و: صاف تر از اشک چشم.

ز: پاک تر از عنبر.

ح: از تسنیم که چاهی است در بهشت خارج می گردد.

ط: در جوی های بهشت عبور می کند.

ی: از روی ریگ های بهشتی که در و یاقوت هستند جاری می باشد.

ک: کاسه هائی در آن است که عدد آنها از ستارگان آسمان بیشتر می باشند.

ل: بوی خوش آن از مسافتی که باید آن را ظرف هزار سال پیمود به

مشام می آید.

م: کاسه‌های درون آن از زر و سیم و انواع و اقسام جواهر قیمتی است.  
 ن: از آن هر بوی خوش و نسیم معطری به صورت شارب می‌وزد تا جایی که شارب می‌گوید: کاش من را در همین جابه حال خود بگذارند، حاضر نیستم اینجا را با جای دیگری تبدیل کرده و آن را تغییر دهم.

پس از آن حضرت به مسمع بن عبدالملک کردین بصری فرمودند: ای کردین توجه داشته باش تو از کسانی هستی که از آب آن حوض می‌آشامی. و نیست چشمی که برای ما بگرید مگر آنکه از نعمت نظر نمودن به آب کوثر بهره‌مند شده از آن سیراب گردد.

دوستاناران ما که از آب کوثر می‌آشامند پس از نوشیدن از آن لذتی که برده و طعمی که چشیده و شهوتی است که به دیگران یعنی کسانی که در مرتبه پائین‌تر از حبّ ما هستند اعطاء می‌گردد.

بر بالای حوض کوثر امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده و در دست مبارکشان عصائی از گیاه عوسج بوده که با آن دشمنان ما را منکوب و مضروب می‌سازند، یکی از آن دشمنان محضر مبارکش عرض می‌کند: من شهادتین می‌گویم.

حضرت می‌فرماید: نزد امام خود «فلانی» برو پس از او بخواه که تو را شفاعت کند.

آن شخص می‌گوید:

امام که نامش را بردید از من تبری می جوید.

حضرت می فرمایند:

به پشت خود برگرد و از کسی که دوستش می داشتی و برخلائق  
مقدمش می نمودی طلب شفاعت کن زیرا بهترین خلق نزد تو باید  
شفاعتت را بکند چه آنکه بهترین مخلوقات کسی است که شفیع  
دیگران باشد.

آن شخص می گوید: از تشنگی مردم.

حضرت به او می فرمایند:

خداوند تو را تشنه تر کرده و عطشت را زیاد کند.

راوی یعنی مسمع می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم این شخص چگونه  
نزدیک حوض می رود در حالی که غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام احدی بر  
آن قادر نیست؟

حضرت فرمودند: این شخص از اعمال زشت چندی اجتناب  
نموده و وقتی ما را نام می برد از ناسزا گفتن و فحش دادن خود داری  
می کرد و کارهایی را که دیگران جرئت نموده و انجام می دادند وی  
آنها را ترک می کرد ولی این نه بخاطر حبّ و دوستی با ما بوده بلکه  
منشاء آن زیاد عبادت نمودن و تدین و منصرف بودنش از ذکر مردم  
می باشد ولی در قلبش نفاق بوده و دین و آئینش مذهب نصب و

تبعیت از اهل آن بوده و ولایت و دوستی خلفاء ماضی را داشته و آن دو نفر را بر هر کس مقدم می‌کند. (۱)

\*\*\*

آری این حقیر روسیاه پس از غور و مطالعه و تفحص در کتاب شریف کامل الزیارات چنانچه عرض شد در یک سردرگمی خاص به سر می‌بردم تا اینکه شبی به جهت دیدار یکی از دوستانم، به منزلش رفتم، ایشان عبارت بودند از جناب حجة الاسلام آقای شیخ محمد علی لک علی آبادی (۲) وقتی بر ایشان وارد شدم کتابهای زیادی جلوی من بود به طور اتفاق یکی را برداشتم وقتی ملاحظه کردم دیدم کتاب گرانسنگ العبقری الحسان مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی رحمته الله بود، خوشحال شدم و تفأل مانند باز کردم که یک وقت تشرف سید بحر العلوم آمد شروع کردم به خواندن تشرف بحر العلوم، حال شما نگو که این جواب سؤال و سردرگمی من بوده و به حمد الله پس از مطالعه این تشرف آرامش روحی خود را باز یافتم و گمشده درونی خود را پیدا کردم و آن تشرف این بود که:

(۱). کامل الزیارات، ص ۳۲۶.

(۲). نویسنده کتاب الگوی زعامت و عزیز آل یس و....

## تشریف سید بحر العلوم

روزی سید بحر العلوم رحمته الله علیه به قصد تشریف به سامراء تنها به راه افتاده در بین راه راجع به این مسئله که گریه بر امام حسین علیه السلام گناهان را می‌آمزد، فکر می‌کرد، همان وقت متوجه شد که شخصی عرب سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد، بعد پرسید جناب سید درباره چه چیز به فکر فرو رفته‌ای؟ و در چه اندیشه‌ای؟ اگر مسئله علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟

سید بحر العلوم فرمود: در این باره فکر می‌کنم که چطور می‌شود خدای تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه کنندگان بر حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌دهد، مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت بر می‌دارد ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملش نوشته می‌شود و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره‌اش آمرزیده می‌شود<sup>(۱)</sup>؟ آن سوار عرب فرمود: تعجب نکن! من برای شما مثالی می‌آورم تا مشکل حل شود.

سلطانی به همراه درباریان خود به شکار می‌رفت در شکارگاه از همراهانش دور افتاده و به سختی فوق العاده‌ای افتاد و بسیار گرسنه شده خیمه‌ای را دید وارد آن خیمه شد در آن سیاه چادر، پیرزنی را با پسرش دید، آنان در گوشه خیمه عنیزه‌ای «بز شیرده» داشتند و از راه

(۱). برای یافتن احادیث به کتاب کامل الزیارات مراجعه شود.



مصرف شیر این بز، زندگی خود را میگرداندند.

وقتی سلطان وارد شده او را نشناختند، ولی به خاطر پذیرائی از مهمان آن بز را سربریده و کباب کرده، (و برای سلطان آوردند) زیرا چیز دیگری برای پذیرائی نداشتند.

سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد از ایشان جدا شد و به هر طوری که بود خود را به درباریان رسانید و جریان را برای اطرافیان نقل کرد.

در نهایت از ایشان سؤال کرد: اگر بخواهم پاداش میهمانوازی پیر زن و فرزندش را داده باشم، چه عملی باید انجام بدهم؟

یکی از حُضَر گفت: به او صد گوسفند بدهید.

دیگری که از وزراء بود گفت: صد گوسفند و صد شرفی بدهید.

یکی گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.

سلطان گفت: هر چه بدهم کم است، زیرا اگر سلطنت و تاج و تختم را هم بدهم آن وقت مقابله به مثل کرده‌ام، چون آنها هر چه را که داشتند به من دادند من هم باید هر چه را که دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

بعد سوار عرب به سید فرمود: حالا جناب بحر العلوم حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و برادر و دختر، خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داده پس اگر

خداوند به زائرین و گریه کنندگان آن همه اجر و ثواب بدهد، نباید تعجب نموده چون خدا که خدائیش را نمی تواند به سیدالشهداء علیه السلام بدهد. پس هر کاری که می تواند انجام میدهد یعنی با صرف نظر از مقام عالی خودش به زوار و گریه کنندگان آن حضرت عنایت میکند، در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاران حضرت نمی داند.

چون شخص عرب این مطالب را فرمود: از نظر سید بحر العلوم رحمته الله

غایب شد<sup>(۱)</sup>.

(۱). خلاصه ای از العبقری الحسان ص ۱۳۶.

## ندای حضرت صاحب الزمان علیه السلام بین رکن و مقام

در روایت آمده است که:

چون حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظاهر شوند بین رکن و مقام ایستاده پنج ندا می‌کنند:

الأولی: «ألا یا أهل العالم! أنا الأمام القائم».

الثانی: «ألا یا أهل العالم! أنا الصمصم المُنْتَقِم».

الثالث: «ألا یا أهل العالم! إنَّ جدِّي الحُسن قتلوه عطشاناً».

الرابع: «ألا یا أهل العالم! إنَّ جدِّي الحُسن طرَّحوه عُزَّیاناً».

الخامس: «ألا یا أهل العالم! إنَّ جدِّي الحُسن سَحَقوه

عُزَّیاناً»<sup>(۱)</sup>

اوّل: ای اهل عالم آگاه باشید که من امام قیام کننده‌ام.

دوّم: ای اهل عالم آگاه باشید که من شمشیر انتقام گر هستم.

سوّم: ای اهل عالم آگاه باشید که جدّم حسین را تشنه شهید کردند.

چهارم: ای اهل عالم آگاه باشید که جدّم حسین را عریان رها کردند.

پنجم: ای اهل عالم آگاه باشید که بدن جدّم حسین را از روی

دشمنی خرد کردند.

(۱). بحاب رحمت، به نقل از الزم الناصب .

## امام زمان ارواحنا فداء و زیارت روز ولادت

از سوی حضرت صاحب الامر ارواحنا فداء به سوی قاسم بن  
علاء همدانی وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمد که:  
مولای ما امام حسین علیه السلام در روز پنج شنبه سیم ماه شعبان متولد شده  
پس آن روز را روزه بدار و این دعا را بخوان ...

اللهم انی استلک بحق المولود فی هذا الیوم الموعود... (۱)



## تربت امام حسین علیه السلام از منظر حضرت مهدی علیه السلام

اولاً: در زیارت ناحیه مقدسه بدان اشاره شده است.  
ثانیاً: در زیارت سوم شعبان که از حضرت صاحب الامر علیه السلام نقل  
شده بدین معنا مجدداً نیز اشاره شده.

...وَالشِّفاءِ فی تُرْبَتِهِ

ثالثاً: مرحوم محدث نوری در جنة المأوی می نویسد:  
شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب «البلد الامین» گفته است: از حضرت

---

(۱). مراجعه شود به مفاتیح الجنان در اعمال سوم ما شعبان روز میلاد امام حسین علیه السلام، به نقل  
از مصباح المتعجل.

مهدی علیه السلام روایت شده است که:

هر کس این دعا را در ظرف تازه‌ای با تربت حسین علیه السلام بنویسد و آنرا بشوید و بنوشد، از مرض خود شفاء می‌یابد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ دَوَاءٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ شِفَاءٌ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كِفَاءٌ، هُوَ  
 الشَّافِي شِفَاءً، وَ هُوَ الْكَافِي كِفَاءً، إِذْهَبِ الْبَأْسَ بِرَبِّ النَّاسِ  
 شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سَقَمٌ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ النَّجَبَاءِ.

و به خط سید بن الدین علی بن حسین حسینی دیدم که این دعا را به مردی (نسبت داده است) که در حائر (کربلا) مجاوره بوده که بر مشرف آنجا سلام باد (از) حضرت مهدی علیه السلام در خواب خود بدو ۸ پیاموخت در حالی که به مرضی مبتلا بود، و در نتیجه به سوی قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف - شکایت برد، در نتیجه حضرتش به نوشتن این دعا (بر ظرفی) و شستن آن و آشامیدنش فرمان داد، پس او آن کار را انجام داد و از آن حالت شفا یافت (۱).

(۱). حماسه عاشورا به نقل از جنة المأوی، محدث نوری، ص ۲۲۶، الحکایة السادسة.

## وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا

در قرآن شریف سوره مبارکه اسراء آیه شریفه ۳۳ حق تعالی فرموده است:

«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»

**ترجمه:** «و هر آنکه مظلوم کشته شود برای ولی او تسلط و حکومت داده‌ایم، پس در قتل اسراف نکند که منصور و یاری شده است.»  
عیاشی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

• به روایت اسلام بن المستنیر از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام آمده است که فرمود:

او حسین بن علی علیه السلام است که مظلوم کشته شده و ما اولیای او هستیم، هنگامی که قائم از ما بپا خیزد به خونخواهی حسین علیه السلام می‌پردازد، پس آنقدر می‌کشد تا جائیکه گفته می‌شود: در کشتن اسراف کرد! (۱)

و این معنی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام

(۱). تفسیر العیاشی ج ۲، ص ۲۹۰.

خواهند کرد و انتقام خواهند گرفت از قاتلین اجداد طاهرینش. در این باره حدیث بسیار زیاد است که از حوصله این اوراق خارج است عزیزان طالب به کتب احادیث مراجعه کنند.

و اما مرحوم آیت الله حاج شیخ جعفر شوشتری قدس الله سره در ذیل همین آیه شریفه مرقوم داشته‌اند:

ظاهر آیه شریفه حکمی است عام، از برای همه مردم، یعنی کسی را که بظلم بکشند، پس از برای ولی اوست شرعاً حق قصاص بر قاتلش و اسراف نکند به کشتن غیر او، و بنابر این معنی از برای ولی حضرت حسین علیه السلام است که قصاص نماید از قاتلش، ولکن باید دید که قاتل آن جناب یزید بود؟ یا پسر زیاد؟ یا پسر سعد؟ یا سنان؟ یا صالح بن وهب؟ که نیزه بر آن حضرت زد که از اسب بر زمین افتاده یا ملعونی که تیر سه شعبه به قلب مبارکش زد پس فرمود: بسم الله و بالله، یا غیر ایشان؟ و تحقیق آن است که از برای آن حضرت صد هزار قاتل بوده بالاستقلال حقیقه، پس یک قاتل بالاستقلال یزید است چنانکه در اخبار انبیاء ذکر شده است. (۱)

و دیگر ابن زیاد است چنانکه یزید گفت: قَتَلَهُ ابْنُ مَرْجَانَةَ (۲) و دیگری عمر بن سعد بود که چون اصحاب (علی) او را می‌دیدند در کودکی می‌گفتند این قاتل حسین است (۳) و دیگری شمر و دیگری

(۱). بحار ۴۴ ص ۲۴۲، ص ۲۴۴، منتخب طریحی ۱ / ۲۸ / ۲۹.

(۲). بحار ۴۵ / ۱۳۱ / ۱۶۲ مقتل خوارزمی ۲ / ۷۴ - احتجاج طبرسی ۲ / ۴۰.

(۳). بحار ۴۴ / ۲۶۳ کشف الغمة ۲ / ۹ - ارشاد مفید ۲ / ۱۳۵.

سنان، و خولی و زننده تیر سه شعبه و تشنگی و غیرت، و گریه. و حقیقت امر آن است که خود فرموده: در «قَتَلْتُ مَكْرُوبًا»<sup>(۱)</sup> یعنی کربت و حزن مرا کشته و از این جهت او را صاحب کربلا نامند، پس همین لفظ اشاره است به سبب قتل آن بزرگوار. باز می‌گوییم: که برای کشته شدن مظلوم چند معنی است که همه منطبق است بر آن جناب به طریق حقیقت. یک معنی اینکه کشته شده باشد در حالتی که مظلوم باشد، یعنی تعدی بر او نموده باشند و ملک و مال و اولاد و اصحابش را برده باشند، بلکه همه اعضا و جوارحش از ظاهریه و باطنیه به ضرب تیر و تیغ و نیزه و تشنگی از دستش گرفته باشند، و حقیقت این صفت در آن جناب بوده که از طعن سیوف و رماح، تمام جوارح و اعضای او متغیر گشته بود، حتی گلوی مبارکش، و بر مال و عیال و اطفالش دست تعدی گشودند و او را از بلاد آواره نمودند. تنها و بی کس بر خاک انداختند، و در این حالت او را کشتند، پس کسی که مصداق کلی این صفت است همان حسین علیه السلام تنها است، و از این جهت لفظ مظلوم که وصف است علم شده است از برای او، این است که در وی وارد است «أَنْشِدُكَ دَمَ الْمَظْلُومِ» (تو را قسم می‌دهم به خون مظلوم).<sup>(۲)</sup> و در حدیث است که: ترک مکن زیارت مظلوم را، راوی عرض کرد: که کیست مظلوم؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که او است حسین علیه السلام شهید کربلا.<sup>(۳)</sup>

(۱). بحار ۴۴ / ۲۷۱ کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۱۰۹.

(۲). بحار ۸۳ / ۲۳۵ - کافی ۳ / ۳۲۵ / و مصباح المتعجد ص ۲۱۳ آداب سجده شکر.

(۳). بحار ۹۸ / ۶۶ کامل الزیارات باب ۵۲، ص ۱۳۷.



معنی دوم مظلوم بودن در اصل کشتن است، یعنی او را بکشند بدون حق شرعی که موجب اباحه قتل او باشد، مانند قصاص، یا حد، یا افساد، و اظهر افراد این معنی حسین است، چنانکه خود فرمود: وای بر شما از من چه طلب دارید؟ آیا کسی را از شما کشته‌ام؟ پس می‌خواهید قصاص کنید، یا مالی از شما گرفته‌ام؟ یا شریعتی را تبدیل کرده‌ام. (۱)

معنی سوم: مظلوم بودن در کیفیت قتل است، چون که خداوند احسان را در هر معنای نیکو به کار برده است، حتی در کشتن قربانی مستحب است که کارد را تیز کنند، و او را ذبیحه نمایند و در پیش روی ابناء جنس نکشند، و دست و پایش نبندند و او را مثله نکنند (یعنی اعضایش را جدا نکنند پیش از خروج روحش)، و او را آب دهند، و هیچ یک از این احسانها را در کشتن حضرت مراعات ننموده‌اند بلکه در کیفیت آن ظلم کردند.

معنی چهارم: مظلومیت بعد از کشتن است به سلب لباس، و به قطع اعضاء و پا مال کردن (۲) و انداختن بر روی خاکها بی کفن و دفن، و این هم منحصر به آن جناب است حتی اینکه آن جامه کهنه پاره پاره را هم بر بدنش گذاشتند. (۳)

معنی پنجم: مظلومیت به جمیع انحاء مذکوره است، و همه در آن جناب جمع بود، نه در غیر او. (۴)

(۱). بحار ۷ / ۴ - ارشاد مفید ۱۲ / ۱۰.

(۲). بحار ۵۹ / ۴۵ - لهوف ص ۵۸ / ۵۹، مقتل خوارزمی ۲ / ۳۸، ۳۹.

(۳). بحار ۵۷ / ۴۵ و ۵۸ لهوف ص ۵۶ و ۵۷، مقتل خوارزمی ۲ / ۳۷.

(۴). خصائص الحسینیه ص ۳۴۹ تا ۳۵۱.

## شباهت حضرت ولی عصر روحی له الفداء

### به امام حسین علیه السلام

صاحب کتاب شریف مکیال المکارم در بخش شباهتهای حضرت  
به انبیاء و ائمه در فصل سوم می نویسد:

شباهت به حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام.

در امور بسیاری این شباهت وجود دارد از جمله:

- ۱- شدت اهتمام در یاد کردن آنها در قرآن کریم و سنت پیغمبران و کتابهای آسمانی چنانکه بر پژوهشگران پوشیده نیست، و اگر بخواهید بر قسمتی از آن اطلاع یابید به کتابهای المحجة فیما نزل من القرآن فی المحجة علیه السلام و جلد دهم بحار و تفاسیر و غیر اینها مراجعه کنید.
- ۲- تمام پیغمبران گذشته به گریستن برای امام حسین علیه السلام و بر پا نمودن مجالس سوگواری و مرثیه پیش از شهادت آن جناب که نظیر اهتمام امامان گذشته است در دعا کردن برای فرج مولی حجة ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و طلب ظهور آن بزرگوار پیش از وقوع غیبت.

- ۳- شدت اهتمام هر دو (امام حسین و امام عصر) در امر به

معروف و نهی از منکر چنانکه سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام در این امر ملاحظه تقیه را نکرد و این از ویژگیهای آن حضرت است. مولی حضرت حجت علیه السلام نیز همین طور است.

۴ - نبودن بیعت طاغوت زمان بر آن دو، که در اوصاف امام حسین علیه السلام آمده که روز عاشورا به آن حضرت عرض شد: به حکم عموزادگان سر فرود آور، فرمود:

لَا وَ اللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفْرًا فِرَارَ الْعَبِيدِ

نه بخدا قسم دستم را از روی خواری و ذلت به شما ندهم و مانند بردگان فرار نمی کنم. سپس فرمود: ای بندگان خدا من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه بردم اگر قصد آزار و سنگسار مرا دارید به پروردگار خود و شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نداشته باشد.

(و نیز آن حضرت فرمود:) مرگ در حال عزت بهتر از زندگی با ذلت است.

۵ - فرشتگان هر دو بزرگوار (امام حسین و امام قائم علیه السلام) را به اذن خداوند متعال به آسمان بردند.

۶ - آرزوی اینکه، ای کاش روز عاشورا بودیم. تصمیم به یاری کردن آن حضرت داشتن ثواب شهید شدن با آن حضرت را دارد. آرزوی بودن با امام قائم علیه السلام در زمان ظهور و قصد یاری کردن آن

حضرت و جهاد با دشمنان در رکابش نیز ثواب شهادت را دارد، چنانکه درباره هر دو روایت آمده است.

۷- امام حسین علیه السلام ترسناک از مدینه بیرون رفت و در مکه نزول کرد و سپس به سوی کوفه حرکت کرد. حضرت حجت علیه السلام نیز نظیر همین برایش اتفاق می افتد که در خبر صحیحی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده: «پس سفیانی عده ای را به مدینه می فرستد، و مهدی علیه السلام از آنجا به سوی مکه کوچ می کند، به ارتش سفیانی خبر می رسد که حضرت مهدی علیه السلام به مکه رفت لشکری در تعقیب آن حضرت می فرستد ولی به او نمی رسند تا اینکه ترسناک وارد مکه می شود - به همان روش موسی بن عمران علیه السلام - لشکر سفیانی در بیداء فرود می آید، پس منادی از جانب آسمان ندا می کند:

«يَا بَيْدَاءُ أَيْدِي الْقَوْمِ»

ای بیداء این گروه را نابود کن، پس زمین آنها را فرو می برد و فقط سه نفر از آنها باقی می ماند که خداوند صورتهایشان را به عقب بر می گرداند و آنها از قبیله کلب هستند. (۱)

۸- مصیبت آن دو سخت ترین مصیبتها است. و در مصیبت امام حسین علیه السلام که در گفتگوی آدم و جبرئیل آمده که گفت:

«ای آدم این فرزند توبه مصیبتی دچار می گردد که مصیبتها در کنار

(۱). بحار الانوار ج ۵۲، ص ۲۳۸.

آن کوچک خواهد بود» (۱)

و اما قائم علیه السلام مصیبتش طولانی و محنتش شدید است.

امام حسین علیه السلام هنگامی که خواست از مکه به سوی عراق خروج کند، یاری خواست و فرمود:

«هر کسی جان خود را در راه ما می بخشد و خودش را مهبای

لقاء الله نموده است با ما بیاید که ان شاء الله فردا حرکت می کنم» (۲)

امام قائم حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز

هنگامی که از مکه ظهور می کند، یاری می طلبد چنانکه از امام پنجم

حضرت باقر علیه السلام در حدیث طولانی و صحیح چنین آمده: در آن روز

قائم علیه السلام در مکه است، پشت خود را به بیت الحرام تکیه زده و به آن

پناه برده، بانگ می زند: ای مردم ما از خداوند یاری می جوئیم، هر که

می خواهد ما را اجابت کند که خاندان پیغمبر شما هستیم، و

نزدیکترین مردم به خدا و محمد صلی الله علیه و آله هر کسی درباره آدم با من بحث

دارد (بیاید) که من نزدیکترین افراد به آدم هستم، و هر آنکه درباره

نوح با من بحث دارد، من نزدیکترین کسان به نوح هستم و هر کس

درباره ابراهیم با من بحث دارد من نزدیکترین افراد به ابراهیم هستم

و هر کس درباره محمد صلی الله علیه و آله با من بحث داد، من نزدیکترین افراد به

محمد صلی الله علیه و آله می باشم، و هر که درباره پیغمبران بحث دارد بیاید که من

(۱). بحار ج ۴۴ ص ۲۴۵.

(۲). بحار ج ۴۴ ص ۳۶۷.

نزدیکترین مردم به پیغمبران هستم، مگر نه خداوند در کتاب محکم خود می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

پس من باقیمانده از آدم و ذخیره از نوح و برگزیده از ابراهیم و پاکیزه خالص از محمد ﷺ می باشم.

هر کس درباره کتاب خدا با من مراجعه کند من نزدیکترین مردم به کتاب خدا هستم و هر کس درباره سنت رسول الله ﷺ با من بحث کند من به سنت خدا از همه نزدیکترم. کسانی را که سخن امروز مرا شنیدند به خدا سوگند می دهم که به کسانی که غایب بوده اند برسانند و از شما می خواهم که به حق خدا و به حق رسول خدا ﷺ و به حق خودم بر شما - که حق قرابت به رسول ﷺ می باشد - اینکه ما را کمک کنید و کسانی که به ما ظلم می کنند از مامع نمایند، که ما ترسانیده شدیم و به ما ظلم شد و از شهر و فرزندانمان دور شدیم و بر ما سرکشی کردند و از حَقمان کنارمان زدند و اهل باطل بر ما افترا بستند خدا را درباره ما، ما را خوار نکنید و یاریمان نمائید که خداوند شما را یاری می کند (۲)

(۱). سوره مبارکه آل عمران آیه شریفه ۳۳.

(۲). بحار جلد ۵۲، ص ۲۳۸.

تمام کشته شدگان = یک بند نعلین ابی عبدالله علیه السلام

صاحب مکیال المکارم<sup>(۱)</sup> می گوید: در کتاب نور الانوار فاضل بروجردی است:

و در خبری وارد است: که چون مردم آن حضرت را به بیرحمی و قتل نفس متهم سازند آن جناب از منبر بالا رود و یک تایی نعلین حضرت گلگون قبای دشت نینوا ویکه تاز عرصه کربلا سیدالشهداء علیه آلاف التحية والثناء و روحی له الفداء را بیرون آورد و می فرماید: «اگر همه دشمنان را بکشم، مقابل خون این بند نعلین نخواهد بود.»<sup>(۲)</sup>

---

(۱). مکیال المکارم ص ۵۳۲.

(۲). جناب عارف ربانی حاج اسماعیل دولابی می فرمودند ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه شریف جزای کربلاست. همه مصیبت‌های عالم در کربلا جمع شد و جزای آن شد این آقا. (مصباح الهدای ص ۲۹۸).

## منبری و مداح را حضرت ولی عصر علیه السلام می فرستد

جناب حجة الاسلام و المسلمین فتح الله پور به نقل از عارف وارسته‌ای فرمود: در ایام جوانی با مرحوم حاج ملا آقا جان علیه السلام که خود از اهالی زنجان بود به آن شهر رفتیم پس از یکی دو روز اقامت چون نزدیک ایام محرم بود از او به اصرار خواهش کرده تا به تهران باز گردیم ولی او فرمود:

چه فرقی میان عزاداری در این جا با تهران است همین جا می مانیم، در این جا مرد صالحی به نام حاج آقا جان وجود دارد که باید او را زیارت کنید.

او قسمتی از خانه‌اش را حسینیه کرده که در ایام سال پذیرای مسافران است و در دهه محرم به عزاداری مخلصانه می پردازد پس بهتر است برای عزاداری به آنجا بروید.

ما که به مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی علیه السلام ارادت داشتیم سخن او را پذیرفته و آنجا ماندگار شدیم عصر روز نخست محرم به حسینیه‌اش رفتیم، مرحوم حاج آقا جان - مؤسس حسینیه - وقتی ما را دید به استقبالمان آمد و پذیرائی گرمی از ما نمود



از او پرسیدیم: منبری و مداح شما چه کسی است؟

او در کمال خونسردی گفت: نمی دانم!؟

با تعجب پرسیدم: یعنی چه! مگر بنا نیست عزاداری شود پس

منبری و مداحتان کجاست!؟

او فرمود: سالهاست که من کارم آماده کردن وسائل لازم جهت

عزاداری است پس از آماده شدن، رو به حضرت بقیة الله (عج) کرده و

چنین می گویم: نمی دانم از چه کسی باید دعوت به منبر و روضه

خوانی کنم شما خودتان انتخاب کرده تا عزاداری بر پا شود.

و چنین نیز می شود. امسال نیز وسائل آماده شده باید دید که

حضرت چه کسی را برای منبری دهه محرم می فرستد.

این نحوه برخورد با مراسم عزاداری سالار شهیدان برای ما بسیار

تازگی داشت پس با شور زیاد به انتظار نشستیم ساعتی نگذشت که

ناگهان مرحوم حاج ملا آقا جان علیه السلام وارد حسینیه شد و بدون معطلی به

منبر رفت پس از او شیخی پیرو فرتوت به وعظ پرداخت. سپس دو

مداح خوش سخن مرثیه خوانی کردند، آنگاه او آنگوشتی به مردم

داده، براستی آن شب بسیار فیض بردیم، پس از پایان مراسم وقتی

آماده خارج شدن از آنجا شدیم او بلافاصله فرمود: همین جا بمانید

این مکان و کلیه وسایل خانه مان در خدمت شماست.

ما نیز از او بسیار تشکر کردیم.

روزی دیگر قضیه را از مرحوم حاج ملا آقا جان علیه السلام پرسیدم او فرمود: حاج آقا جان درست می‌گوید. چند روز قبل از طرف حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف فردی به دیدارم آمد و پیام حضرت را مبنی بر منبر رفتن خودم و دعوت از دو نفر مداح مورد نظر آن حضرت را به من داد و من نیز از آن دو مداح دعوت کردم تا در مجلس حاج آقا جان شرکت کرده مردم را به فیض برسانند، با تعجب فراوان پرسیدم: آن شیخ فرتوت و پیر را چه کسی دعوت کرد؟! او فرمود: او سالها است در این مجلس به دستور مستقیم خود حضرت بقیة الله علیه السلام شرکت می‌کند و برای مردم و عظم و خطابه می‌کند حساب او از حساب ماجداست. (۱)

## چگونگی باز شدن راه ملاقات سید عبدالکریم کفاش

خطیب عالیقدر جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین گنجی «زیدعزة» از قول مرحوم شیخ عبدالکریم حامد رحمته که از شاگردان مرحوم شیخ رجبعلی خیاط قدس الله سره بوده نقل می کند: سید عبدالکریم کفاش، هفته ای یک مرتبه به محضر آن حضرت مشرف می شده، او در «ری» و در جوار حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام می زیست. حضرت مهدی علیه السلام از او می پرسد اگر ما را نبینی تو را چه خواهد بود؟

می گوید: می میرم، حضرت به او فرموده اند: اگر چنین نبودی، ما را نمی دیدی. وقتی از او علت باز شدن راه ملاقات را پرسیدند: فرموده: یک شب جدم پیامبر ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا دیدم از ایشان تقاضای ملاقات با حضرت را نمودم.

فرمودند: در شبانه روز دو مرتبه برای فرزندم سیدالشهداء علیه السلام گریه کن از خواب بیدار شدم و این برنامه را به مدت یکسال اجرا نمودم لذا به تشریف خدمت آن حضرت نائل آمدم.

در توقیع شریف از ناحیه مقدسه رسیده که: **فَلَا تُدْبِنَكَ صَبَاحًا وَ**

مَسَاءً، وَلَا بُكَيِّنَ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا<sup>(۱)</sup> هر آینه بر تو صبح و شامگاهان می‌گیریم سپس به جای اشک برایت خون گریه می‌کنم.<sup>(۲)</sup>

(۱). بحارالانوار ۹۴۸ / ۳۱۷.

(۲). حال که یادی از مرحوم سید عبدالکریم کفاش این عاشق وارسته شد مایلیم برخی از تشریفاتش را به خدمت طبیب دل‌ها حضرت مهدی علیه السلام را بیان کنم.

الف) عابد زاهد آقای حاج سید محمد کسائی نقل کرده: روزی مرحوم عارف وارسته حاج سید عبدالکریم کفاش رو به من کرده و فرمود: با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بر سر قبر عالم ربانی و فقیه متدین و خالص دوران میرزای شیرازی، مرحوم لاهیجی رفتیم، ایشان از قبر به احترام بیرون آمده:

وہ چه خوب آمدی، صفا کردی  
ای بسا آرزوت مسی‌کردم

چه عجب شده که یاد ما کردی  
خوب شد آمدی صفا کردی

پس از تعارفات اولیه و طلب استغفار حضرت علیه السلام برای او. مرحوم لاهیجی با توجه به این که می‌دانست که من از اصحاب حضرت شیخ مرتضی زاهد رحمته الله هستم، به اعتراض در مقابل حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف - رو به من کرده و فرمود: چرا آقا شیخ مرتضی بر سر قبرم نمی‌آید؟

مرا پرسی که چونی؟ چونم از دوست  
جگر پر درد و دل خونم ای دوست.

در این هنگام حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف خود پاسخی چنین فرمودند: آقا شیخ مرتضی رحمته الله مریض است، من به جای او خواهم آمد.

آنگاه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از تقدیر از مرحوم لاهیجی رحمته الله چنین فرمود: آقا سید عبدالکریم هیچ وقت دل مرا نرنجانید.

ب) جناب فاضل متدین حجة الاسلام والمسلمین حسن فتح الله پور پس از نقل تشریف یک عارف وارسته به محضر حضرت - از قول آن عارف می‌گوید... روزها گذشت تا آن که شیخی مرحوم آقا سید کریم رحمته الله که تشریفاتش خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر حاضر برای همگان محرز است - مرا به مجلس روضه‌ای در خانه‌اش دعوت فرموده که تعداد افراد بسیار کم بود، از جمله مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد در آنجا حضور داشتند، پس از پایان روضه، آنان رفتند، من دقایقی چند ماندم، وقتی خواستم از مرحوم آقا سید کریم کفاش خدا حافظی کنم ایشان فرمود: شما بمانید! امشب از نیمه گذشته حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به اینجا تشریف می‌آورند.

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن  
 وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور  
 گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن  
 چتر گل در سر کشی ای مرغ خوش خوان غم مخور  
 دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت  
 دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور  
 می گوید: سرور و شادمانی تمام وجودم را احاطه کرد، پس با بی صبری به انتظار ایستادم، تا آن  
 که شب از نیمه گذشت، ناگهان آن حضرت تشریف آوردند و در اولین نگاه متوجه شدم که  
 این مرد بزرگ همان آقای است که در مشهد به فریادم رسید و مرا به آن دستورات امر  
 فرمود (عزیران برای اطلاع یافتن از کل داستان به کتاب تشریف یافتگان و یا به کتاب پادشاه  
 خوبان مراجعه کنند)

چ) حضرت آیت الله سید حسن ابطحی در کتاب پرواز روح می نویسد: در تهران مرد پینه دوزی  
 بود به نام «سید عبدالکریم» که من او را کم دیده بودم؛ نه به خاطر آنکه به او علاقه نداشتم  
 بلکه به خاطر کمی سنّ زمان او را کم درک کرده بودم، اکثر علمای اهل معنی معتقد بودند  
 که گاهی حضرت بقیه الله (ارواحنا فدا) به مغازه، محقر او تشریف می برند و با او می نشینند  
 و هم صحبت می شوند.

لذا بعضی از آنها به امید آنکه زمان تشریف فرمائی حضرت ولی عصر علیه السلام را درک کنند،  
 ساعتها در مغازه او می نشستند و انتظار ملاقات آن حضرت را می کشیدند و شاید بعضیها  
 هم بالاخره به خدمتش مشرف می شدند.

مرحوم سید عبدالکریم اهل دنیا نبود، حتی خانه مسکونی نداشت و تنها راه در آمدش کفاشی  
 و پینه دوزی بود.

یکی از تجار محترم تهران که بسیار مورد وثوق علمای بزرگ و مراجع تقلید بود و از دنیا رفته،  
 برای من نقل می کرد:

که مرحوم سید عبدالکریم در منزل یکی از اهالی تهران مستاجر بود، با اینکه صاحب خانه،  
 زیاد رعایت حال او را می کرده در عین حال وقتی اجاره اش به سر آمده بود حاضر نشد که  
 دوباره منزل را به او اجاره دهد و به او ده روز مهلت داده بود که منزل دیگری برای خود  
 تهیه کند.

روز دهم در عین اینکه نتوانسته بود خانه دیگری اجاره کند منزل را طبق وعده ای که به صاحب خانه  
 داده بود، تخلیه کرده و وسائل منزل را کنار کوچه گذاشته بود و نمی دانست که چه باید بکند.

در این بین حضرت بقیه الله ارواحنا فدا نزد او می روند و می گویند: ناراحت نباش اجدادمان

مصیبت‌های زیادی کشیده‌اند.

سید عبدالکریم می‌گوید: درست است ولی هیچ یک از آنها مبتلا به ذلت اجاره نشینی نشده بودند. حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) تبسمی می‌کنند و به این مضمون با مختصر کم و زیادی می‌فرمایند: «درست است، ما ترتیب کارها را داده‌ایم، من می‌ورم پس از چند دقیقه دیگر مسأله حل می‌شود»

آن تاجر تهرانی که قضیه را نقل می‌کرد در اینجا اضافه کرد و گفت که شب قبل من حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) را در خواب دیدم، ایشان به من فرمود: فراد صبح فلان منزل را به نام سید عبدالکریم می‌خری و در فلان ساعت او در فلان کوچه نشسته می‌روی و کلید منزل را به او می‌دهی.

من از خواب بیدار شدم ساعت ۸ صبح به سراغ آن منزل رفتم دیدم صاحب آن خانه می‌گوید: چون مقروض بودم دیشب متوسل به حضرت بقیة الله ارواحنا فدا شدم که این خانه به فروش برسد تا من قرضم را بدهم لذا بدون معطلی من خانه را خریدم کلیدش را گرفتم و وقتی خدمت مرحوم سید عبدالکریم در آن کوچه رسیدم هنوز تازه حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) تشریف برده بودند و بوی عطر فضای آن کوچه را پر کرده بود. خدا آن تاجر محترم و مرحوم سید عبدالکریم را رحمت کند.

د) حضرت آیت الله خرازی به نقل از عموی بزرگوارشان آقای حاج سید محمد کسانی نقل فرمود: عارف وارسته معاصر مرحوم آقا سید کریم کفاش - که تشرفاتش محضر مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مسلم است - روزی خود داستانی شیرین از زندگی سخت و پر تلاطمش بیان کرد که:

در زمستان سخت و سرد، چندین روز نتوانستم از راه کفاشی پولی به دست آورم، فقر مالی فرزندانم را سخت در فشار جسمی و روحی قرار داده و گرسنگی امان آنان را بریده بود و در عین حال حاضر نبودم دستم را نزد کسی به گدائی و یا قرض دراز کنم.

دو قرص نان اگر از گندم است یا از جو      دو تای جامه گر از کهنه است یا از نو  
چهارگوشه دیوار جمع بخاطر جمع      که کس نگوید از اینجا خیز و از آنجا رو  
هزار بار نکردم، بنزد ابن یمن      ز فرّ مملکت کیقباد و کیخسرو  
وضع رقت بار زندگی و بچه‌هایم چنان بر من گران می‌آمد که شبها را تا دیر وقت در بازار تاریک تهران می‌ماندم، آنگاه که پاسی از شب می‌گذشت به خانه باز گشته تا شاید صدای ناله و اظهار گرسنگی همسر و فرزندان را نشنوم!

در شبی طوفانی و سرد که ساعت از نیمه گذشت با اطمینان از این که فرزندان و خانواده‌ام به خواب رفته‌اند، از دکه کفاشی بیرون آمده و در کمال اضطراب و ناراحتی روحی و فشار

## نظر مرحمت و لطف حضرت به زائر جدش

مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی رحمته الله علیه می نویسد: آقای حاج میرزا محمد علی گلستانه اصفهانی فرمودند: عموی من آقا سید محمد علی برای من نقل کردند:

در زمان ما، در اصفهان شخصی به نام جعفر که شغلش نعلبندی

---

گرسنگی بر خود، آرام آرام به سوی منزل راه افتادم، به نزدیکی کوچه مان که رسیدم. گرم نه پیرمغان در به روی بگشاید کدام در بزنم چاره از کجا جویم. ناگاه متوجه کسی شدم که از پشت سر مرا به اسم صدا می زد. ایستاده و دیدم مردی با بقچه ای به سویم می آید، پس آمد و فرمود:

آقا سید کریم این بقچه نان را بگیر و به خانه ات ببر!

بدون آن که بدانم او کیست، از خوشحالی بقچه نان را از او گرفته و به خانه آوردم، زن و بچه هایم را از خواب بیدار و آنان را به صرف شام دعوت کردم. بقچه نان را بازو در کمال تعجب مشاهده کردم که تعدادی نان گرم با مقدار زیادی حلوائ بسیار مطبوع و معطر در بقچه گذارده شده است. عطر حلوا و تازگی نان، اشتهای همه ما را سخت تحریک نمود، تا جایی که توان خوردن بود، از آن بقچه غذا خوردیم. آنگاه بقچه را با تنمه نان و حلوائ باقیمانده، بسته و در گوشه اتاق نهادیم آن شب به صبح آمد، وقتی برای استفاده از بقیه نان و حلوا برای صرف صبحانه به سراغ بقچه رفتیم، در کمال تعجب بقچه را با همان وضعیت اولیه شب گذشته پر از نان گرم و حلوا یافتیم.

چند روزی از آن نان و حلوا خوردیم، شادابی و شادمانی به خانه ما باز گشت، بوی عطر نان و حلوا، فضای خانه را چنان پر کرد بود، که حتی همسایگان ما نیز متوجه عطری غیر هادی در فضای خانه مان شده بودند روزی زنی از همسایه ها به نزد همسر آمده و پرسیده بود که این بوی عطر از چیست؟

همسر با سادگی تمام، ماجرا را برای آن زن تعریف نمود. آن زن به اصرار تقاضای مقداری از آن نان و حلوا می کند، پس وقتی او برای اجابت تقاضای همسایه به سراغ بقچه مذکور می رود چیزی نمی یابد (صالحان صالح ص ۱۸۷).

بود بعضی حرفها را می زد که موجب طعن و ردّ مردم شده بود؛ مثل آنکه می گفت: باطی الارض به کربلا رفته ام، یا می گفت: مردم را به صورت های مختلف دیده ام و یا خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده ام، او هم به خاطر حرفهای مردم، آن محبتها را ترک نموده بود. تا آن که روزی برای زیارت قبرستان متبرکه تخت فولاد می رفتم. در بین راه دیدم جعفر نعلبند هم به آن طرف می رود. نزدیک او رفتم و گفتم: میل داری در راه با هم باشیم؟  
گفت: اشکالی ندارد؛ چنان با هم گفتگو می کردیم که خستگی راه را هم نمی فهمیدم.

قدری با هم گفتگو کردیم تا آن که پرسیدم: این صحبتهایی که مردم از تو نقل می کنند، چیست؟ آیا صحت دارد یا نه؟  
گفت: آقا از این مطلب بگذرید.

اصرار کردم و گفتم: من که بی غرضم؛ مانعی ندارد بگویی.  
گفت: آقا من بیست و پنج بار از پول کسب خود، به کربلا مشرف شدم و در همه سفرها، برای زیارتی عرفه می رفتم، در سفر بیست و پنجم بین راه، شخصی یزدی با من رفیق شد. چند منزل که با هم رفتیم، مریض شد و کم کم مرض او شدت پیدا کرد، تا به منزلی که ترسناک بود، رسیدیم و به خاطر ترسناک بودن آن قسمت، قافله را دو روز در کاروانسرا نگه داشتند، تا آن که قافله های دیگر برسند و



جمعیت زیادتر شود، از طرفی حال زائر یزدی هم خیلی سخت شد و مُشرف به موت گردید.

روز سوم که قافله خواست حرکت کند، من راجع به او متخیر ماندم که چطور او را به این حال تنها بگذارم و نزد خدای تعالی مسئول شوم؟ از طرفی چطور اینجا بمانم و از زیارت عرفه که بیست و چهار سال برای درک آن جدّیت داشته‌ام، محروم شوم؟

بالاخره بعد از فکر بسیار، بنایم بر رفتن شد، لذا هنگام حرکت قافله، پیش او رفتم و گفتم! من می‌روم و دعا می‌کنم که خداوند تو را هم شفا مرهمت فرماید.

۲ این مطلب را که شنید، اشکش سرازیر شد و گفتم: من یک ساعت دیگر می‌میرم، صبر کن، وقتی از دنیا رفتم، خورجین و اسباب و الاغ من مال تو باشد، فقط مرا با این الاغ به کرمانشاه و از آنجا هم هر طوری که راحت باشد، به کربلا برسان.

وقتی این حرف را زد و گریه او را دیدم، دلم به حالش سوخت و همانجا ماندم.

قافله رفت و مدت زمانی که گذشت آن زائر یزدی از دنیا رفت من هم او را بر الاغ بسته و حرکت کردم وقتی از کاروانسرا بیرون آمدم دیدم از قافله هیچ اثری نیست؛ جز آن که گرد و غبار آنها از دور دیده می‌شد. تا یک فرسخ راه رفتم؛ اما جنازه را هر طور به الاغ می‌بستم، همین

که مقداری راه می رفتم می افتاد و هیچ قرار نمی گرفت. با همه اینها به خاطر تنهایی ترس بر من غلبه کرد، بالاخره دیدم، نمی توانم او را ببرم. حالم خیلی پریشان شد. همان جا ایستادم و به جانب حضرت سیدالشهداء علیه السلام توجه نمودم و با چشم گریان عرض کردم: آقا من با این زائر شما چه کنم؟ اگر او را در این بیابان رها کنم، نزد خدا و شما مسئول هستم، اگر هم بخواهم او را بیاورم، توانائی ندارم.

ناگهان دیدم چهار نفر سوار پیدا شدند و آن سواری که بزرگ آنها بود، فرمود: جعفر با زائر ما چه می کنی؟

عرض کردم: آقا چه کنم، در کار او مانده ام!

آن سه نفر دیگر پیاده شدند، یک نفر آنها نیزه ای در دست داشت که آن را در گودال آبی که آبش خشک شده بود فرو برده آب جوشش کرد و گودال پر شده آن میت را غسل دادند، بزرگ آنان جلو ایستاد و با هم نماز میت را خواندیم و بعد هم او را محکم به الاغ بستند و ناپدید شدند. من هم به راه افتادم، ناگاه دیدم، از قافله ای که پیش از ما حرکت کرده بوده گذشتیم و جلو افتادیم. کمی گذشت باز دیدم به قافله ای که پیش از آن قافله حرکت کرده بود، رسیدم و بعد طولی نکشید که دیدم به پل نزدیک کربلا رسیده ام، در تعجب و حیرت بودم که این چه جریان و حکایتی است، میت را بردم و در وادی ایمن دفن کردم. قافله ما تقریباً بعد از بیست روز رسید. هر کدام از اهل قافله

می پرسید: تو کی و چگونه آمدی! من قضیه را برای بعضی به اجمال و برای بعضی مشروحاً می گفتم و آنها هم تعجب می کردند.

تا آن که روز عرفه شد و به حرم مطهر مشرف شدم، ولی با کمال تعجب دیدم که مردم را به صورت حیوانات مختلف می بینم؛ از قبیل، گرگ، خوک، میمون و غیره و جمعی را هم به صورت انسان می دیدم! از شدت وحشت برگشتم و مجدداً قبل از ظهر مشرف شدم باز مردم را به همان حالت می دیدم. برگشتم و بعد از ظهر رفتم، ولی مردم را همان طور مشاهده کردم!

روز بعد رفتم، دیدم همه به صورت انسان می باشند، تا آن که بعد از این سفر، چند سفر دیگری مشرف شدم؛ باز روز عرفه مردم را به صورت حیوانات مختلف می دیدم و در غیر آن روز به همان صورت انسان می دیدم به همین جهت، تصمیم گرفتم که دیگر برای زیارت عرفه مشرف نشوم.

چون این وقایع را برای مردم نقل می کردم، بدگوئی می کردند و می گفتند؛ برای یک سفر زیارت، چه ادعاهایی می کند.

لذا من، نقل این قضایا را به کلی ترک کردم، تا آن که شبی با خانواده ام مشغول غذا خوردن بودیم. صدای در بلند شد، وقتی در را باز کردم دیدم شخص می فرماید: حضرت صاحب الزمان علیه السلام تو را خواسته اند.

به همراه ایشان رفتم تا به مسجد جمعه رسیدم دیدم آن

حضرت علیه السلام در محلی که منبر بسیار بلندی در آن بود، بالای منبر تشریف دارند و آن جاهم مملو از جمعیت است آنها عمامه داشتند و لباسشان مثل لباس شوستری‌ها بود، به فکر افتادم که در بین این جمعیت چطور می‌توانم خدمت ایشان برسم؛ اما حضرت به من توجه فرمودند و صدا زدند: جعفر بیا من رفتم و تا مقابل منبر رسیدم. فرمودند: چرا برای مردم آنچه را که در راه کربلا دیده‌ای نقل نمی‌کنی؟ عرض کردم: آقا من نقل کردم، از بس مردم بدگوئی کردند، دیگر ترک نمودم.

حضرت فرمود: تو کاری به حرف مردم نداشته باش، آنچه را که دیده‌ای نقل کن تا مردم بفهمند ما چه نظر مرحمت و لطفی با زائر جدمان حضرت سیدالشهداء علیه السلام داریم (۱)

(۱). خلاصه العقبی الحسان ص ۳۴ و العقبی الحسان ج ۲ ص ۸۰.

## ذکر مصیبت و دعای حضرت

مرحوم آیت‌الله حاج سید میرزا محمد تقی اصفهانی می‌نویسد:  
یکی از دوستان صالحم برایم نقل کرد که:  
مولایمان حضرت حجت علیه السلام را در خواب دیدار کرده بود، و  
حضرتش سخنی فرموده بودند که مضمونش این است:  
«همانا من برای فرد شیعه‌ای که مصیبت جدّ شهیدم را یاد کند، و  
سپس برای تعجیل فرج و تأیید (امر من) دعا کند، من (هم) برای او  
دعا خواهم کرد.»<sup>(۱)</sup>

---

(۱). مکیال المکارم جلد دوم صفحه ۴۶.

## عمل عظیم

در کتاب العبقری الحسان آمده:

حاج شیخ حسین عبدالحسین بغدادی فرمود: سید حمّود بن سید حسّون بغدادی، از اخیار و رفقای ایشان و در کمال تدین و عفت نفس و بلند نظر، بود و با آن که مبتلا به شعار صالحین، یعنی فقر بود. با این حال جهت تشرف به خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا فدا تصمیم گرفت که چهل شب جمعه به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام از بغداد به کربلا برود.

به همین جهت حیوانی را برای این امر خریداری نموده و متحمل مخارج آن گردیده بود و خیلی وقتها می شد که بیشتر از یک قمری نداشته؛ ولی به زاد توکل و توشه توسل بیرون می آمد.

حق تعالی چنان محبت آن بزرگوار را در قلوب مردم انداخته بود که اهل «محمودیه»، که اغلب ایشان اهل سنت و جماعتند، همیشه به انتظار آمدن ایشان بوده، و دیده به راه، به مجرد ورودش گرد او جمع می شدند و وی را تکریم نموده، آب و غذا برای خودش و علوفه برای مرکبش مهیا می کردند. اهل «اسکندریه» که همگی،

سنيان متعصب مي باشند هم به اين شكل با ايشان برخورد مي کردند. زماني که يک چله آن بزرگوار به اتمام رسيد، در آخر، مردد شد که اين شب، شب چهلم است يا شب سي و نهم، و آن شب مصادف با زيارت مخصوصه اميرالمؤمنينؑ بود.

وارد نجف اشرف شده و شب چهارشنبه با جمعي از رفقا به مسجد سهله مشرف گرديد، تا آن که روز چهارشنبه به سمت کربلا روانه شود. اعمال مسجد سهله را بجا آورده با جماعتي به مسجد صغصه مشرف شدند. در آن جا دو رکعت نماز گذاردند و مشغول خواندن دعای نوشته شده بر تابلو شدند، رفقای او به سجده رفتند و سيد دعای سجده را براي ايشان خواند. بعد هم خودش به سجده رفت و به رفقا گفت: شما دعای سجده را براي من بخوانيد. آنها چون سواد نداشتند و خط روی سنگ هم ناخوانا بود، نتوانستند درست بخوانند. جناب سيد که قدری تند مزاج بود؛ بر آشفت و به رفقا تندي کرد و

گفت: اين چه وضعی است؟

ناگهان شعاع انوار کبريایی و لمعات جمال الهی در و ديوار مسجد را چون وادی مقدس طور و ذی طور پر نور و ضياء کرد. ندای روح افزای امام، چون رب رحيم با موسی کلیم به گوش سيد و رفقايش رسيد که فرمود: **وَلَدِّي حَمُودٌ أَنَا اَتَّمُّ لَكَ الدُّعَاءَ** (فرزندم حمود من دعا را برايت مي خوانم) و شروع به قرائت دعای سجده نمود. در آن حال در و ديوار مسجد به همراه او قرائت مي کردند و تمام مؤمنين

حاضر این انوار و اسرار و قرائت اذکار را می شنیدند و لکن، شخص را نمی دیدند. سید بزرگوار می خواست سر از سجده بردارد و به دامان آن مسجود ملائکه دست توسل برآورد؛ ولی عقل او را منع کرد و فرمایش امام را که تمام کردن دعا بود به خاطر آورد. خلاصه به هزار آرزو و انتظار سر از سجده بلند کرد، در این وقت جمال دل آرای آن امام مهربان را دید که تمام مسجد را مثل چراغی که نورش به آسمان می رفت، نور افشانی می کند. آن حضرت با زبان گهربار خود به سید فرمود: «شکراً لله سعیک» (خدا قبول کند) اشاره به اینکه، این عمل عظیم و مداومت بر زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از تو قبول باد و به مقصود خود نایل گشتی، این مطلب را فرمود و غایب شد و آن نور هم ناپدید گشت. افرادی که همراه سید بودند، دوان دوان به اطراف واکناف رفتند، ولی هر جای صحرا را نگاه کردند هیچ اثری نیافتند. عده ای در مسجد سهله بودند؛ از جمله شیخ محمد حسین کاظمی رحمته الله (مصنف کتاب هدایة الانام) ایشان همان جا انواری را از مسجد صَعَصَعَه دیدند. همگی بیرون دویدند و دیدند که مؤمنین، سراسیمه به دنبال ماه تابان می دوند، لذا لباسهای سید را برای تبرک قطعه قطعه کردند و بردند، مگر قبای ایشان که بجای ماند.

به همین جهت، سید حمّود زیارت شب جمعه کربلا را ترک نکرد و بر آن مواظبت داشت. تا چندی قبل که وفات یافت (۱)

(۱). خلاصه العبقری الحسان ص ۸۱ و ص ۸۲ - العبقری الحسان ج ۱، ص ۱۰۸، ص ۲۶.



## تفسیر گهتقص از زبان حضرت علیه السلام

در کتاب شریف کمال الدین<sup>(۱)</sup> و احتجاج طبرسی<sup>(۲)</sup> آمده است:  
محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی، ما را  
خبر داد، گفت: ابوالعباس احمد بن عیسی و شاء بغدادی ما را خبر  
داده گفت: احمد بن طاهر قمی ما را خبر داده گفت: محمد بن بحرین  
سهل شیبانی ما را خبر داد، گفت: احمد بن مسرور را از سعد بن  
عبدالله قمی ما را خبر داد که (سعد بن عبدالله قمی) گفت:

من به جمع آوری کتابهایی که دارای پیچیدگیها و مطالب دقیق  
علمی بودند، علاقه داشتم، و به درک حقائق درست دانش حریص  
بودم، و نسبت به حفظ موارد اشتباه و نامفهوم آنها، آزمند و به آنچه از  
مشکلات و دشواریهای علمی دست می یافتم به آسانی آنها را به  
کسی نمی گفتم، و در عین حال نسبت به مذهب امامیه تعصب داشتم:  
(و در این زمینه) شخصی نا آرام بودم؛ و از امنیت و آسایش دوری  
جسته، به ستیز و جدال (علمی) روی می آوردم و دنبال کینه ورزی و  
بدگفتن و بد شنیدن بودم، به صدای بلند فرقه های مخالف امامیه را

(۱). کمال الدین شیخ الطائفه مرحوم صدوق علیه السلام ج ۲ صفحه ۴۶۵.

(۲). احتجاج طبرسی علیه السلام ج ۲ صفحه ۴۶۱.

نکوهش می کردم؛ و معایب پیشوایان آنها را آشکار می نمودم، و آبروی پیشروان آنها را می بردم. تا این که گرفتار یک شخص شدم که از همه ستیزه جوتر و در خصومت و دشمنی پیگیرتر بود، و در بحث و مناظره زبردست تر، و در طرح سؤال مبرزتر، و بر راه باطل پابرجاتر بود. (و سپس شرح بحث و مناظره خویش را با او بیان می کند تا آنجا که می گوید:) من طوماری تهیه کرده بودم که در آن چهل و چند مسئله مشکل وجود داشت؛ که افراد از پاسخ آن ناتوان بودند. من آن سئوالات را نگاشته بودم تا آنها را از بهترین همشهریانم «احمد بن اسحاق» مصاحب مولایم ابی محمد امام یازدهم علیه السلام بپرسم. او به منظور شرفیابی حضور امام علیه السلام از شهر قم به سوی سمرقند - سامرا - رهسپار شده بود. من هم بدنبالش بدان دیار کوچ کردم؛ و در یکی از منازل (بین راه) به او رسیدم.

چون با هم دست دادیم، گفت: رسیدنت به من خیر است؟!  
گفتم: اولاً مشتاق دیدار مولایم بودم، ثانیاً بر حسب عادت قدیم سئوالات (محرک من بود).

گفت: ما، در این مورد هم نظر هستیم، من هم از شدت اشتیاق دیدار مولایم ابی محمد (حسن عسکری علیه السلام) جگر سوخته ام و می خواهم مشکلاتی در تأویل دشواریهایی در تنزیل (قرآن) را از حضرتش بپرسم. این رفاقت و همراهی ما بسیار با برکت و میمنت

است. زیرا به وسیله آن به ساحل دریائی خواهیم رسید که شگفتی هایش تمام ناشدنی و غرائبش نابود ناشدنی است و او امام ماست. ما با هم وارد سرّ من رأی (سامرا) شدیم، و به در خانه آقایمان رسیدیم؛ اجازه ورود خواستیم؛ اجازه ورود برای ما صادر شد.

بر شبانه احمد بن اسحاق یک انبانی بود که آنرا زیر یک عبای طبری پنهان کرده بود، و در آن یکصد و شصت کیسه پول دینار و درهم (پول طلا و نقره) بود، و بر سر هر کیسه مهر صاحبش زده شده بود. سعد گوید: چون حضور مولای خود ابی محمد (حضرت عسکری علیه السلام) شرفیاب شدیم و پرتو نورانی روی مبارکش ما را فرا گرفت، با چیزی جز ماه شب چهاردهم مانند نبود. و بر زانوی راستش پسر بچه‌ای نشسته بود که در خلقت و منظر به ستاره مشتری می مانست. و یک خط فرقی میان دو گیسوان او در وسط سرش وجود داشت، که چون «الفی» میان دو «واو» می نمود. جلوی آنحضرت یک انارک طلائی بود که نقشهای شگفتش در میان دانه‌های قیمتی که بر آن سوار شده بود، می درخشید که آنرا یکی از رؤیاء اهل بصره تقدیم حضرت کرده بود. در دست امام عسکری علیه السلام قلمی وجود داشت که چون می خواست با آن بر صفحه سپید (چیزی) بنویسد آن پسر بچه انگشتان حضرتش را می گرفت. لذا مولایمان آن انارک طلائی را جلویش می چرخانید، و او را با آن سرگرم می کرد تا او را از نوشتن

آنچه مورد نظر مبارکش بود، باز ندارد.

ما به آن حضرت سلام کردیم؛ ایشان جواب ملاطفت آمیزی داد و اشاره فرمود که بنشینیم. چون از نوشتن صفحه سپیدی که در دست داشت فارغ شد، احمد بن اسحاق انبانش را از زیر عبایش بیرون آورد و خدمت حضرتش نهاد. امام بدان پسر بچه نگاه کرد و فرمود: ای پسر مهر را از هدایای شیعیان و دوستان بردار.

عرض کرد: ای مولای من آیا رواست دست پاکی را به هدایای نجس و اموال ناپاکی که حلال و حرامش در هم آمیخته است. دراز کنم؟ پس مولایم علیه السلام فرمود:

ای پسر اسحاق آنچه در میان انبانست. بیرون بریز. تا حلال را از حرام جدا کند.

اول کیسه‌ای که احمد از انبان در آورده، آن پسر بچه فرمود:

این کیسه از آن فلانی فرزند فلانی است که در فلان محله قم ساکن است؛ و در آن (کیسه) شصت و دو اشرفی وجود دارد، چهل و پنج اشرفیش بهای یک حجره می‌باشد که صاحبش آنرا از پدر خود ارث برده و چهارده دینارش بهای نه جامه است که فروخته. و سه دینارش پول اجاره دکانهاست.

پس مولایمان علیه السلام فرمود: ای پسر راست گفتی، اکنون این مرد را

راهنمایی کن که کدامش حرامست؟

پس حضرتش علیه السلام فرمود:

در میان اینها واریسی کن که یک اشرفی وجود دارد که سکه ری خورده و تاریخ فلان سال را دارد و نقش یک روی آن پاک شده؛ و یک قطعه طلای آملی وجود دارد، به وزن چهار اشرفی علت حرام بودنش آنست که صاحب اشرفی‌ها در فلان ماه از فلان سال یک من و یک چارک ریسمان به همسایه‌اش داده است، و مدتی گذشته و آن ریسمان به دزدی رفته است و آن همسایه به صاحبش گزارش داده که (ریسمان) دزدیده شده است، ولی صاحب ریسمان سخت او را رد کرده، و دروغ انگاشته است، و به عوض آن ریسمان یک و نیم من ریسمان باریکتر از او دریافت کرده است؛ و از آن جامه‌ای بافته است، که این اشرفی و آن نیمه‌اش بهای آن می‌باشد.

چون سرکیسه را باز کرد، در میان آن نوشته‌ای بود که نام صاحب آن اشرفی‌ها و مقدارش در داخل آن وجود داشت. و آن اشرفی‌ها با آن تکه اشرفی به همان نشانه (بیان شده) بیرون آمد. سپس کیسه دیگری را در آورد، و آن کودک علیه السلام فرمود: این کیسه از آن فلانی از فلان محله قم می‌باشد؛ که در آن پنجاه اشرفی وجود دارد، و دست زدن بدان بر ما روانیست.

گفت: برای چه این چنین است؟!

فرمود: برای آنکه این پولها، بهای گندمی است که صاحبش بر زارع

خود در تقسیم آن ستم کرده است. زیرا سهم خود را باکیل تمام برداشته، و سهم زارع را باکیل ناتمام داده است.

پس مولایمان علیه السلام فرمود: ای پسر مراست گفتی.

سپس فرمود: ای احمد بن اسحاق همگی را جمع کن تا این که به صاحبانشان برگردانی، یا اینکه سفارش کنی که به صاحبانشان برگردانیده شود، و ما نیازی به هیچکدام آنها نداریم، و (اما) جامه آن پیرزن را بیاور.

احمد گوید: آن جامه در جامه دانی بود که من فراموشش کرده بودم. چون احمد بن اسحاق برگشت تا آن جامه را بیاورد مولایم ابو محمد (امام عسکری) علیه السلام به من نظر کرد و فرمود: برای چه آمدی؟! عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا به دیدار مولایمان تشویق کرد.

فرمود: آن مسائل که می خواستی بپرسی چه شد؟

عرض کردم: ای مولایم به حال خود باقی است.

فرمود: از نور چشمم درباره آنها سؤال کن.

و به سوی آن کودک اشاره فرمود، آن کودک به او (سعد) گفت:

هر چه خواهی بپرس.

(تا آنجا که گوید): عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مرا از تأویل

«گهیص» خبر ده.

فرمود: این حروف (رمز)، از اخبار غیبی است که خدا بنده اش

زکریا را بدان آگاه ساخت، و سپس آنرا برای محمد صلی الله علیه و آله نقل فرمود: و شرحش این است که زکریا از خدای خود در خواست کرد که به او نامهای پنج تن را بیاموزد.

پس جبرئیل بر او فرود آمد، و آنها را به وی آموخت. زکریا چون محمد و علی و فاطمه و حسن علیه السلام را یاد می کرد، ناراحتی اش برطرف می شد، و گرفتاریش از میان می رفت. ولی چون حسین علیه السلام را یاد می کرد، گریه گلویش را می گرفت و مبهوت میگردید، یک روز عرض کرد: «ای معبود من، مرا چه می شود که چون چهار نفر از ایشان که درود بر همگی آنها باد را یاد می کنم، به یاد آنان از غمهای خود آرام می گیرم، ولی چون حسین علیه السلام را یاد می کنم، از چشمم اشک می ریزد و ناله ام بلند می شود.»

پس خدای بلند مرتبه، او را از داستانش خبر داده پس فرمود: «گهی عص» که «کاف» نام «کربلا» است و «ها» «هلاکت عترت» است، و «یا» «یزید» می باشد، که بر او لعنت باد که او بر حسین علیه السلام ستم می کند، و «عین» «عطش او» (عطش حسین علیه السلام) است، و صاد «صبر او» است.

زکریا تا این مطلب را شنید. نالان و غمگین گردید؛ و تا سه روز از مسجد خود بیرون نیامد؛ و به مردم اجازه نداد تا در نزدش روند، و شروع به گریه کرد، و ناله سرداد، و این عبارت نوحه خوانی اوست:

ای معبود من، آیا بهترین آفریده خود را به واسطه فرزندش دل سوخته خواهی کرد؟! (ای اله من) آیا بلای این مصیبت را بر آستانش فرود می آوری؟!

ای معبود من آیا لباس این مصیبت را برتن علی و فاطمه علیهم السلام خواهی پوشاند؟!

ای اله من، آیا گرفتاری این فاجعه را در محیط زندگانی آنها وارد می کنی؟!

سپس همچنان گفت:

خدایا! فرزندی به من روزی فرما که در پیری چشمم بدو روشن شود. و او را وارث و جانشین من کنی، و مقام او را نسبت به من چون مقام حسین علیه السلام قرار ده؛ و چون او را به من دادی؛ مرا فریفته دوستی او فرما، به غم شهادت او گرفتارم کن، همچنان که حبیب محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - را به غم فرزندش گرفتار می کنی.

پس خداوند یحیی علیه السلام را به او ارزانی فرمود؛ او را به غم شهادت وی گرفتار کرد. و دوره حمل یحیی شش ماه بود، و دوره حمل حضرت حسین علیه السلام نیز بسان او بود<sup>(۱)</sup> و... (تا انتهای حدیث)

(۱). حماسه هاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام.



## حکمت شهادت از زبان حضرت

شیخ صدوق رحمۃ اللہ علیہ (۱) و شیخ طبرسی رحمۃ اللہ علیہ (۲) می نویسند: محمد بن ابراهیم بن السحاق طالقانی رحمۃ اللہ علیہ ما را خبر داد: و گفت من با جمعی که علی بن عیسیٰ قصری نیز با آنها بود، در خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله روحه بودیم. مردی به او رو کرد و گفت:

من می خواهم از شما چیزی بپرسم.

فرمود: بپرس هر چه می خواهی.

آن مرد گفت: به من بگو آیا حسین بن علی علیہ السلام ولی خدا بود؟  
گفت: آری.

آن مرد گفت: آیا قاتل حسین بن علی علیہ السلام دشمن خدا بود؟  
گفت: آری.

آن مرد گفت: آیا رواست که خداوند بزرگ و بلند مرتبه دشمن خود را به دوست خود چیره گرداند؟

ابوالقاسم حسین بن روح (نو بختی) به او گفت: آنچه من با تو می گویم، بفهم! بدان همان خدای بزرگ و بلند مرتبه مردم را به گونه

(۱). کمال الدین ج ۲ باب ذکر التوقعات الواردة عن القائم ص ۵۰۷.

(۲). احتجاج طبرسی رحمۃ اللہ علیہ ج ۲ ص ۴۷۱.

مشاهده با دیدگان طرف خطاب نمی‌سازد؛ و رو در روی با آنان با ایشان سخن نمی‌گوید. ولی (خدای) بلند مرتبه است جلالت و بزرگی، برای ایشان رسولانی از جنس خودشان و همتایشان در خلق، بشرهائی را به سویشان برانگیزد که مانند آنها بشر بودند. و او رسولانی غیر از جنس بشر و به صورت دیگر برای آنها می‌فرستاد، (مردم) از او می‌گریختند و (چیزی را) از او نمی‌پذیرفتند. چون فرستادگان خدا نزد ایشان آمدند، در حالی که از جنس خودشان بودند، و غذا می‌خوردند، و در بازارها میدیدند، باز هم گفتند چیزی آورده که ما از آوردن آن ناتوان باشیم، و بدانیم که شما از میان ما اختصاص به رسالت خدا دارید (زیرا) کاری انجام می‌دهید که ما از آن ناتوانیم و خدا برای آنها معجزاتی قرار داد که بشر از (آوردن) آنها ناتوان است.

یکی از ایشان پس از تبلیغ و دعوت (به خدا) طوفان را آورد، و همه طغیانگران و سرکشان و سرباز زندگان غرق شدند.

و یکی از ایشان کسی بود که از میان سنگ خارا، ماده شتری را بیرون آورد، و از پستانش شیر را روان کرد.

و یکی از ایشان فردی بود که (خدا) برایش دریا شکافته و از (میان) سنگ، چشمه‌ها برای او روان کرد، و عصای خشک او را برایش ازدهایی کرد، که افسون آنها را بلعید.

و یکی از ایشان شخصی بود که کور و مبتلای به برص را بهبود

بخشید، و با اجازه خدا مرده را زنده کرد؛ و بدانچه که می خوردند و در خانه های خویش می اندوختند، بدانان خبر می داد.

و یکی از ایشان فردی بود که برایش ماه شکافته، چهارپایانی چون شتر و گاو و... با او سخن گفتند.

چون (پیامبران) این کارها را انجام دادند که خلق از کار ایشان و آوردن مثل؛ آن ناتوان بودند؛ و نتوانستند بسان آنها را بیاورند، از تقدیر خدای عزوجل و لطفی که به بندگانش دارد و حکمتی که در کارهایش وجود دارد، این بود که: پیغمبران خویش را با این قدرت و معجزاتی که دارند، گاهی آنان را چیره و غالب قرار دهد، و گاهی شکست خورده و مغلوب؛ گاهی قاهر باشند، و گاهی مقهور، که اگر خدا آنها را در همه حال غالب و چیره قرار می داد، و آنان گرفتاری نمی داشتند و خواری نمی دیدند، مردم آنان را معبودهائی جز خدا قرار می دادند؛ و فضیلت صبرشان بر بلا و محنت و امتحان شناخته نمی شد.

ولی خدای عزوجل احوال آنها را در این زمینه چون دیگران قرار داد، تا در حال محنت و گرفتاری شکیبائی ورزند و در حال عافیت و چیرگی بردشمن شکر کنند، و در هر حال فروتن باشند، و گردن فرازی و تکبر نورزند، و مردم بدانند که آنها نیز معبودی دارند، که او آفریننده و مدبّر آنهاست، و او را بپرستند و از فرستادگانش فرمان برند و حجّت خدا درباره کسانی که نسبت بدیشان از حد (بندگی) تجاوز می کنند،

ثابت گردد. (و نیز) درباره کسانی که نسبت بدیشان ادعای پروردگاری می کنند، و یا سرپیچی کرده و یا مخالفت می ورزند، و عصیانگری می کنند، و منکر دستوراتی می شوند که فرستادگان و پیامبران (خدا) ﷺ آورده اند (بر آنان حجّت خدا تمام شود). «تا این که هر که نابود می شود از روی بینّه و روشنی نابود شود، و هر که زنده (و هدایت) می شود از روی بینّه و روشنی زنده (و هدایت) گردد».

محمد بن ابراهیم بن اسحاق گفت: فردا دوباره خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رفتم در حالی که با خود می گفتم: آیا آنچه را دیروز برای ما گفت از پیش خود بیان می داشت؟ که بدون پرسش به من رو کرد و گفت: ای محمد بن ابراهیم اگر از آسمان پرتاب شوم، و مرا پرندگان بربایند. و باد مرا در درّه عمیق بیفکند، برای من دوست داشتنی تر است از این که در دین خدا به تفکر خودم یا از پیش خود چیزی بگویم: بلکه این گفتار من برگرفته از اصل است. و از حضرت حجت که درود و سلام خدا بر او باد شنیده شده است<sup>(۱)</sup>

(۱). حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی ﷺ ص ۱۶۵.

## امام زمان علیه السلام و کمک به زوار حسین علیه السلام

عالم کامل آقا سید مهدی قزوینی فرموده‌اند:

روز چهاردهم ماه شعبان، از حله به قصد زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیرون آمدم. وقتی به شط هندیه رسیدم <sup>(۱)</sup>؛ از سمت غرب شط عبور کردم. دیدم زواری که از حله و اطراف آن و آنهایی که از نجف اشرف و حوالی وارد شده بودند تماماً در خانه‌های بنی طُرف، از عشایر هندیه محصور شده‌اند و راهی برای کربلا نیست، زیرا عشیره عُنَیْزَه در مسیر، فرود آمده و راه عبور و مرور زوار را قطع کرده بودند و نمی‌گذاشتند کسی از کربلا خارج و یا داخل شهر شود. هر کس هم می‌رفت او را غارت می‌کردند.

من نزد عربی فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را بجا آوردم و نشستم، منتظر بودم ببینم که کار زوار به کجا می‌انجامد. آسمان هم ابر داشت و باران کم‌کم می‌بارید. در این حال که نشسته بودم، دیدم تمام زوار از خانه بیرون آمدند و به سمت کربلا متوجه شدند. به شخصی که با من بود، گفتم: برو سؤال کن چه خبر است؟

---

(۱). شعبه‌ای است از رود فرات که بعد از منطقه مُتَیِّب جدا و به کوفه می‌رود. آبادی معتبری کنار این شط است که طویریج نام دارد و در راه حله به سمت کربلا واقع شده است.

بیرون رفت و برگشت گفت: عشیره بنی طُرف با اسلحه آمده و متعهد شده‌اند که زوار را به کربلا برسانند؛ هر چند کار به جنگ با عشیره عُنَیزه بکشد وقتی این سخن را شنیدم به آنها که با من بودند، گفتم: این مطلب واقعیت ندارد؛ زیرا بنی طُرف قدرت ندارند در بیابان با عُنَیزه مقابله کنند، گمان می‌کنم این حيله است برای آن که زوار را از خانه‌های خود بیرون کنند؛ زیرا پذیرایی آنها بر ایشان سنگین شده است.

در همین احوال بودیم که زوار برگشتند و معلوم شد جریان همان است که من گفتم زوار داخل خانه‌ها شده و بعضی هم در سایه آنها نشستند. آسمان را ابر گرفته بود. در اینجا دلم به خاطر آنها شکست، لذا به خداوند تبارک و تعالی متوجه شدم و به پیغمبر و آل او علیهم السلام متوسل گشتم و از ایشان یاری زوار را از آن بلایی که به آن مبتلا شده‌اند خواستم. ناگاه دیدم سواری می‌آید که بر اسب نیکویی، مانند آهو که مثل آن را ندیده بودم سوار است. در دست او نیزه‌ای بلند بود و آستینها را بالا زده بودند. سلام کرد و ما جواب او را دادیم.

فرمود: یا مولانا (اسم را برد) کسانی که بر تو سلام می‌رسانند مرا به دنبال تو فرستادند. ایشان گنج محمد آغا و صفر آغا هستند (دو نفر از صاحب منصبان ارتش عثمانی) و می‌گویند: حتماً زوار بیایند. که ما عشیره عُنَیزه را از مسیر دور کردیم و با لشکریان خود پشت سلیمانیه در جاده منتظر آنهایم.

به او گفتم: تو با ما تا پشت سلیمانیه می آیی؟ فرمود: آری. ساعت را از جیب بیرون آوردم دیدم تقریباً دو ساعت و نیم از روز مانده است. گفتم اسب مرا حاضر کردند. آن عرب بدوی که در خانه اش بودیم، به من چسبید و گفت: مولانا، جان خود و این زوار را به خطر نینداز، امشب را نزد ما باشید تا مطلب معلوم شود.

به او گفتم: به خاطر درک زیارت مخصوصه امام حسین علیه السلام در شب نیمه شعبان چاره‌ای جز سوار شدن نیست.

هیمن که زوار دیدند ما سوار شدیم، پیاده و سواره پشت سرما حرکت کردند. به راه افتادیم و آن سوار مانند شیر بیشه جلوی ما حرکت می‌کرد و ما پشت سر او می‌رفتیم تا به تپه سلیمانیه رسیدیم. سوار از آنجا بالا رفت و از طرف دیگر پایین آمد و ما هم رفتیم تا به بالای تپه رسیدیم در آن جا نظر کردیم؛ اما با کمال تعجب از آن سوار اثری ندیدیم یا گویا به آسمان یا به زمین رفته باشد. نه لشکری دیدیم و نه فرمانده لشکر. به کسانی که با من بودند گفتم: آیا شک دارید که ایشان حضرت صاحب الامر علیه السلام بوده‌اند؟ گفتند: نه.

من در آن وقتی که آن جناب جلوی ما حرکت می‌کرد، در ایشان تأمل زیادی کردم که گویا پیش از این حضرتش را دیده‌ام؛ اما به خاطرم نیامد، همین که از ما جدا شد، یادم آمد او شخصی است که در حله به منزل من آمده و مرا به واقعه سلیمانیه خبر داد. و اما عشیره عنیزه را اصلاً در منزل ایشان ندیدم، حتی کسی از آنها نبود که سؤال

کنیم، جز آن که دیدیم غبار شدیدی در وسط بیابان بلند شده است. پس از آن اسبها ما را به سرعت می بردند تا به دروازه شهر رسیدیم و لشکریان را دیدیم که بالای قلعه ایستاده اند.

گفتند: از کجا آمدید و چگونه رسیدید؟ بعد هم به سوی زوآر و کثرت آنها نظر کردند و گفتند: سبحان الله، این صحرا از زوآر پر شده است، پس عشیره عُنَیْزَه کجا رفته اند؟ به ایشان گفتم: شما در شهر خود بنشینید و حقوق خودتان را بگیرید و «لمکة ربّ یرعاها» یعنی برای مکه پروردگاری است که آن را حفظ و حراست می کند (این جمله مضمون سخن حضرت عبدالمطلب علیه السلام است در وقتی که برای پس گرفتن شتران خود به نزد ابرهه سلطان حبشه رفت، در آنجا ابرهه گفت: چرا از من نخواستی دست از خرابی کعبه بکشم؟ فرمود: من صاحب شتران خودم هستم و مکه هم صاحبی دارد.)

آنگاه داخل شهر کربلا شدیم. در آنجا دیدیم گنج آغا بر تختی نزدیک دروازه نشسته است سلام کردم به احترام من برخاست. به او گفتم: تو را همین افتخار بس، که نامت بر زبان آنحضرت جاری شد. (۱) گفت قضیه چیست؟ من جریان را برای او نقل کردم.

گفت: آقا جان، من از کجا می دانستم که به زیارت آمده اید تا برایتان قاصد بفرستم، من و لشکریانم پانزده روز است که در این شهر محاصره شده ایم و از ترس عُنَیْزَه قدرت بیرون آمدن را نداریم. آنگاه

(۱). نام من رفتست روزی بر لب جانان بسهو

اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز (حافظ)



از من پرسید: آنها کجا رفتند؟

گفتم: نمی دانم، جز آنکه غبار شدیدی در وسط بیابان دیدیم که گویا غبار کوچ کردن آنها باشد.

بعد از این صحبتها ساعت را بیرون آوردم، دیدم یک ساعت و نیم از روز مانده و تمام زمان سیر ما یک ساعت شده است، در حالی که بین منزلهای بنی طُرف تا کربلا سه فرسخ راه است.

به هر حال شب را در کربلا به سر بردیم. وقتی صبح شد، سراغ عشیره عُنَیْزَه را گرفتیم. یکی از کشاورزان که در باغهای کربلا بود، خبر داد عُنَیْزَه در منزل و خیمه‌های خود بودند. ناگاه سواری برایشان ظاهر شد که با اسب نیکو و فربه‌ی آمده بود و در دست نیزه بلندی داشت. او با صدای بلند و مهیب آنها را صدا زد و گفت: ای عشیره عُنَیْزَه بدایند که اجل و مرگ حتمی بالای سر شماست. ارتش دولت عثمانی با سوارها و پیاده‌هایشان رو به شما می‌آیند و اینک پشت سر من در راهند. کوچ کنید، ولی فکر نمی‌کنم از دست ایشان جان سالم بدر برید.

بعد از این سخنان ترس و ذلت بر عُنَیْزَه مسلط شد، به طوری که بعضی افراد اثاثیه خود را به خاطر عجله و ترس رها کرده و می‌رفتند و لذا ساعتی طول نکشید که تمام آنها کوچ کرده و رو به بیابان آوردند به آن کشاورز گفتم: اوصاف سوار را برای من نقل کن، وقتی نقل نمود، دیدم همان سواری است که با ما بود. (۱)

(۱). العبقری الحسان ج ۲ ص ۹۴ سطر ۴ و خلاصه العبقری الحسان ص ۱۱۰.

## امان برای زوار حسین علیه السلام در شب جمعه

یکی از ملاقاتهایی که با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صورت گرفته و حاوی مطالب مهمه‌ای می‌باشد، تشریف حاج علی بغدادی رحمته الله می‌باشد که بسیاری از بزرگان از جمله محدث نوری رحمته الله و مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی رحمته الله در العبقری الحسان و دیگران نقل کرده‌اند.

نقل فرموده‌اند: که حاج علی بغدادی می‌گوید: هشتاد تومان سهم امام علیه السلام به ذمه‌ام آمد به نجف اشرف رفتم و بیست تومان آن را به جناب شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی دادم و بیست تومان هم به ذمه‌ام باقی ماند و قصد داشتم در مراجعت، آنها را به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین، پرداخت کنم، وقتی به بغداد برگشتم، دوست داشتم در ادای آنچه به ذمه‌ام باقی بود، عجله کنم، روز پنجشنبه به زیارت کاظمین علیهم السلام مشرف شدم، پس از زیارت خدمت جناب شیخ رسیدم و مقداری از آن بیست تومان را دادم و وعده کردم که باقی را

بعد از فروش بعضی از اجناس به تدریج طبق حواله ایشان پرداخت کنم و عصر آن روز تصمیم به مراجعت گرفتم. جناب شیخ از من خواست که بمانم.

عرض کردم: باید مزد کارگرهای کارگاه شعربافی ام را بدهم (کارگاه بافندگی مو که سابقاً مرسوم بود و مصارفی داشت) چون برنامه من این بود که مزد هفته را شب جمعه می دادم؛ لذا از کاظمین به طرف بغداد برگشتم. وقتی تقریباً ثلث راه را طی کردم، سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می آید همین که نزدیک شدم، سلام کرد و دستهای خود را برای مصافحه و معانفه باز نمود و فرمود: اهلاً و سهلاً و مرا در بغل گرفت. معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم. ایشان عمامه سبز روشنی به سر داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود. ایستاد و فرمود: حاجی علی، خیر است به کجا می روی؟

گفتم: کاظمین علیهم السلام را زیارت کردم و به بغداد بر می گردم.

فرمود: امشب شب جمعه است برگرد.

گفتم: سیدی نمی توانم.

فرمود: چرا می توانی؛ برگرد تا برای تو شهادت دهم که از موالیان

جدم امیرالمؤمنین علیه السلام و از دوستان مایی و شیخ نیز شهادت دهد؛ زیرا

خدای تعالی امر فرمود: که دو شاهد بگیرید.

(این مطلب اشاره به چیزی بود که در ذهن داشتم؛ یعنی

می خواستم از جناب شیخ خواہش کنم نوشته‌ای بہ من دہد مبنی بر این کہ من از موالیان اہل بیت علیہم السلام ہستم و آن را در کفن خود بگذارم) گفتم: تو از کجا این موضوع را می دانی و چطور شہادت می دہی؟ فرمود: کسی کہ حقش را بہ او می رسانند چطور آن رسانندہ را شناسد؟ گفتم: چہ حتی؟

فرمود: آنچه کہ بہ وکیل من رساندی.

گفتم: وکیل شما کیست؟

فرمود: شیخ محمد حسن.

گفتم: ایشان وکیل شماست؟

فرمود: بلہ، وکیل من است.

حاج علی بغدادی می گوید: بہ ذہنم خطور کرد از کجا این سید جلیل مرابہ اسم خواند، با آنکہ او را نمی شناسم، بعد با خود گفتم شاید او مرا می شناسد و من ایشان را فراموش کردہ‌ام باز با خود گفتم لابد این سید سہم سادات می خواہد؛ اما من دوست دارم از سہم امام علیہ السلام مبلغی بہ او بدهم. لذا گفتم: مولای من، نزد من از حق شما (سہم سادات) چیزی مانده بود دربارہ آن بہ جناب شیخ محمد حسن رجوع کردم، بہ خاطر آنکہ حقتان را بہ اذن او ادا کردہ باشم.

ایشان در چہرہ من تبسمی کرد و فرمود: آری، بخشی از حق ما را

بہ وکلایمان در نجف اشرف رساندی.

گفتم: آیا آنچه را ادا کردم قبول شده است؟

فرمود: آری.

در خاطر من گذشت که این سید منظورش آن است که علمای اعلام در گرفتن حقوق سادات و کیلند و مرا غفلت گرفته بود.

آنگاه فرمود: برگرد و مظلوزیارت کن، من هم برگشتم در حالی که دست راست او در دست چپ من بود.

همین که به راه افتادم، دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید و صافی جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیره با آنکه فصل آنها نبود بالای سر ما سایه انداخته‌اند.

عرض کردم: این نهر و درختها چیست؟

فرمود: هرکس از موالیان، که ما و جدّمان را زیارت کند، اینها با اوست.

گفتم: می‌خواهم سوّالی کنم.

فرمودند: بپرس.

گفتم: مرحوم شیخ عبدالرزاق، مردی مدرّس بود. روزی نزد او رفتم شنیدم که می‌گفت: کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها را به عبادت به سر برد و چهل عمره بجا آورد و میان صفا و مروه بمیرد، اما از موالیان و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد، برای او فایده‌ای ندارد.

نظرتان چیست؟!

فرمود: آری و الله، دست او خالی است.

سپس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که آیا او از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام است؟

فرمود: آری او و هر که متعلق به تو است موالی امیرالمؤمنین علیه السلام است. عرض کردم: سیدنا، مسأله‌ای دارم.

فرمود: بپرس.

گفتم: روضه خوانهای امام حسین علیه السلام می‌خوانند که سلیمان اعمش نزد شخصی آمد و از زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام پرسید. آن شخص گفت: بدعت است. شب، آن شخص در عالم رؤیا هودجی را میان زمین و آسمان دید سؤال کرد در آن هودج کیست؟ گفتند: فاطمة زهرا علیها السلام و خدیجه کبری علیها السلام.

گفت: به کجا می‌روند؟

گفتند: برای زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است می‌روند، و همچنین دید رقعہ‌هایی از هودج می‌ریزد و در آنها نوشته است «امان من النار لزوار الحسين في ليلة الجمعة امان من النار يوم القيامة»، (این برگ امانی است در روز قیامت برای زوار امام حسین علیه السلام در شبهای جمعه) حال آیا این حدیث صحیح است؟

فرمودند: آری، راست و درست است.

گفتم: سیدنا، صحیح است که می‌گویند هر کس امام حسین علیه السلام را

در شب جمعه زیارت کند این زیارت برگ امان از آتش است؟

فرمود: آری والله و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست. (۱)

۱. اما خبری که در زیارت ابی عبدالله علیه السلام وارد شده در شب جمعه، به نحوی که سؤال کرد از صحّت آن، خبری است که شیخ محمد بن المشهدی در مزارکبیر خود روایت کرده از اعمش که گفت: من منزل کرده بودم در کوفه مرا همسایه‌ای بود که بسیار اوقات با او می‌نشستم و شب جمعه‌ای بود به او گفتم «چه می‌گویی در زیارت حسین علیه السلام؟» گفت: بدعت است و هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی در آتش است.

پس من از نزد او برخاستم و پر شده بودم از غضب و گفتم: چون سحر شود، می‌آیم نزد او فضایلی از امیرالمؤمنین علیه السلام برای او نقل می‌کنم که چشمش گرم شود. (و این کنایه از حزن و اندوه و غم است.)

پس رفتم نزد او و در خانه او را کوبیدم پس آوازی از پشت در بر آمد که او از اول شب قصد زیارت کرده.

پس به شتاب بیرون رفتم و آمدم به کربلا. ناگاه آن شیخ را دیدم که سر به سجده گذاشته و از سجده و رکوع ملامتی نمی‌کرد.

پس به او گفتم: تو دیروز می‌گفتی زیارت بدعت است و هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی در آتش امروز زیارت می‌کنی آن جناب را!

پس گفت به من که: ای سلیمان! مرا ملامت مکن زیرا که من برای اهل بیت علیهم السلام امامتی ثابت نکرده بودم، تا اینکه شب شده پس خوابی دیدم که مرا ترساند.

گفتم: چه دیدی ای شیخ؟

گفت: دیدم مردی را که نه زیاد بلندقد بود و نه زیاد کوتاه قد، قادر نیستم که وصف نمایم حسن و بهای او را. با او گروهی بودند که گرد او را گرفته بودند.

در پیش روی او سوارای بود بر اسبی که برای او چند دم بود و بر سرش تاجی بود که برای آن تاج، چهار رکن بود؛ در هر رکنی جواهری بود که روشن می‌کرد مسافت سه روز را.

پس گفتم: این کیست؟

گفتند: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله و سلم.

گفتم: دیگری کیست؟

گفتند: وصی او علی ابن ابیطالب علیه السلام.

آنگاه نظر انداختم، ناگاه ناقه‌ای را دیدم از نور که بر آن هودجی بود که پرواز می‌کرد میان زمین و آسمان پس گفتم: ناقه از کیست؟

گفتند: از آن خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

گفتم: سیدنا، مسأله فرمود: بپرس.

عرض کردم: سال ۱۲۶۹، حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم، در درود (از بخشهای خراسان) یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرق نجف اشرف هستند، ملاقات کرده و او را ضیافت نمودیم. از او پرسیدیم شهر حضرت رضا علیه السلام چگونه است؟

گفت: بهشت است. امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام خورده‌ام، بنابراین مگر منکر و نکیر می‌توانند در قبر نزد من بیایند و حال آنکه گوشت و خون من از غذای آن حضرت، در میهمانخانه روییده است. آیا این صحیح است؟ یعنی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌آیند و او را از گردنه خلاص می‌کنند؟

گفتم: آن جوان کیست؟

گفتند: حسین بن علی علیه السلام و جمیع ایشان می‌روند به زیارت کشته شده به ظلم، شهید در کربلا حسین بن علی علیه السلام.

آنگاه متوجه هودج شدم ناگاه دیدم رقعتهایی را می‌ریزد از بالا که «امان است جانب خداوند جل ذکره از برای زوار حسین بن علی علیه السلام در شب جمعه».

ناگاه هاتفی ندا کرد ما را که: آگاه باشید که ما و شیعیان ما در درجه‌هایی هستیم از بهشت.

والله ای سلیمان! مفارقت نمی‌کنم این مکان را تا روحم از جسمم مفارقت کند «شیخ طریحی آخر این خبر را چنین نقل کرده که گفت: ناگاه دیدم گفت: در این هودج رقعتهایی است که در آن، امان از آتش است برای زوار حسین علیه السلام در شب جمعه».

پس طلب کردم از او رقعتهای.

گفت: به من! «تو می‌گویی زیارت آنجناب بدعت است پس بدرستی که تو نخواهی یافت آن را تا این که زیارت کنی حسین را و اعتقاد کنی به فضل و شرافت او».

پس از خواب برخاستم هراسان و قصد نمودم در همان وقت و ساعت زیارت سید خودم، حسین علیه السلام را (نجم الثاقب ص ۴۹۵).



فرمود: آری و الله، جدم ضامن است.

گفتم: سیدنا، مسأله کوچکی است می خواهم بپرسم.

فرمودند: بپرس.

گفتم: آیا زیارت حضرت رضا علیه السلام از من قبول است؟

فرمودند: ان شاء الله قبول است.

عرض کردم: سیدنا، مسأله

فرمودند: بپرس

عرض کردم: حاجی محمد حسین بزّاز باشی، پسر مرحوم حاج

احمد، آیا زیارتش قبول است؟ (ایشان با من در سفر مشهد رفیق و

شریک در مخارج راه بود)

فرمود: عبد صالح زیارتش قبول است.

گفتم: سیدنا، مسأله

فرمود: بسم الله

گفتم: فلانی که از اهل بغداد و همسفر ما بود، آیا زیارتش قبول

است؟ ایشان ساکت شدند.

گفتم: سیدنا، مسأله

فرمود: بسم الله

عرض کردم: این سؤال مرا شنیدید یا نه؟ آیا زیارت او قبول است؟

باز جوابی ندادند. حاج علی نقل کرد که ایشان چند نفر از ثروتمندان

بغداد بودند که در این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص، یعنی حاج محمد حسین، مادر خود را کشته بود.

در اینجا به موضعی که جاده وسیعی داشت، رسیدیم، دو طرف آن باغ و این مسیر، روبروی کاظمین علیهم السلام است. قسمتی از این جاده که به باغها متصل است و طرف راست قرار دارد، مربوط به بعضی از ایتام و سادات بود که حکومت به زور آن را گرفته و در جاده داخل کرده بود. لذا اهل تقوی و ورع که ساکن بغداد و کاظمین بودند همیشه از راه رفتن در آن قطعه زمین کناره می گرفتند، اما دیدم این سید بزرگوار در آن قطعه راه می رود.

گفتم: مولای من، این محل مال بعضی از ایتام و سادات است و تصرف در آن جایز نیست.

فرمود: این موضع مال جدم امیرالمؤمنین علیه السلام و ذریه او و اولاد ما است؛ لذا برای موالیان و دوستان ما تصرف در آن حلال است.

نزدیک قطعه در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می گفتند و از ثروتمندان معروف عجم و در بغداد ساکن بود. گفتم: سیدنا راست است که می گویند: زمین باغ حاج میرزا هادی، مال موسی بن جعفر علیه السلام است؟ فرمود: چه کار داری و از جواب خودداری نمود.

در این هنگام به جوی آبی که از رود دجله برای مزارع و باغهای آن

حدود کشیده‌اند رسیدیم، این نهر از جاده می‌گذرد و از آنجا جاده دو راه به سمت شهر می‌شود یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات، آنجناب به راه، سادات میل نمود.

گفتم: بیا از این راه (راه سلطانی) برویم.

فرمود: نه از همین راه، خودمان می‌رویم.

آمدیم و چند قدمی نرفته بودیم که خود را در صحن مقدّس نزد کفشداری دیدم در حالی که هیچ کوچه و بازاری مشاهده نشد از طرف باب المراد که سمت مشرق و طرف پائین پا است داخل ایوان شدیم. ایشان در رواق مطهر معطل نشد و اذن دخول نخواند و وارد شد و کنار در حرم ایستاد، به من فرمود: زیارت بخوان.

عرض کردم: من سواد ندارم.

فرمود: من برای تو بخوانم؟!

عرض کردم: آری.

فرمود: اَدْخُلْ يَا اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ و... همچنین سلام بر همه ائمه نمود تا به حضرت عسکری علیه السلام رسید و فرمود: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ، آنگاه به من رو کرد و فرمود: آیا امام زمان خود را می‌شناسی؟

عرض کردم: چرا نشناسم؟

فرمود: بر امام زمانت سلام کن.

عرضه داشتیم: السّلام علیک یا حجة الله یا صاحب الزمان یا بن الحسن.

تبسم نمود و فرمود: و علیک السّلام و رحمة الله و برکاته.

داخل حرم مطهر شدیم و ضریح مقدّس را چسبیدیم و بوسیدیم بعد به من فرمود: زیارت بخوان. دوباره گفتم: من سواد ندارم.

فرمود: برایت زیارت بخوانم؟

عرض کردم: آری،

فرمود: کدام زیارت را می خوانی؟

گفتم: هر زیارتی که افضل است مرا به آن زیارت دهید.

ایشان فرمودند: زیارت امین الله افضل است و بعد به خواندن مشغول شد و فرمود: السلام علیکما یا امینی الله فی ارضه و حجّته علی عبادہ تا آخر.

در همین وقت چراغهای حرم را روشن کردند، دیدم شمعها روشن است ولی حرم مطهر به نور دیگری مانند نور آفتاب روشن و منور است بطوریکه شمعها مثل چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ متوجه نمی شدیم. وقتی زیارت تمام شد از سمت پائین پا به پشت سر آمدند و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند: آیا جدّم حسین علیه السلام را زیارت می کنی؟

زیارت می‌کنم، شب جمعه است، زیارت وارث را خواندند و در همین وقت مؤذنها از اذان مغرب فارغ شدند.

ایشان به من فرمودند: به جماعت ملحق شو و نماز بخوان. بعد هم به مسجد پشت سر حرم مطهر، که جماعت در آنجا منعقد بود تشریف آوردند و خود فرادی در طرف راست امام جماعت و به ردیف او ایستادند من وارد صف اول شدم و مکانی پیدا کردم، بعد از نماز آن سید بزرگوار را ندیدم. از مسجد، بیرون آمدم و در حرم جستجو کردم؛ اما باز او را ندیدم قصد داشتم ایشان را ملاقات نموده، چند قرانی پول بدهم و شب نزد خود نگه دارم که میهمان من باشد، ناگاه به خاطر آمد که این سید که بود؟ و آیات معجزات گذشته را متوجه شدم از جمله این که من دستور او را در مراجعت به کاظمین علیهم السلام اطاعت کردم با آنکه در بغداد کار مهمی داشتم، و این که مرا به اسم صدا زد، با آنکه او را تابحال ندیده بودم و این که می‌گفت: موالیان ما و این که می‌فرمود: من شهادت می‌دهم و همچنین دیدن نهر جاری و درختان میوه دار در غیر فصل خود و غیر اینها (که تماماً گذشت) و این مسائل باعث شد من یقین کنم که ایشان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه است مخصوصاً در قسمت اذن دخول و پرسیدن این که آیا امام زمان خود را می‌شناسی، یعنی وقتی که گفتم بله! فرمودند: سلام کن، چون سلام کردم، تبسم کردند و جواب دادند، لذا

نزد کفشداری آمدم و از حال آنحضرت سؤال کردم.  
 کفشدار گفت: ایشان بیرون رفت بعد پرسید این سید رفیق تو بود،  
 گفتم: بلی، بعد از این اتفاق به خانه میهماندار خود آمدم و شب را در  
 آن جا به سر بردم، صبح که شد نزد جناب شیخ محمد حسن کاظمینی  
 آل یاسین رفتم و هر آنچه را دیده بودم، نقل کردم.  
 ایشان دست خود را بر دهان گذاشته و مرا از اظهار این قصه و  
 افشای این سرّ نهی نمود و فرمود: خداوند تو را موفق کند.  
 به همین جهت من آن را مخفی داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا  
 آنکه یک ماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهر سید جلیلی را  
 دیدم که نزد من آمد و پرسید: چه دیده‌ای؟ گفتم: چیزی ندیده‌ام، باز  
 سؤالش را تکرار کرد، اما من با شدّت انکار نمودم او هم ناگهان از نظرم  
 ناپدید شد. (۱)

(۱). نجم الثاقب ص ۴۸۴، المعبری الحسان، ج ۲، ص ۱۴، سطر ۱۵ - خلاصه المعبری الحسان، ۱۶۲.

## سفرش حضرت به زیارت عاشورا

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قمی خاتم المحدثین در کتاب مقدس مفاتیح الجنان بعد از زیارت جامعه کبیره می نویسد:

شیخ ما در نجم الثاقب<sup>(۱)</sup> (مرحوم محدث نوری) حکایتی نقل کرده که از آن ظاهر می شود که باید به این زیارت (جامعه کبیره) مواظبت نمود و آن حکایت چنین است: جناب مستطاب تقی صالح سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن موسوی رشتی تاجر ساکن رشت ایده الله در هفده سال قبل تقریباً به نجف اشرف مشرف شد و با عالم ربانی و فاضل صمدانی شیخ علی رشتی طاب ثراه به منزل حقیر آمدند و چون برخاستند شیخ از صلاح و سداد سید مرقوم اشاره کرد و فرمود: قضیه عجیبه دارد و در آنوقت مجال بیان نبود پس از چند روزی ملاقات شد فرمود که سید رفت و قضیه را با جمله ای از حالات سید نقل کرد بسیار تأسف خوردم از نشنیدن آنها از خود او، و اگر چه مقام شیخ رحمه الله اجل از آن بود که اندکی خلاف در نقل ایشان برود و از آن سال تا چند ماه قبل این مطلب در خاطر من بود تا در ماه

---

(۱). نجم الثاقب ص ۶۰۱.

جمادی الآخر، این سال از نجف اشرف برگشته بودم در کاظمین سید صالح مذکور را ملاقات کردم که از سامرا مراجعت کرد عازم عجم بود، پس شرح حال او را چنانکه شنیده بودم پرسیدم از آن جمله قضیه معهوره همه را نقل کرد مطابق آن و آن قضیه چنان است که گفت: در سنه هزار و دویست و هشتاد (۱۲۸۰) به اراده حج بیت الله الحرام از دارالمرز رشت آمدم به تبریز و در خانه حاجی صفر علی تاجر تبریزی معروف منزل کردم چون قافله نبود متحیر ماندم تا آنکه حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی بار برداشت به جهت طرابوزن، تنها از او مالی کرایه کردم و رفتم، چون به منزل اول رسیدیم سه نفر دیگر به تحریص حاجی صفر علی به من ملحق شدند یکی حاجی ملا باقر تبریزی حجه فروش معرف علما و حاجی سید حسین تاجر تبریزی و حاجی علی نامی که خدمت می کرد پس به اتفاق روانه شدیم تا رسیدیم به ارزنة الروم و از آنجا عازم طرابوزن و در یکی از منازل ما بین این دو شهر حاجی جبار جلودار به نزد من آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم مخوف است قدری زود بار کنید که به همراه قافله باشیم، چون در سایر منازل غالباً از عقب قافله با فاصله می رفتیم پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه ساعت مانده به صبح به اتفاق حرکت کردیم، به قدر نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شدیم که هوا تاریک شد و برف مشغول باریدن شد، به طوریکه رفقا هر کدام سر خود را پوشانیده تند راندند، من نیز آنچه کردم با



آن‌ها بروم ممکن نشد، تا آنکه آنها رفتند من تنها ماندم پس از اسب پیاده شده، و در کنار راه نشستم و به غایت مضطرب بودم چون قریب ششصد تومان برای مخارج راه همراه داشتم، بعد از تأمل و تفکر بنابراین گذاشتم که در همین موضع بمانم تا فجر طالع شود و به آن منزل که از آنجا بیرون آمدیم مراجعت کنم و از آنجا چند نفر مستحفظ به همراه برداشته و به قافله ملحق شوم در آنحال در مقابل خود باغی دیدم و در آن باغ باغبانی که در دست بیلی داشت که بر درختان میزد که برف از آنها بریزد پس پیش آمد به مقدار فاصله کمی ایستاد و فرمود تو کیستی؟

عرض کردم رفقا، رفته‌اند و من ماندم، راه را نمی‌دانم گم کرده‌ام.  
فرمود: به زبان فارسی نافله بخوان تا راه را پیدا کنی من مشغول نافله شدم بعد از فراغ از تهجد باز آمد و فرمود: نرفتی؟  
گفتم: والله راه را نمی‌دانم.

فرمود: جامعه بخوان، من جامعه را حفظ نداشتم و تاکنون حفظ ندارم با آنکه مکرر به زیارت عتبات مشرف شدم پس از جای برخاستم و جامعه را از حفظ خواندم باز نمایان شد.  
فرمود: نرفتی؟ هستی؟!

مرا بی اختیار گریه گرفت، گفتم هستم راه را نمی‌دانم، فرمود عاشورا بخوان، و عاشورا را نیز حفظ نداشتم و اکنون نیز ندارم پس برخاستم و مشغول زیارت عاشورا شدم از حفظ تا آنکه تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی هستی؟!

گفتم: نه، هستم تا صبح.

فرمود: من حال ترا به قافله میرسانم پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را بدوش گرفت و فرمود: به ردیف من بر الاغ سوار شو، سوار شدم پس عنان اسب خود را کشیدم، تمکین نکرد و حرکت ننمود فرمود جلوی اسب را به من ده، پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را بدست راست گرفت و براه افتاد، اسب در نهایت تمکین متابعت کرد، پس دست خود را به زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید، نافله، نافله، نافله، سه مرتبه فرمود و باز فرمود: شما چرا عاشورا نمی خوانید، عاشورا، عاشورا، عاشورا، سه مرتبه، و بعد فرمود: شما چرا جامعه نمی خوانید جامعه، جامعه، جامعه و در وقت طی مسافت به نحو استداره سیر می نمود یکدفعه برگشت و فرمود: آنست رفقای شما که در لب نهر آبی فرود آمده مشغول وضو به جهت نماز صبح هستند، پس من از الاغ پائین آمدم که سوار اسب خود شوم و نتوانستم پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرود کرد و مرا سوار کرد و سر اسب را به سمت رفقا برگردانید من در آنحال به خیال افتادم که این شخص که بود که بزبان فارسی حرف می زد و حال آنکه زبان ترکی و مذهبی غالباً جز عیسوی در آن حدود نبود، چگونه به این سرعت مرا به رفقای خود رساند، پس در عقب خود نظر کردم احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا نکردم پس به رفقای خود ملحق شدم.

## دستگیری امام زمان ارواحنا له الفدا از زائر گمشده حسینی

آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی از پدر مرحومش که از علماء و متقین بوده است نقل فرموده:

مرحوم ابوی با جمعی از زوّار به کربلای معلّی مشرف شد و در منزلی که از حرم مطهر دور بود، سکنی گزید، عادت آن مرحوم این بود که در حرم مطهر می ماند تا یکی از همراهان آمده و ایشان را به منزل ببرد، اتفاقاً شبی، همراهان هر یک به دیگری اعتماد نمودند و هیچ کدام به دنبال ایشان نرفتند و ایشان تا وقت بستن در حرم، آنجا مشرف بود، بعد از آنجا بیرون آمد و در صحن متحیر و سرگردان شد. ناگاه دید که مردی به شکل اعراب کنارش حاضر است و او را به اسم صدا می زند و می فرماید: فلانی، دوست داری تو را به منزلت برسانم؟ مرحوم پدرم می گوید: ایشان دست مرا گرفت و از صحن بیرون آورد، با خود گفتم: من مردی غریب هستم و این عرب را نمی شناسم و همراهم مقداری پول هست؛ نمی دانم این عرب مرا به کجا می برد؟ در این فکر بودم که ناگاه دیدم آن مرد ایستاد و فرمود: این منزل تو است در حالی که از صحن مقدّس تا آنجا، چند قدمی بیشتر نیامده

بودیم و اصلاً گویا منزل ما متصل به صحن بود. بعد هم رفقا و همراهان مرا به اسم خود و شهرشان صدا زد. آنها با عجله از منزل بیرون آمدند و وقتی در را گشودند، فوراً گفتم: این مردی را که با من است، ملاحظه کنید و نگه دارید؛ اما ایشان کسی را ندیدند، در خیابان‌ها و کوچه‌های مسیر متفرق شده و دنبال او گشتند، اما ابداً اثری از او نیافتند<sup>(۱)</sup>.

(۱). العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۰۱، سطر ۱۷، و خلاصه العبقری الحسان، ص ۱۸۷.

## کمک حضرت به زائر امام حسین علیه السلام

عالم فاضل، شیخ علی مهدی دجیلی (دُجَیْل شهری است حدود پنجاه کیلومتری سامرا) فرمود: سفر اولی که به زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام مشرف شدم. قصد داشتم به زیارت جناب حرّ رضی الله عنه نیز بروم. حیوانی را برای رفت و برگشت کرایه کردم و مُکاری همراه من نیامد، ساعت چهار بعد از ظهر بود که به زیارت جناب حرّ رضی الله عنه مشرف شدم، در مراجعت، هیچ کس از زوار با من نبود و آفتاب در حال غروب کردن بود، رو به طرف شهر روانه شدم وقتی به خط راه آهن که نزدیک مرقد جناب حرّ است رسیدم به خاطر تنها بودن، آن هم نزدیک غروب آفتاب ترس مرا گرفت.

ناگهان گلوله‌ای از نزدیک سرم گذشت، گلوله دوم، سوم، چهارم و پنجم هم به همین ترتیب، یقین کردم که شلیک کنندگان دزدند و به قصد غارت و چپاول آمده‌اند. همانجا به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف متوسل شدم و عرض کردم: مولی جان، من زائر جدت علیه السلام می‌باشم و این اولین زیارت من است آیا شما راضی می‌شوید مرا در شهر غربت غارت کنند؟

ناگاه رعب وحشت من از بین رفت و قلبم آرام گرفت و فراموش کردم که به آن حضرت متوسل شده‌ام، همان لحظه سیدی را که عمامه سیاهی داشت، دیدم ایشان در سن چهل سالگی و در لباس اهل علم بود، نفهمیدم که از طلاب نجف اشرف است یا کربلای معلی و یا جای دیگر، او از کوچه باغها ظاهر شد و سلام کرد و فرمود: سامرا چطور است؟

گفتم: بحمدالله خوب است.

آنگاه از حال حجة الاسلام آقا میرزا محمد تهرانی پرسید، گفتم: خوب است.

همین طور از حال ثقة الاسلام جناب شیخ آقا بزرگ تهرانی پرسید، گفتم: در بهترین حالات است.

فرمود: حال شما طلاب سامرا چطور است؟ گفتم خوب است.

فرمود: امر معیشت شما چگونه می‌گذرد؟ عرض کردم: از برکت حضرت صاحب الزمان علیه السلام خوب است.

تعارف کردم که سوار شود؛ ولی ایشان ابا نمود، پیاده شدم و بر سوار شدن او اصرار نمودم، مقدار کمی سوار و زود پیاده شد و دوباره خودم سوار شدم ناگاه خود را نزد قهوه خانه‌ای که در کنار نهر حسینیّه است دیدم؛ قهوه خانه‌ای که ابتدای شهر کربلا است، سید وداع نمود و به یکی از کوچه باغها رفت.

وقتی تشریف برد، به فکر افتادم که من الان کنار خط آهن بودم که آفتاب غروب کرد و به فاصله پانزده دقیقه خودم را در شهر کربلا می بینم و صدای اذان بلند است با اینکه مسافت از یک فرسخ بیشتر است، این سید چه کسی بود که از اهل سامرا و اوضاع آن سوال نمود و اصلاً چطور فهمید که من از آنجا هستم؟ تازه من همان اول به چه کسی متوسل شدم؟

لذا یقین کردم که آن آقا، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است و آنچه یقینم را محکم می کند که در راه از ایشان پرسیدم: نام شما چیست؟ فرمودند: سید مهدی؛ بلافاصله برگشتم که ببینم کجا رفت؛ اما با کمال تعجب از آن بزرگوار اثری نبود! در حالی که در باغ یا راه دیگری غیر از مسیری که آمد، بودیم، دیده نمی شد<sup>(۱)</sup>.

(۱). العبقری الحسان، ج ۱۱۸، سطر ۲، خلاصه العبقری الحسان، ۲۱۹.

## تشریف دو نفر خادم در حرم امام حسین علیه السلام

عبد صالح، شیخ حسن، شَمَاع حرم مطهر حسینی (مسئول شمعیهای حرم مطهر) که فرد مورد اعتماد و از خدّام پیر حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود فرمود:

من و سید جلیل القدر، مرحوم سید هاشم نایب التولیه علیه السلام مسئول بستن و باز کردن درهای حرم مطهر بودیم و در صحن مقدس بیتوته می کردیم، برنامه ما این بود که اول شب تمام زوایای رواق مقدس و حرم را جستجو می نمودیم، آنگاه درها را می بستیم و بعد از باز کردن درها هم تمام زوایا را تفحص می نمودیم که کسی مخفی نشده باشد. شبی، طبق معمول تمام زوایا را تفحص نمودیم و درها را بستیم و خوابیدیم، آن شب من کمی زودتر از شبهای دیگر بیدار شدم و سید هاشم را بیدار کردم، گفت: نیم ساعت وقت باقی است و بد نیست که در حرم مشغول نماز شویم و وقتی زمان باز شدن درها رسید آنها را باز کنیم. در رواق مقدس را باز کرده و از داخل بستیم و یکی از سه در حرم مطهر را که پیش روی مبارک است، باز کردیم و داخل شدیم تا به بالای سر مقدس رسیدیم، دیدیم سیدی نورانی ایستاده و مشغول



نماز و در حال قنوت می باشد، سید هاشم گفت: فلانی، مگر اول شب و وقت بستن درها، جستجو نکردی؟ گفتم: چرا کاملاً جستجو کردم و دقت نمودم و احدی باقی نمانده بود.

سید هاشم گفت: پس چراغ بیاور تا به صورت او نگاه کنم و ببینم که او را می شناسم یا نه، چراغ آوردم و نظر کردیم گفت: من او را نمی شناسم و هرگز ندیده ام.

ایستادیم و منتظر ماندیم که از نماز فارغ شود تا این که خسته شدیم و او همچنان در قنوت بود، سید هاشم گفت: بیا برویم و بگردیم که غیر از او کسی را در حرم می یابیم یا نه.

از پشت ضریح به طرف پیش روی رفتیم و از آنجا به طرف بالای سر مقدس برگشتیم، ولی او را در آنجا ندیدیم، این بار مشغول تفحص از او شدیم اما ابداً اثری نیافتیم.

سید هاشم گفت: درها که بسته است پس از کجا خارج شد؟ آنگاه عمامه خود را از سر انداخت و بنا کرد بر سر خود زدن.

گفتم: سید تو را چه می شود؟

گفت: یقین کردم که این سید مولای ما حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است؛ اما ما حضرتش را نشناختیم و نفهمیدیم و گریه زیادی کرد و زمانی که وقت داخل شد، درها را برای زوار باز کردیم (۱).

(۱). العبقری الحسان، ج ۱، ص ۱۲۱، سطر ۲۶، خلاصه العبقری الحسان، ۲۳۰.

## امام زمان علیه السلام در حرم امام حسین علیه السلام

حاج میرزا مقیم قزوینی نقل می‌کند:

چله‌ای گرفته بودم، نزدیک اتمام آن، در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام، بالای سر مبارک، از سمت پیش رو، به طرف قبر منور حضرت سیدالشهداء علیه السلام ایستاده و مشغول زیارت بودم، دیدم سید جلیلی بالای سر، رو به قبله، متصل به ضریح مطهر ایستاده و دستها را به طرف آسمان بلند نمود، مشغول دعاست و چنان اثر جلال و مهابت از آن بزرگوار ظاهر بود که به وصف نمی‌آید ایشان در دست عصایی داشت، تعجب کردم و با خود گفتم: این سید جلیل که بود که در بالای سر منور ایستاده و دعا می‌خواند؟ خواستم برای ملاقات او برگردم؛ گفتم مناسب نیست تا زیارت را تمام نکرده‌ام این کار بکنم.

از ضریح مطهر دور شدم و بین دو در ایستادم و چشم خود را به در پشت سر دوختم که آن سید جلیل از هر یک از آن سه در که بخواهد بیرون برود، او را خواهم دید و به دنبالش خواهم شتافت، زیارت را تمام کردم؛ اما ندیدم که بگذرد، به سمت بالای سر رفتم، نظر کردم؛ ولی سید را ندیدم! از زیارت حضرت آدم و نوح علیهم السلام دست کشیدم و به سمت رواق دویدم و به اطراف رواق و کفشداریها سر زدم، اما اثری نیافتم.

در جلّه‌ای دیگر، باز نزدیک به اتمام آن جلّه، روزی در مدرسه معتمد در حجره خوابیده بودم در عالم رؤیا دیدم، یکی از رفقا که شخص متدّین و باورعی بود، از در حجره وارد شد و به من خطاب نمود: فلانی مطلب تو چیست و حاجتت به درگاه حضرت بقیّة الله علیه السلام چه می‌باشد؟ گفتم: حاجت خود را برای غیر حضرتش اظهار نمی‌کنم و وقتی به حضورش مشرف شوم از آن بزرگوار سؤال خواهم نمود.

گفت: شما که هفته قبل خدمتش مشرف شدید، چرا عرض حاجت نکردید؟ گفتم: چه کنم، سعادت مرا یاری نکرد، و ایشان را نشناختم.

پس از خواب بیدار شدم شب چهارشنبه به مسجد سهله رفتم، بعد از مراجعت به نجف اشرف، باز روزی در حجره خوابیده بودم، دیدم برادرم، که یکی از اوتاد و اهل صفا و باطن است وارد حجره شد و گفت: مقیم، چه حاجتی داری؟ و از حضرت صاحب الامر علیه السلام چه در خواستی داری؟ اظهار کن.

گفتم: برادر، چرا حاجتم را به خودش عرض نکنم؟ وقتی به حضورش نایل شوم دست سؤال به دامن او دراز خواهم کرد.

گفت: دو هفته قبل به حضور مبارک آن سرور مشرف شدی چرا عرض حاجت نکردی؟

گفتم: بخت برگشته من در خواب مانده بود و از شناختن آن سرور کامیاب نگشتم (۱).

(۱). العبقری الحسان، ج ۱، ص ۱۰۸، سطر ۱، و خلاصه العبقری الحسان، ص ۲۰۶.

## امام زمان و شرکت در مجلس روضه با لباس کردی

حاج سید حسین حائری ساکن ارض اقدس مشهدالرضا علیه السلام

فرموده‌اند:

حدود سال ۱۳۰۴ هجری قمری در ایام دهه محرم سیدی غریب که او را نمی‌شناختم به منزل من در کرمانشاه وارد شد، غالباً زوار چه اهل علم و چه غیر ایشان از عراقین (ایران و عراق فعلی) بدون هیچ آشنائی بر من وارد می‌شدند و من از ایشان پذیرائی می‌نمودم.

پس از دو روز، یکی از اهل علم نجف اشرف به دیدن من آمد و آن سید را شناخت به من اشاره کرد که این آقا را می‌شناسید؟  
گفتم: سابقه‌ای با ایشان ندارم.

گفت: یکی از مرتاضین بسیار مهم می‌باشد، به ظاهر در کوچه مسجد هندی در نجف اشرف دکان عطاری دارد و غالباً از نجف و اهل و عیال خود مفقود می‌شود، هر چه در کربلا و کاظمین و حله تفحص می‌نمایند، او را نمی‌یابند بعد از چند ماه معلوم می‌شود که در یکی از حجرات مسجد کوفه پنهان و با موی بلند و سر و ریش، در آن جاست، با حال پریشانی او را به نجف آورده باز هم بعد از چند روز

مفقود می شود و در مسجد به خادم می سپرد که به اهل و عیالش خبر ندهد.

من بعد از اطلاع بر حال سید، به ایشان بیشتر محبت کردم و اظهار داشتم که بعضی ها شما را از مرتاضین می دانند با کمال انکار و امتناع این مطلب را رد می کرد و بالاخره بعد از معاهده به اینکه اظهار نشود گفت: من دوازده سال در مسجد کوفه و غیره ریاضت کشیدم و شرط تکمیل ریاضت دوازده سال است و در کمتر از آن زمان کسی به مقامی نمی رسد، او کمالات خودش را مخفی می کرد و فقط گفت: احضار جنّ ممکن است، ولی جنّ دروغ می گوید، و گاهی راست هم می گوید؛ لذا اعتمادی به قول آنها نیست.

احضار ملائکه هم ممکن است، ولی چون آنها مشغول عبادت هستند، شایسته نیست ایشان را از عبادت باز داشت، ولی من روح همین علماء گذشته را احضار می کنم و آنچه از ایشان سؤال کنم، جواب می گویند.

من در آن چند سال اخیر که به مجالس روضه خوانی و سینه زنی توهین می کردند، جهت تقویت اساس شرع، مجلس روضه خوانی خیلی مفصلی اقامه می نمودم که از اول فجر، مجلس منعقد و تا یکساعت بعد از ظهر ختم می شد و از لحاظ هزینه زیاد و زحمات بدنی، خیلی در زحمت بودم، در آن مجلس شصت نفر روضه خوان

شهری و غریب که از سایر شهرها آمده بودند و پنج مدّاح، روضه می خواندند و در این هشت و نه ساعت که مدت مجلس بود، سی نفر و بقیّه در باقی ایّام می خواندند و همه آنها حقوق داشتند، لذا از این سیّد خواهش کردم که شما از علماء سؤال کنید، آیا این مجلس با این زحمات مقبول اهل بیت علیهم السلام هست؟

گفت: من شبها روح علماء را احضار می کنم.

بنا شد این کار را انجام دهد، لذا گفتم: من به چهار نفر از علماء مراجعه و از آنها سؤال می کنم: مرحوم آقا میرزا حبیب الله رشتی، مرحوم آقا میرزا محمد تقی شیرازی، مرحوم آقا سیّد اسماعیل صدر و مرحوم آقا سیّد علی داماد (که ایشان داماد آقا شیخ حسن مامقانی بودند و به این جهت معروف به داماد بود).

روز بعد گفتم: من آقایان را احضار و سؤال کردم، گفتند: بلی، این مجلس مقبول اهل بیت علیهم السلام است و در روز نهم یا دهم حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تشریف می آورند.

با کمال وجد و شوق گفتم: چرا روزش را تعیین نکردند؟

گفت: امشب سؤال می کنم.

فردا صبح گفتم: آنچه می گویم بنویسید و نگه دارید.

آن روز، روز پنجم محرم بود، وضع من بر خلاف وضع ریاست و ترتیب علماء، در کرمانشاه بود که در جای معینی بنشینند و اشخاص

محترم به طرف ایشان بیایند و قهراً آن قسمت صدر مجلس محسوب می شود بلکه کنار در خانه نشسته یا می ایستادم و برای هر کسی قیام می نمودم، لذا این مجلس مورد توجه عموم اهل شهر بود و غالباً راهش مسدود می شد و یک دسته دیگر در کوچه انتظار می کشیدند تا زمانی که اشخاص داخل منزل خارج شوند و آنها به جایشان بیایند. سید گفت: در روز نهم، حدود ساعت دو کنار چاهی که نزدیک در خانه است نشسته اید یک مرتبه حال شما منقلب می شود و تمام بدن تان تکان می خورد، در آن حال به نقطه ای که آخرین حد محل نشستن زنها است نگاه کنید هر وقت تکان خوردید متوجه آن نقطه مجلس باشید که یک عده اشخاص (ده دوازده نفر) به یک هیئت و یک لباس و یک شکل نشسته اند یکی از آنها حضرت ولی عصر علیه السلام است آنها ساعت دو، از درِ اتاق روضه خوانها از طرف بیرونی وارد می شوند و تا ساعت سه تشریف دارند و ساعت سه که مجلس برای خارج و وارد شدن افراد بهم می خورد، ایشان در ضمن مردم بیرون می روند و شما ملتفت نمی شوید. با وضو باشید و به محضر مبارکشان برسید و خدمتی از قبیل: چای دادن یا استکان برداشتن انجام دهید آنها برای شما قیام نمی کنند و می گویند این خانه، خانه خودمان؛ است در خانه بروید و از مردم پذیرای کنید.

در همان ساعتی که تشریف دارند دو روضه خوان، روضه

می خوانند و هر دو از امام زمان علیه السلام می گویند و کسی مصیبت نمی خواند با این حال، مجلس خیلی دگرگون و ضجّه و ناله بیشتر از هر روز می شود آقای اشرف الواعظین که هر روز یک ساعت بعد از ظهر می آید و مجلس را ختم می کند در همین ساعت آمده و منبر می رود و از امام زمان علیه السلام می گوید.

به هر حال این مذاکرات در روز پنجم محرم بین من و سید مرتاض اتفاق افتاد و این مطالب را نوشتم .

من همیشه دم در می ایستادم و پذیرای می کردم و اتاقی در بیرونی، مجمع آقایان روزه خوانها بود. تا روز نهم در انتظار این قضیه روز شماری می کردم در آن روز مجلس جمعیت زیادی داشت و من در آن ساعت معین کنار چاه نشسته بودم ناگاه لرزش بر من عارض شد و بدنم شروع به تکان خوردن نمود فوراً به آن نقطه معین نگاه کردم دیدم در همان مکان حلقه ای مشتمل بر ده دوازده نفر دایره وارو در لباس معمول اهل کرمانشاه (عبای بلند و کلاه نمدی و دستمال روی آن، کفش پاشنه خوابیده) تماماً گندمگون و قوی استخوان و در سن نزدیک به چهل سالگی بودند و به من تبسم کردند و قیام و تواضعی که معمول همه کس بود، حتی اهل حکومت و امراء لشکر نکردند و گفتند: خانه خودمان است همه چیز آورده اند شما در خانه بروید و مشغول پذیرایی باشید.



به مکان خود مراجعت نمودم و دانستم که این آقایان از در اتاق بیرونی به اندرونی آمده‌اند.

به هر حال در آن ساعت دو نفر منبر رفتند و با آن که روز تاسوعا معمولاً مصیبت حضرت ابوالفضل علیه السلام را می‌خوانند هر کدام چند دقیقه منبر رفتند و به امام زمان علیه السلام به عنوان تسلیت خطاب می‌کردند. مجلس از گریه و زاری هنگامه بود.

آقای اشرف الواعظین که باید بعد از ظهر بیایند، ساعت دو آمدند و به اتاق روضه خوانها نرفتند و در همان مجلس وارد شدند و کنار در خانه، پهلوی من نشستند و گفتند: من امروز برای رفع خستگی تعطیل کردم چون فردا که عاشورا است کار زیاد است. ولی نتوانستم اینجا نیایم. ایشان بعد از چای و قلیان به منبر رفت و سکوتی طولانی کرد و بعد بدون مقدمه‌ای که معمول اهل منبر است صدا زد «ای گمشده بیابانها روی سخن ما با توست» مجلس به حدی از این کلمه پریشان و مردم به سر و سینه می‌زدند که همگی بی اختیار شدند. پس از لحظه‌ای دیدم افراد آن حلقه نیستند. و دانستم از همان در اتاق وسطی رفته‌اند. (۱)

(۱). العبقری الحسان، ج ۱، ص ۱۰۱، سطر ۱۵، خلاصه العبقری الحسان، ص ۲۴۲.

## امام زمان علیه السلام حامل پیام امام حسین علیه السلام

احمد بن محمد بن علی علوی حسینی مصری می گوید:

حاکم مصر نزد احمد بن طولون، از من سعایت کرده بود؛ لذا هم و غم شدیدی مرا در خود گرفت؛ به طوری که بر جان خود می ترسیدم. به همین جهت به قصد بیت الله الحرام از مصر خارج شدم و از آن جا به عراق رفته وارد کربلا شدم و به قبر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام پناه آوردم و از حضرتش امان طلبیدم و تا پانزده روز در آن مکان شریف بودم و دعا و زاری می نمودم. تا آن که یک وقت در میان خواب و بیداری ناگاه مولای خود صاحب الزمان و ولی الرحمن علیه السلام را زیارت کردم. فرمودند: امام حسین علیه السلام به تو می فرمایند: فرزند من، آیا از فلان کس ترسیده ای؟

عرض کردم: آری: چون قصد کشتن مرا دارد و به همین جهت به مولای خود پناه آورده ام تا از او شکایت کنم.

حضرت فرمودند: چرا خدا را به دعایی که پیامبران در شداید و

فشارها خوانده و نجات یافته اند نخوانده ای؟

عرض کردم: آن دعا کدام است؟

فرمودند: شب جمعه غسل کن و نماز شب بخوان و سجده شکر انجام بده بعد این دعا را در حالی که بر سرزانو و سرانگشتان پاها نشسته‌ای بخوان و خود آنحضرت آن دعا را برایم خواندند و پنج شب متوالی این کار را انجام می‌دادند تا از حفظ شدم شب ششم شب جمعه بود و دیگر تشریف نیاوردند من برخاستم و غسل نمودم و تغییر لباس دادم بعد نماز شب را به جای آورده سجده شکر کردم سپس بر سرزانو و انگشتان پا نشسته دعا را خواندم.

شب شنبه آن حضرت را در خواب دیدم فرمودند دعایت مستجاب شد و دشمنت بعد از آن که دعا را خواندی بیش روی کسی که نزد او سعایت کرده بود (احمد بن طولون) به هلاکت رسید.

احمد بن علوی مصری می‌گوید: صبح امام حسین علیه السلام را وداع گفته به سوی مصر روانه شدم وقتی به اردن رسیدم مردی از همسایگان مصری خود را دیدم که او اهل ایمان و شیعه بود او به من خبر داد که احمد بن طولون دشمن تو را دستگیر کرد و دستور داد سرش را از پشت گردن بریدند و بدن او را به نیل انداختند و این جریان در شب جمعه اتفاق افتاد.

بعد از تحقیق معلوم شد این کار مقارن با تمام شدن دعای من بوده است همانگونه که مولایم به من خبرش را داده بودند. احمد بن علوی مصری گوید در بازگشت به مصر وقتی به یکی از منازل رسیدم

ناگاه قاصدی از طرف اولاد خودم را دیدم آن قاصد به همراه خود نامه‌ای به این مضمون داشت:

آن مردی که از او فرار کردی عده‌ای را به میهمانی دعوت کرد و بر ایشان سفره‌ای مهیا نمود. میهمانان بعد از صرف غذا متفرق شدند و او هم شب خوابید در حالی که غلامانش در همان مکان حضور داشتند. صبحگاهان از وی هیچ صدا و اثری احساس نشد، لحاف را از صورتش برداشتند اما با کمال تعجب مشاهده کردند که سرش از قفا بریده و خونش جاری است. (۱)

(۱). العبقری الحسان ج ۲، س ۱۸، خلاصه العبقری الحسان ص ۲۷۱.

## عریضه به محضر امام زمان علیه السلام جهت زیارت کربلا

عالم فاضل آقا میرزا ابراهیم شیرازی حائری فرمود: زمانی که در شیراز بودم چند حاجت مهم داشتم و متحیر بودم که چطور به آنها دست پیدا کنم؟ لذا اسینه‌ام تنگ شده بود.

یکی از آن حاجت‌ها توفیق زیارت کربلای معلی و حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود چاره‌ای برای رسیدن به خواسته‌ام ندیدم مگر این که به ساحت مقدس حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه متوسل شوم به همین جهت حاجات خود را در عریضه‌ای که از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است درج نمودم و نزدیک غروب آفتاب در حالی که تنها بودم از مشهد خارج شدم و کنار استخری که آب زیادی داشت رفتم، در آن جا از نوآب اربعه حضرت ولی عصر علیه السلام جناب حسین بن روح را صدا زده و آنچه را که در روایات وارد شده عرض کردم و ایشان را واسطه خود با امام زمان علیه السلام قرار دادم عریضه را در آب انداخته و هنگام غروب از دروازه دیگر شهر وارد شدم از اینکار، غیر از خدای تعالی هیچ کسی مطلع نشد و به احدی هم نگفتم.

صبح روز بعد به محضر استادی که نزد او درس می‌خواندم رفتم

تمام هم درسها آنجا حاضر بودند ناگاه سید جلیلی به لباس خدام حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام وارد شد و نزدیک استاد نشست هیچ کدام از ما تا آن وقت او را ندیده و نشناخته بودیم بعداً هم او را در شیراز ندیدیم.

آن سید متوجه من شد و مرا به اسم مخاطب قرار داد و فرمود میرزا ابراهیم، بدان که رقعۀ تو خدمت حضرت صاحب الزمان علیه السلام رسید و به آن بزرگوار تسلیم شد.

از صحبت ایشان مبهوت شدم دیگران هم معنی کلام سید را نفهمیدند لذا از او پرسیدند جریان چیست؟

فرمود: شب گذشت در خواب دیدم عده زیادی اطراف جناب سلمان محمدی رضی الله عنه جمع شده اند نزد آن حضرت رقعۀها و نامه های یادی بود و ایشان مشغول نظر کردن به آنها بود؛ وقتی جناب

سلمان مرا دیدند به من فرمودند برو نزد امیرزا ابراهیم (علاوه بر اسم سایر مشخصات مرا نیز بیان نموده بود) و به او بگو رقعۀاش دست من است و دست خود را بلند کرد سپس رقعۀ به حضرت حجۀ (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رسید و در همان عالم رؤیا دیدم

که ایشان رقعۀای مَهر کرده در دست داشتند.

در همان عالم خواب این طور فهمیدم که نامه هر کس را آن سرور قبول کرد، آن را مهر می کند و کسی که حاجتش قبول نیست اصل آن را

به او رد می‌کند.

حاضرین و همدرسها راجع به صادق بودن خواب سید از من پرسیدند. من هم قضیه را برایشان بیان کرده و قسم خوردم که احدی بر این کارم مطلع نبوده است لذا آنها مرا بشارت دادند که حاجاتم بر آورده خواهد شد و همان طور هم شد یعنی طولی نکشید که به زیارت کربلا موفق شدم چنانکه الان در این جا کربلا هستم و سایر حوائج هم الحمدالله بر آورده شد. (۱)

ضمیمہ

زیارت ناحیہ مقدسہ

(بہ طور کامل)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

السَّلَامُ عَلَىٰ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ مِنْ خَلْقَتِهِ

سلام بر آدم برگزیده خدا از میان مخلوقاتش

السَّلَامُ عَلَىٰ شَيْثٍ وَلىُّ اللَّهِ وَ خَيْرَتِهِ السَّلَامُ

سلام بر شیث ولی خدا و انتخاب شده او سلام بر

عَلَىٰ إِدْرِيسَ الْقَائِمِ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ

ادریس قیام کننده حجت خدا برای خدا سلام بر

نُوحِ الْمُجَابِ فِي دَعْوَتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ هُودٍ

نوح قبول شده در دعایش سلام بر هود

الْمُدُّودِ مِنَ اللَّهِ بِمَعُونَتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ

کمک شده به یاری خدا سلام بر

صَالِحِ الَّذِي تَوَجَّهَ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ

صالح که خداوند تاج کرامتش را بر سر او نهاد سلام بر

إِبْرَاهِيمَ الَّذِي حَبَّاهُ اللَّهُ بِخُلَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى

ابراهیم که خدا دوستی خود را به او بخشید سلام بر

إِسْمَاعِيلَ الَّذِي فَدَاهُ اللَّهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ مِنْ

اسماعیل که فدایی او قرارداد خداوند قربانی با ارزش خود را از

جَنَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى إِسْحَاقَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ

بهشتش سلام بر اسحاق که خداوند

النُّبُوَّةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى يَعْقُوبَ الَّذِي

پیامبری را در نسل او قرارداد سلام بر یعقوب که

رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ بِرَحْمَتِهِ السَّلَامُ عَلَى

خداوند به رحمت خود چشمش را به او بازگرداند سلام بر

يُوسُفَ الَّذِي نَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ

یوسف که خداوند به عظمت خود او را از چاه نجات داد

السَّلَامُ عَلَى مُوسَى الَّذِي فَلَقَ اللَّهُ الْبَحْرَ لَهُ

سلام بر موسی که خداوند به قدرتش دریا را برایش شکافت

بِقُدْرَتِهِ السَّلَامُ عَلَى هَارُونَ الَّذِي خَصَّهُ اللَّهُ

سلام بر هارون که خداوند او را به پیامبری مخصوصش گردانید

بِنُبُوَّتِهِ السَّلَامُ عَلَى شُعَيْبٍ الَّذِي نَصَرَهُ اللَّهُ

سلام بر شعیب که یاری کرد خدا او را

عَلَىٰ أُمَّتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ دَاوُدَ الَّذِي تَابَ اللَّهُ

بر امتش سلام بر داود که خداوند توبه او را پذیرفت

عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ سُلَيْمَانَ

و از اشتباهش گذشت سلام بر سلیمان که

الَّذِي ذَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ أَيُّوبَ

جن به عزت خدا مطیع او شد سلام بر ایوب

الَّذِي شَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِلَّتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ يُونُسَ

که خداوند او را از مرضی و بیماری شفا داد سلام بر یونس

الَّذِي أَنْجَزَ اللَّهُ لَهُ مَاضُونَ عِدَّتِهِ السَّلَامُ

که خداوند عملی ساخت درباره او پیمانش را سلام

عَلَىٰ عَزِيرٍ الَّذِي أَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مِيتَتِهِ السَّلَامُ

بر عزیز که خداوند بعد از مرگش دوباره او را زنده کرد سلام

عَلَىٰ زَكَرِيَّا الصَّابِرِ فِي مُحْنَتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ

بر زکریایی که صبرکننده بود در بلاها سلام بر

يَحْيَىٰ الَّذِي أَرْزَقَهُ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ

یحیی که خداوند با شهادتش او را به قرب خود رساند سلام بر

عِيسَىٰ رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ

عیسی روح خدا و کلام او سلام بر

مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَصَفْوَتِهِ السَّلَامُ عَلَىٰ

محمد دوست خدا و برگزیده اش سلام بر

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

الْمُخْصُوصِ بِأُخُوَّتِهِ السَّلَامِ عَلِيَّ فَاطِمَةَ

اختصاص یافته به برادری او سلام بر دخترش فاطمه

الزَّهْرَاءِ ابْنَتِهِ السَّلَامِ عَلِيَّ أَبِي مُحَمَّدٍ

زهرا سلام بر ابی محمد

الْحَسَنِ وَصِيِّ أَبِيهِ وَ خَلِيفَتِهِ السَّلَامِ عَلِيَّ

الحسن وصی پدرش و جانشین او سلام بر

الْحُسَيْنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ

حسین که با دادن خون خویش جانش را تقدیم کرد

السَّلَامِ عَلِيَّ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ

سلام بر کسی که در بنهان و آشکارا خدا را اطاعت کرد

السَّلَامِ عَلِيَّ مَنْ جَعَلَ اللَّهَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ

سلام بر کسی که خداوند شفاء را در خاک شریفش قرارداد

السَّلَامِ عَلِيَّ مَنْ الْجَابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ السَّلَامِ

سلام بر کسی که در زیر گنبد حرمش دعا مستجاب است سلام بر

عَلِيَّ مَنْ الْأُمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ السَّلَامِ عَلِيَّ ابْنِ

کسی که ائمه از نسل اویند سلام بر فرزند

خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ السَّلَامِ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ

خاتم الانبياء سلام بر فرزند سرور

الْأَوْصِيَاءِ السَّلَامِ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ

اوصياء سلام بر فرزند فاطمه زهرا

السَّلَامِ عَلَى ابْنِ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى السَّلَامِ

سلام بر فرزند خدیجه کبری سلام بر

عَلَى ابْنِ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى السَّلَامِ عَلَى ابْنِ

فرزند سدره المنتهی سلام بر فرزند

جَنَّةِ الْمَاوِي السَّلَامِ عَلَى ابْنِ زَمْزَمَ

بهشت جاودان سلام بر فرزند زمزم

وَالصَّافَا السَّلَامِ عَلَى الْمَرْمَلِ بِالدَّمَاءِ السَّلَامِ

و صفا سلام بر آنکه بدنش به خون آشته شد سلام

عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخَبَاءِ السَّلَامِ عَلَى خَامِسِ

بر آنکه حرمت خیمه‌هایش شکسته شد سلام بر پنجمین

أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ السَّلَامِ عَلَى غَرِيبِ

از اصحاب کساء سلام بر غریب غریبها

الْغُرَبَاءِ السَّلَامِ عَلَى شَهِيدِ الشُّهَدَاءِ السَّلَامِ

سلام بر شهید شهیدها سلام بر

عَلَى قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ

کشته شده به دست زنازادگان سلام بر ساکن

كَرْبَلَاءِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتُهُ مَلَائِكَةٌ

کربلا سلام بر آن کسی که فرشته‌های

السَّمَاءِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَزْكَيَاءُ

آسمان بر او گریه کردند سلام بر آن کسی که نسل او همه از پاکها هستند

السَّلَامُ عَلَى يَغْسُوبِ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَى

سلام بر پیشوای دین سلام بر

مَنَازِلِ الْبَرَاهِينِ السَّلَامُ عَلَى الْأَئِمَّةِ السَّادَاتِ

جایگاههای حجت‌های خدایی سلام بر پیشوایان بزرگوار

السَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمَضْرَجَاتِ السَّلَامُ

سلام بر گریبانهای چاک خورده سلام بر

عَلَى الشُّفَاهِ الذُّابِلَاتِ السَّلَامُ عَلَى النُّفُوسِ

آن لب‌های خشکیده سلام بر آن جانهای

الْمُضْطَلَّاتِ السَّلَامُ عَلَى الْأَرْوَاحِ

رنج دیده سلام بر آن روح‌های

الْمُخْتَلَسَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ

ربوده شده سلام بر آن جسد‌های

الْعَارِيَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْجُسُومِ الشَّاحِبَاتِ

عریان مانده سلام بر آن جسمهای رنگ پریده

السَّلَامُ عَلَى الدَّمَائِ السَّائِلَاتِ السَّلَامُ عَلَى

سلام بر آن خونهای ریخته شده سلام بر

الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ السَّلَامُ عَلَى

آن اعضاء تکه تکه شده سلام بر آن

الرُّؤُوسِ الْمَشَّالَاتِ السَّلَامُ عَلَى النُّسُوءِ

سرهای بالای نیزه رفته سلام بر آن زنان

الْبَارِزَاتِ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بیرون شده از حرم سلام بر حجت پروردگار جهان

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ

سلام بر تو و بر پدران پاک تو

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَبْنَائِكَ الْمُسْتَشْهِدِينَ

سلام بر تو و بر فرزندان شهید شدهات

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ

سلام بر تو و بر فرزندان یاری کنندهات

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ

سلام بر تو و بر فرشتگان ملازم آستانت

السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمَظْلُومِ

سلام بر کشته شده مظلوم

السَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْمَسْمُومِ السَّلَامُ عَلَى

سلام بر برادر مسموم سلام بر

عَلِيِّ الْكَبِيرِ السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ

علی اکبر سلام بر آن فرزند شیرخوارش

الصَّغِيرِ السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلِيبَةِ السَّلَامُ

سلام بر بدنهایی که کالا و جامه‌های آنها را گرفتند سلام

عَلَى الْعِثْرَةِ الْقَرِيبَةِ السَّلَامُ عَلَى الْمُجَدِّلِينَ

بر نزدیکان اهل بیت پیامبر سلام بر آن جنگ‌آوران

فِي الْأَقْلَوَاتِ السَّلَامُ عَلَى النَّازِحِينَ عَنِ

در بیابانها سلام بر آن دورافتادگان از

الْأَوْطَانِ السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلَا أَكْفَانٍ

وطنها سلام بر آن دفن شده‌های بدون کفن

السَّلَامُ عَلَى الرَّؤُوسِ الْمَفْرَقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ

سلام بر آن سرهای جدا شده از بدنها

السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ السَّلَامُ عَلَى

سلام بر آنکه حسابرسی کرد نفسش را و صبر نمود سلام بر



الْمَظْلُومِ بِإِلْتِصَافِ السَّلَامِ عَلَى سَاكِنِ التَّرْبَةِ

آن مظلوم بی‌یاور سلام بر آن ساکن تربت

الزَّاكِيَةِ السَّلَامِ عَلَى صَاحِبِ الْقُبَّةِ السَّامِيَةِ

پاک سلام بر صاحب بارگاه بلندت

السَّلَامِ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ السَّلَامِ عَلَى

سلام بر آن کسی که خدای بزرگ او را پاک قرار داد سلام بر

مَنْ افْتَخَرَهُ جِبْرَائِيلُ السَّلَامِ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ

کسی که مایه افتخار جبرئیل است سلام بر

فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ السَّلَامِ عَلَى مَنْ نَكِثَتْ

آن کسی که میکائیل با او در گهواره گفتگو کرد تا او را شاد کند سلام بر آن کسی که

ذِمَّتُهُ السَّلَامِ عَلَى مَنْ هُتِكَتْ حُرْمَتُهُ السَّلَامِ

پیمانش شکسته شد سلام بر کسی که حرمتش شکسته شد سلام بر

عَلَى مَنْ أُرِيقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ السَّلَامِ عَلَى

کسی که ظالمانه خونش ریخته شد سلام بر آنکه

الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ السَّلَامِ عَلَى الْمَجْرَعِ

با خون زخمهایش غسل داده شد سلام بر آنکه از جام

بِكَأْسَاتِ الرَّمَّاحِ السَّلَامِ عَلَى الْمَضَامِ

نیزه‌ها جرعه نوش شد سلام بر آن مظلومی که

المُسْتَبَاحُ السَّلَامُ عَلَى الْمُنْحُورِ فِي الْوَرَى

خونش مُباح شد سلام بر آنکه از قفا سرش را بریدند

السَّلَامُ عَلَى مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى السَّلَامُ

سلام بر آنکه اهل روستا بدنش را دفن کردند سلام بر

عَلَى الْمَقْطُوعِ الْوَتَيْنِ السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي

آنکه رگ گردنش را بریدند سلام بر آن حمایت‌کننده

بِالْمُعِينِ السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ

بی‌یاور سلام بر محاسن بخون خضاب شده

السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ السَّلَامُ عَلَى

سلام بر آن گونه خاک آلوده سلام بر

الْبَدَنِ السَّلِيبِ السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ

آن بدن بی‌لباس سلام بر آن دندان‌کی با چوب خیزران

بِالْقَضِيبِ السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ

بر آن نواخته شد سلام بر آن سربالای نیزه رفته

السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْفَلَوَاتِ

سلام بر آن جسمهای عریان مانده در بیابان

تَنْهَشُهَا الذُّبَابُ الْعَادِيَاتُ وَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهَا

که گرگهای درنده تکه و پاره‌شان می‌کردند

السَّبَاعُ الضَّارِيَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَ

و حیوانات وحشی بر سر آن فرود آمدند سلام بر تو ای مولای من

عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُرْفِرِينَ حَوْلَ قُبَّتِكَ

و بر فرشتگانی که بر گرد گنبد بارگاهت و بر اطراف مزارت

الْحَافِينَ بِسُرَّتِكَ الطَّائِفِينَ بِعَرْصَتِكَ

می‌گردند و در صحن و سرای آستانت طواف می‌کنند

الْوَارِدِينَ لِزِيَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ فَإِنِّي

و به زیارت تو می‌آیند سلام بر تو به درستی که بسوی تو

قَصَدْتُ إِلَيْكَ وَ رَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَيْكَ

آمده‌ام و امید به رستگار شدن در نزد تو را دارم

السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامَ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ

سلام بر تو سلام آشنا به حرمت تو

الْمُخْلِصِ فِي وَلَايَتِكَ الْمُتَقَرِّبِ إِلَى اللَّهِ

و خالص در ولایت و دوستی تو که با محبت تو بسوی خدا نزدیکی می‌جوید

بِمَحَبَّتِكَ الْبَرِيءِ مِنْ أَعْدَائِكَ سَلَامٌ مَنْ

و از دشمنان تو بی‌زاری می‌طلبد سلام کسی که

قَلْبُهُ بِمُضَابِكِ مَقْرُوحٌ وَ دَمْعُهُ عِنْدَ

قلب او را مصیبت تو جریحه‌دار و اشکش به هنگام

ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ سَلَامٌ الْمَفْجُوعِ الْحَزِينِ

یاد تو جاری است. سلام کسی که در غم تو اندوهگین

الْوَالِيهِ الْمُسْتَكِينِ سَلَامٌ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ

و مصیبتزده و سرگشته و بیچاره است سلام کسی که اگر با تو

بِالطُّفُوفِ لَوْ قَاكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيُوفِ وَ بَدَلَ

در کربلا بود، با جانش از تو در مقابل شمشیرهای بران محافظت می نمود

حَشَا شَتَّهُ دُونَكَ لِالْحُتُوفِ وَ جَاهِدَ بَيْنَ

و نیمه جان ناقابلش را برای حفظ تو به مرگ می بخشید و در نزد تو جهاد می کرد

يَدَيْكَ وَ نَصَرَكَ عَلَى مَنْ بَغَى عَلَيْكَ وَ قَدَاكَ

و تو را یاری می کرد بر علیه کسانی که بر تو ستم کردند

بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مَالِهِ وَ وَلَدِهِ وَ رُوحَهُ

و جان و جسم خود را و مال و فرزندان خویش را فدای تو می کرد

لِرُوحِكَ فِدَاءً وَ أَهْلَهُ لِأَهْلِكَ وَقَاءً فَلَيْنُ

و جانش فدای جان تو و اهلیش سپر بلای اهلیت تو می بود پس اگر

أَخَّرْتَنِي الدُّهُورُ وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ

روزگار مرا به تاخیر انداخت و مرا از یاری تو بازداشت

الْمَقْدُورُ وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا وَ

و نبودم تا با آنانکه با تو جنگیدند بجنگم و

لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً فَلَا تُدْبِنَكَ

با آنان که با تو به دشمنی برخاستند به دشمنی برپا خیزم

صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لِأَبْكِينَ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ

به جای آن در هر صبح و شام بر تو ناله می‌کنم و به جای اشک

دَمًا حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَى مُادَهَاكَ وَ

بر تو خون می‌گیرم و از روی حسرت و غم و قصه مصیبت‌هایی که

تَلَهَّفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُنْصَابِ وَ غُصَّةِ

بر تو وارد شد تا زمانی که در اثر سوز جانگداز مصیب و غصه

الْإِكْتِيَابِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ

جانگاہ و اندوه فراوان جان سپارم گواهی می‌دهم که تو نماز را بپاداشتی

أَتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ

و زکات را پرداخت نمودی و به نیکی فرمان دادی و از بدی و زشتی

الْمُنْكَرِ وَالْعُدْوَانَ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ وَ مَا عَصَيْتَهُ وَ

نهی کردی و خدا را اطاعت کرده و سرپیچی نمودی و به او

تَمَسَّكَتَ بِهِ وَ بِحَبْلِهِ فَأَرْضَيْتَهُ وَ خَشِيتَهُ وَ

و پیمانش چنگ زده و او را خشنود نمودی و از او ترسان بودی و

رَاقَبْتَهُ وَ اسْتَجَبْتَهُ وَ سَنَنْتَ السُّنْنَ وَ أَطَفَأْتَ

مراقبت او را کردی و فرمان او را اجابت کردی سنتها را انجام داده

الْفِتْنِ وَ دَعَوْتَ إِلَى الرَّشَادِ وَ أَوْضَحْتَ سُبُلَ

و فتنه‌ها را خاموش کردی و دعوت به کمال نمودی

السَّادِ وَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ الْجِهَادِ وَ

و راههای صلاح را روشن و مبین نمودی و در راه خدا به بهترین وجه جهاد

كُنْتَ لِلَّهِ طَائِعاً وَ لِحَدِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ

و کوشش نمودی مطیع خداوند و تابع و پیرو جدت محمد که درود خود بر او

عَلَيْهِ وَ إِلَيْهِ تَابِعاً وَ لِقَوْلِ أَبِيكَ سَامِعاً وَ إِلَى

و بر اهل بیتش باد، بودی سخن پدرت را شنیده و

وَ صِيَّةِ أَخِيكَ مُسَارِعاً وَ لِعِمَادِ الدِّينِ رَافِعاً وَ

وصیت برادرت را فوراً انجام دادی و پایه و اساس دین را برپا دارنده بودی

لِلطُّغْيَانِ قَامِعاً وَ لِلطُّغَاةِ مُقَارِعاً وَ لِلأُمَّةِ

و درهم کوبنده طغیان و سرکشی و سختگیر و کوبنده بر آشوبگران و طغیانگران

نَاصِحاً وَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ سَابِحاً وَ

و نصیحت‌کننده امت بودی و در گردابهای مرگ شناگر و درگیر

لِلْفُسَاقِ مُكَافِحاً وَ بِحُجَجِ اللَّهِ قَائِماً وَ

با فاسقها و قیام کننده بر محبت‌های الهی و بر

لِلْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ رَاحِماً وَ لِلْحَقِّ نَاصِراً

اسلام و مسلمین رحم‌کننده و یاری‌کننده حق

وَعِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِرًا وَ لِلدِّينِ كَالِثًا وَعَنْ

و در هنگام بلا صبرکننده و بر دین و بر

حَوْزَتِهِ مُرَامِيًا تَحُوطُ الْهُدَى وَ تَنْصُرُهُ وَ

حوزه و حدود آن محافظ و نگهبان بودی نگهبان هدایت و یاری کننده آن

تَبْسُطُ الْعَدْلَ وَ تَنْشُرُهُ وَ تَنْصُرُ الدِّينَ وَ تُظْهِرُهُ

و گستراننده عدل و نشردهنده آن و یاری کننده دین و آشکارکننده آن

وَ تَكْفُ الْغَايِبِ وَ تَرْجُرُهُ وَ تَأْخُذُ لِدَنِيٍّ مِنْ

و بازیچه شمارنده دین را از کارش بازداشته او را منع نمودی

الشَّرِيفِ وَ تُسَاوِي فِي الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوِيِّ

حق زبردستان را از ثروتمندان و اشراف می‌گرفتی و بین قوی

وَالضَّعِيفِ كُنْتَ رَبِيعَ الْأَيْتَامِ وَ عِصْمَةَ

و ضعیف به مساوات حکم می‌کردی یتیم‌نواز و پناهگاه

الْأَنْامِ وَ عِزَّ الْأِسْلَامِ وَ مَعْدِنَ الْأَحْكَامِ وَ

مردم بودی و عزت اسلام و معدن احکام و هم‌پیمان

حَلِيفَ الْإِنْعَامِ سَالِكًا طَرَائِقَ جَدِّكَ وَ أَبِيكَ

بخشش و احسان بودی رهرو راه جد و پدرت بودی

مُشَبِّهًا فِي الْوَصِيَّةِ لِأَخِيكَ وَ فِي الذَّمِّ

و همانند برادرت وصی پدرت بودی وفادار به پیمانها

رَضِيَ الشَّيْمِ ظَاهِرَ الْكَرَمِ مُتَهَجِّدًا فِي الظُّلَمِ

خوش اخلاق جوانمردیت آشکار، شب‌زنده‌دار در تاریکی‌های شب، برپاگر روشها

قَوِيمَ الطَّرَائِقِ كَرِيمَ الخَلَائِقِ عَظِيمِ السَّوَابِقِ

دارنده اخلاق نیکو دارای سابقه درخشان

شَرِيفَ النَّسَبِ مُنِيفَ الْحَسَبِ رَفِيعَ الرَّتَبِ

و نسب و حسب شرافتمند رتبه برتر فضیلت‌های فراوان

كَثِيرَ الْمَنَاقِبِ مُحَمَّدَ الضَّرَائِبِ جَزِيلَ

(سرشتهای پسندیده، عطایا و موهبت‌های فراوان) بردبار،

الْمَسْوَاهِبِ حَلِيمٍ رَشِيدٍ مُنِيبٍ جَوَادٍ عَلِيمٍ

کمال یافته، توبه‌کننده به سوی خدا، بخشنده، دانا،

شَدِيدٍ اِمَامٍ شَهِيدٍ اَوَّاهٍ مُنِيبٍ حَسِيبٍ

قدرتمند، پیشوای شهید، شیون‌کننده و توبه‌کننده دوست

مَهِيْبٍ كُنْتَ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

با هیبت، تو برای حضرت پیامبر که درود خدا بر او و اهل بیتش باد،

وَلَدًا وَّلِقُرْآنٍ سَنَدًا وَّلِاُمَّةٍ عَضُدًا وَّفِي

فرزند بودی و برای قرآن سند بودی یاری‌کننده امت و در

الطُّاعَةِ مُجْتَهِدًا حَافِظًا لِلعَهْدِ وَالمِثَاقِ نَاكِبًا

اطاعت خدا بسیار کوشا بودی بر عهد و پیمان خود محافظت می‌نمودی



عَنْ سُبُلِ الْفُسْطَاقِ وَبِأَذِلَالٍ لِمَجْهُودٍ طَوِيلٍ

و از راه فاسقها کنار گیرنده بودی و با نهایت توان تلاش می نمودی

الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدًا

دارای رکوع و سجود طولانی بودی در دنیا زاهد بودی

الرَّاحِلِ عَنْهَا نَاطِرًا إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ

همچون شخص کوچ کننده از دنیا نگاه کننده به آن با چشم ترسان

مِنْهَا أَمْالِكَ عَنْهَا مَكْفُوفَةٌ وَهَمَّتِكَ عَنْ

از آرزوهای دنیویت دل کنده و همت تو از

زِينَتِهَا مَصْرُوفَةٌ وَالْحَاظُكَ عَنْ بَهْجَتِهَا

زینتهای آن برگرداننده شده و نگاهت از سرور و شادمانی آن

مَطْرُوفَةٌ وَرَغْبَتِكَ فِي الْأَخِرَةِ مَعْرُوفَةٌ حَتَّىٰ

پوشیده شده و بشوق توبه آخرت مشهور بود تا آنکه

إِذَا الْجَوْرُ مَدَّ بَاعَهُ وَأَسْفَرَ الظُّلْمَ قِنَاعَهُ وَدَعَا

ستم دست ستمگرش را دراز کرد و ظلم نقاب از چهره افکند

الْفَغْيَ أَتْبَاعَهُ وَأَنْتَ فِي حَرَمِ جَدِّكَ قَاطِنٌ وَ

و فراخواندند گمراهان پیروان خویش را و در حالی که تو در حرم جدت ساکن

لِلظَّالِمِينَ مُبَايِنٌ جَلِيسُ الْبَيْتِ وَالْمِحْرَابِ

و از ستمگران دوری گزیده بودی مونس محراب و خانه گشته

مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ تُنْكِرُ الْمُنْكَرَ

و از امیال و لذتها بریده و با قلب و زبانت زشتی را منکر شمردی

بِقَلْبِكَ وَ لِسَانِكَ عَلَى حَسْبِ طَاقَتِكَ وَ

در حد طاقت و امکانت آنگاه که موقعیت مقتضی گردید

إِمْكَانِكَ ثُمَّ أَقْتَضَاكَ الْعِلْمُ لِلْإِنْكَارِ وَ لَزِمَكَ

با علم انکار کردی و بر تو لازم شد با مخالفان

أَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَّارَ فَسِرْتَ فِي أَوْلَادِكَ وَ

و فاجرها جهاد کنی. پس با فرزندان و خاندانت

أَهْلَائِكَ وَ شَيْعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ وَ صَدَعْتَ

و پیروان و دوستانت به راه افتادی و با حقیقت

بِالْحَقِّ وَالْبَيِّنَةِ وَ دَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ

سخن گفتی و برهانهای الهی را آشکار ساختی و با حکمت

وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ أَمَرْتَ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ

و پند نیکو به سوی خدا فراخواندی و امر به برپایی حدود الهی

وَ الطُّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْخَبَائِثِ

و اطاعت پروردگار و نهی از پلیدیها و سرکشها نمودی

وَ الطُّغْيَانِ وَ وَاجَهُوكَ بِالظُّلْمِ

و با ظلم و ستم با تو به مقابله برخاستند پس از آنکه آنها را

وَالْعُدْوَانِ فَجَاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْأَيْعَارِ إِلَيْهِمْ وَ

آگاهی بخشیدی و اتمام حجت نمودی با آنان جهاد

تَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ فَانكثروا ذِمَامَكَ وَ

کردی پس پیمان و بیعت تو را شکستند و بر

بَيْعَتِكَ وَأَسْخَطُوا رَبَّكَ وَجَدَّكَ وَبَدَّووكَ

پروردگار تو و جدت خشم کردند و با تو شروع به

بِالْحَرْبِ فَثَبَّتَ لِطَعْنٍ وَالضَّرْبِ وَطَحَنَتْ

جنگیدن کردند پس بر ضربات نیزه و شمشیر آنان پایداری کردی و

جُنُودَ الْفُجَّارِ وَاقْتَحَمَتْ قَسَطَ الْغُبَّارِ

لشگریان بدکاره و معصیت پیشه را به هلاکت رساندی و در گرد و غبار

مُجَالِدًا بِذِي الْفَقَارِ كَأَنَّكَ عَلَى الْمُخْتَارِ

برخاسته در میدان جهاد با ذوالفقاری وارد شدی که گویا تو همان علی مرتضی اختیار شده

فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجَاشِ غَيْرِ خَائِفٍ وَلَا

خدا هستی پس هنگامی که تو را ثابت قدم و دلیر دیدند در حالی که هیچگونه ترس و هراسی

خَاشٍ نَصَبُوا لَكَ غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ وَقَاتَلُوكَ

در تو نبود برای تو دامهای مکرشان را نصب کردند و با مکر و شرشان

بِكَيْدِهِمْ وَشَرِّهِمْ وَأَمْرَ اللَّعِينِ جُنُودَهُ

به جنگ با تو پرداختند و آن شخص ملعون به لشگریانش

فَمَنْعُوكَ الْمَاءَ وَ وُرُودَهُ وَ نَاجِزُوكَ الْقِتَالَ وَ

دستور حمله داد پس آب را و وارد شدن به آن را بر تو منع کردند.

عَاجِلُوكَ النَّزَالَ وَ رَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ وَ النَّبَالَ

و به مبارزه با تو پرداخته و در این امر شتافتند و تیرها و سنگها را به تو پرتاب کردند

وَ بَسَطُوا إِلَيْكَ الْإِصْطِلَامَ وَ لَمْ يَرْعَوْا

و دستهای ستمگر خود را به سوی تو گشودند و حق تو را

لَكَ ذِمَّامًا وَ لَا رَاقِبُوا فِيكَ أَثَامًا فِي قَتْلِهِمْ

مراعات نکردند و در کشتن عزیزان تو و غارت زاد و توشه تو

أَوْلِيَاءَكَ وَ نَهَبِهِمْ رِحَالَكَ وَ أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي

مراعات نکردند و تو در مشکلات مقدم بودی و آزار و

الْهَبَوَاتِ وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ قَدْ عَجِبْتُ مِنْ

اذیتها را تحمل کردی و به تحقیق ملائکه آسمان

صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ فَأَحْدَقُوا بِكَ

از صبر تو در شگفت آمدند ، پس دشمنان از تمام اطراف

مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ أَثَخَنُوكَ بِالْجِرَاحِ وَ حَالُوا

تو را دربر گرفتند و زخمهای عمیقی بر تو وارد کردند

بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الرَّوَّاحِ وَ لَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ وَ أَنْتَ

و بین تو و آسایش جدایی انداختند و برای تو هیچ یابوری باقی نمانده بود

مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ

و تو حسابگر نفست بودی و صبر می‌کردی و از زنان و

أَوْلَادِكَ حَتَّىٰ نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ فَهَوَيْتَ

اولادت دفاع می‌کردی تا آنکه تو را از اسب سرنگون ساختند

إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحاً تَطَّوُّكَ الْخَيُْولُ

و مجروح بر زمین افتادی اسبها با سمهایشان تو را

بِحَوَافِرِهَا أَوْ تَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا قَدْ

لگدکوب کردند و طغیانگران تو را با شمشیرها می‌زدند

رَشَحَ لِمَوْتِ جَبِينِكَ وَ اخْتَلَفَتْ

عرق مرگ بر پیشانیست. و راست و چپ بدن مبارکت

بِالْإِنْقِبَاضِ وَالْإِنْسِاطِ شِمَالِكَ وَ يَمِينِكَ

منقبض و منبسط می‌شد. و با گوشه چشم به

تُدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا إِلَىٰ رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ وَ قَدْ

خیام و حرمت نگاه کرده و فرزندان و اهل بیت تو را

شُغِلْتَ بِنَفْسِكَ عَنْ وُلْدِكَ وَ أَهْلِكَ وَ أَسْرَعَ

به خود مشغول ساخته بود و اسب تو شیون‌کنان شیهه‌کشان

فَرَسُكَ شَارِداً إِلَىٰ خِيَامِكَ قاصِداً

با سرعت به سوی حرمت آمد هنگامی که

مُحَمِّمًا بِأَكْيَافًا فَلَمَّا رَأَيْنِ النِّسَاءَ جَوَادَكَ

زنان اسبت را شرمسار دیدند و به زین

مَخْزِيًّا وَ نَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًّا بَرَزْنَ مِنْ

واژگونش نظر افکندند با موهای پریشان و

الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ

شیون‌کنان و ناله‌زنان از خیمه‌ها بیرون آمدند

لِأَطْيَافِ الْأَوْجُوهِ سَافِرَاتٍ وَ بِالْعَوِيلِ

و در حالی که بعد از عزت ذلیل شده بودند

دَاعِيَاتٍ وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتٍ وَ إِلَى مَصْرَعِكَ

به سوی مقتل و قتلگاه شتافتند

مُبَادِرَاتٍ وَ الشُّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَ

در حالی که شمر بر روی سینه‌ات نشسته بود و

مَوْلِعٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ

شمشیرش را بر گودی زیر گلوی تو فرو برده

بِيَدِهِ ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ قَدْ سَكَنْتِ حَوَاسِكَ

و محاسنت را به دست گرفته بود سرت را با شمشیر خود برید

وَ خَفِيَتْ أَنْفَاسُكَ وَ رُفِعَ عَلَى الْقَنَاةِ رَأْسُكَ وَ

در آن حالت حواست باز ایستاده و نفس‌هایت پنهان شده بود

سُبِيَّ أَهْلِكَ كَالْعَبِيدِ وَصُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ

سرت بر بالای نیزه برده شد و اهل بیت تو اسیر شدند مانند بندگان و بردگان و آنها را

فَسَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ

در غل و زنجیر کردند در فراز پالانهای چهارپایان چهره‌هایشان از

حَرُّ أَهْجَاتٍ يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِ

گرمای شدید می‌سوخت و از بیابانها و صحراهای (سوزان) می‌گذشتند

وَالْفَلَوَاتِ أَيْدِيَهُمْ مَغْلُوبَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ

دست‌هایشان به گردن‌هایشان آویخته و بسته بود و آنها را

يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ فَأَلْوَيْلُ لِلْعَصَاةِ

دور بازارها می‌چرخاندند پس وای بر سرکشان گناهکار

الْفُسَّاقِ لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ وَ

پس به تحقیق با کشتن تو اسلام را کشتند و

عَظَّلُوا الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ وَنَقَضُوا السُّنَنَ

نماز و روزه را بیهوده شمردند و سنتها

وَالْأَحْكَامَ وَهَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ وَحَرَّفُوا

و احکام را نقض کردند و ستونهای دین و ایمان را منهدم کردند

آيَاتِ الْهَيْ قُرْآنٍ وَهُمْ لَجُوا فِي الْبَغْيِ

و آیات الهی قرآن را تحریف نمودند و در دشمنی و ظلم

وَالْعُدْوَانِ لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

و ستم تلاش نمودند آنگاه که تو را شهید کردند براستی رسول خدا

عَلَيْهِ وَ إِلَيْهِ مَوْتُوراً وَ عَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

خون خواه تو شد و بار دیگر کتاب خداوند عز و جل

مَهْجُوراً وَ عُودِرَ الْحَقُّ إِذْ قَهَرْتَ مَقْهُوراً وَ

متروک و دورافتاده شد حق مورد خیانت قرار گرفت چون تو شکست خوردی

فُقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّحْرِيمُ

با نبود تو بانک الله اکبر و لا اله الا الله و حرام

وَ التَّحْلِيلُ وَ التَّنْزِيلُ وَ التَّأْوِيلُ وَ ظَهَرَ بَعْدَكَ

و حلال خدا و تنزیل و تأویل قرآن ناپیدا شد بعد از تو

التَّغْيِيرُ وَ التَّسْبِيلُ وَ الْأَلْحَادُ وَ التَّعْطِيلُ

تغییر و دگرگونی و کفر و بی اهمیتی و هواهای نفسانی

وَ الْأَهْوَاءُ وَ الْأَضَالِيلُ وَ الْفِتَنُ وَ الْأَبَاطِيلُ فَقَامَ

و گمراهی ها و فتنه ها و باطل ها پدیدار گشت پس خبر دهنده

نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ

شهادت تو نزد قبر جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد

عَلَيْهِ وَ إِلَيْهِ فَنَعَاكَ إِلَيْهِ بِالدَّمْعِ الْهَطُولِ قَائِلاً يَا

و با اشک ریزان خبر شهادت را به پیامبر داد در حالی که می گفت:



رَسُولَ اللَّهِ قُتِلَ سِبْطُكَ وَ فَتَاكَ وَ اسْتُيْحَ

ای رسول خدا نوه و جوان تو کشته شد و حرمت

أَهْلُكَ وَ جَمَاكَ وَ سُبَيْتٌ بَعْدَكَ ذَرَارِيكَ وَ

اهل بیت تو را شکسته و مباح شمردند فرزندان و ذریه تو را

وَقَعَ الْمُحْذَرُّ بِعِزَّتِكَ وَ ذَوِيكَ فَانزَعَجَ

بعد تو اسیر کردند و خانواده و اطرافیانت در گرفتاری افتادند

الرَّسُولُ وَ بَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ وَ عَزَاهُ بِكَ

پس پیامبر اشفته گردید و قلبش گریست به خاطر تو

الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَ فُجِعَتْ بِكَ أُمَّكَ

ملائکه و انبیاء بر او تسلیت گفتند به خاطر تو مادرت

الزُّهْرَاءُ وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ

زهرا سوگوار شد و ملائکه و فرشتگان مقرب الهی به

الْمُقَرَّبِينَ تُعَزِّي أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ

پدرت امیرالمؤمنین تسلیت گفتند و در عرش الهی

أَقِيمَتْ لَكَ الْمَائِمُ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَ لَطَمَتْ

ماتم برپا شد و به خاطر تو حورالعین به خودشان

عَلَيْكَ الْحُورُ الْعِينُ وَ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ

لطمه وارد کردند و آسمان و سکان آن و

سُكَّانُهَا وَ الْجِنَانُ وَ خُرَّانُهَا وَ الْهَضَابُ وَ

بهشت و خزانه داران آن و کوهها و

أَقْطَارُهَا وَ الْأَبْحَارُ وَ حَيْثَانُهَا وَ الْجِنَانُ وَ

دامنه هایش و دریاها و ماهیان، بهشت و

وَلُدَانُهَا وَ الْبَيْتُ وَ الْمَقَامُ وَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ

پسران در بهشت و خانه خدا و مقام و مشعر الحرام

وَ الْحِلُّ وَ الْإِحْرَامُ اللَّهُمَّ فَبِحُرْمَةِ هَذَا

و حل و حرم و همه گریه کردند پس به خاطر حرمت

الْمَكَانِ الْمَنِيفِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ

و احترام این مکان شریف بر محمد و آل او درود فرست

مُحَمَّدٍ وَ أَحْسَرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَ أَدْخَلْنِي

و مرا در زمره آنان محشور فرما و مرا به شفاعت آنها

الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا

داخل بهشت نما خدایا به تو توسل پیدا می کنم ای

أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ وَ يَا

سریعترین حسابران و ای کریمترین کریمها و ای

أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ

با اقتدارترین حاکمان و به محمد خاتم پیامبران

رَسُوْلَكَ اِلَى الْعَالَمِيْنَ اَجْمَعِيْنَ وَ بِاَخِيهِ وَ

فرستاده تو بر جهانیان و به برادرش و بسر عموش

اِبْنِ عَمِّهِ الْاَنْزَعِ الْبَطِيْنِ الْعَالِمِ الْمَكِيْنِ عَلِيٍّ

که بلند پیشانی و میان قوی و عالم و دانشمند و الامقام

اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ بِفَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ

علی امیرمؤمنان و به فاطمه سرور زنان جهان

الْعَالَمِيْنَ وَ بِالْحَسَنِ الزَّكِيِّ عِصْمَةِ الْمُتَّقِيْنَ وَ

به حسن که پاکیزه و پناه متقین است و

بِاَبِي عَبْدِاللهِ الْحُسَيْنِ اَكْرَمِ الْمُسْتَشْهَدِيْنَ وَ

به ابی عبدالله الحسین گرامی ترین شهدا

بِاَوْلَادِهِ الْمَقْتُوْلِيْنَ وَ بِعِيْرَتِهِ الْمَظْلُوْمِيْنَ وَ

و به فرزندان شهیدش و به خانواده مظلومش و

بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ وَ بِمُحَمَّدِ

به علی بن الحسین زینت عبادت‌کنندگان و به محمد

بْنِ عَلِيٍّ قِبْلَةَ الْاَوَّابِيْنَ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ

بن علی قبله و الگوی توبه‌کنندگان و جعفر بن محمد

اَصْدَقِ الصُّادِقِيْنَ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ مُظْهِرِ

راستگوترین راستگویان و موسی بن جعفر آشکارکننده

الْبَرَاهِينِ وَعَلِيٌّ بْنُ مُوسَى نَاصِرِ الدِّينِ وَ

حجتها و علی بن موسی یاری کننده دین و

مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قُدْوَةَ الْمُهْتَدِينَ وَعَلِيٌّ بْنُ

محمد بن علی پیشوای هدایت‌کنندگان و علی بن

مُحَمَّدٍ أَزْهَدِ الزَّاهِدِينَ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ

محمد زاهدترین زاهدان و حسن بن علی

وَارِثِ الْمُسْتَخْلَفِينَ وَالْحُجَّةَ عَلَى الْخَلْقِ

وارث جانشینان و حجت بر همه خلق خدا

أَجْمَعِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد

الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارِ آلِ طِهٍ وَ يَسَّ وَأَنْ تَجْعَلَنِي

آن راستگویان پرهیزگار آل طه و یس و اینکه مرا

فِي الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمِينِينَ الْمُطْمَئِنِّينَ الْفَائِزِينَ

در قیامت از جمله مؤمنان و آرامش‌یافتگان و رستگاران

الْمُفْرِحِينَ الْمُسْتَبَشِّرِينَ اللَّهُمَّ اكْتُبْنِي فِي

و شادمانان و بشارت‌یافتگان قرار دهی خدایا مرا

الْمُسْلِمِينَ وَالْحَقَنِي بِالصَّالِحِينَ وَاجْعَلْ لِي

از جمله مسلمانان قرار ده و مرا به صالحان بیوند

لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرِبِ وَأَنْصُرْنِي عَلَى

و برای من در آینده نام نیکو قرار ده و مرا بر ستمگران

الْبَاغِينَ وَأَكْفِنِي كَيْدَ الْحَاسِدِينَ وَأَصْرِفْ

پیروز فرما و مرا از مکر حسودها ایمن ساز

عَنِّي مَكْرَ الْمَاكِرِينَ وَأَقْبِضْ عَنِّي أَيْدِيَ

و از من حيله مکاران را دور نما و دست ستمکاران را

الظَّالِمِينَ وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ السُّادَةِ

از من دور کن و مرا با آقایان و نیکوکاران

الْمَيَامِينِ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ

در اعلاعلیین و با آنان که بر آنها نعمت ارزانی داشتی

عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ

از پیامبران و راستگویان و شهدا

وَالصَّالِحِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

و صالحین جمع‌نما به رحمت ای رحیم‌کننده‌ترین رحیم‌کنندگان

اللَّهُمَّ إِنِّي أُقْسِمُ عَلَيْكَ بِبَنِيكَ الْمَعْصُومِ وَ

خدایا تو را به حق پیامبر معصوم از گناهت و

بِحُكْمِكَ الْمُحْتَمِ وَنَهْيِكَ الْمَكْتُومِ وَبِهَذَا

به آن حکم حتمی تو و نهی پوشیده‌ات و به این

الْقَبْرِ الْمَلْمُومِ الْمَوْسَدِ فِي كَنْفِهِ الْإِمَامِ

قبر شریف که بر پا شده و امام معصومی که

الْمَغْضُومِ الْمَقْتُولِ الْمَظْلُومِ أَنْ تَكْشِفَ

در آن آرمیده است و مظلومانه کشته شده

مَا بِي مِنَ الْغُومِ وَ تَصْرِفَ عَنِّي شَرَّ الْقَدَرِ

این که اندوه‌هایم را برطرف سازی و از من شر قضا و قدر

الْمَحْتُمِ وَ تُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ السَّمُومِ

حتمی را دور گردانی و از آتش گرم و سوزان جهنم مرا برهانی

اللَّهُمَّ جَلِّلْنِي بِنِعْمَتِكَ وَ رَضِّنِي بِقِسْمِكَ وَ

خدایا مرا به نعمت خودت بزرگ گردان و مرا به قسمت راضی نما و

تَغَمَّدَنِي بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ بَاعِدْنِي مِنْ

از گناهان من به جود و کرمت چشم بیوش و مرا از

مَكْرِكَ وَ نِقْمَتِكَ اللَّهُمَّ اغْصِنِي مِنَ الزَّلَلِ وَ

مکر و نقمتهایت دور نما خدایا مرا از گمراهی محفوظ بدار

سَدِّدْنِي فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ وَافْسَحْ لِي فِي

و مرا در قول و عمل استوار گردان و عمرم

مُدَّةِ الْأَجَلِ وَ أَعْفِنِي مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْعِلَلِ وَ

را طولانی نما و از درد و مریضی سلامتم بخش و

بَلِّغْنِي بِوَالِيٍّ وَبِفَضْلِكَ أَفْضَلَ الْأَمَلِ اللَّهُمَّ

به حق اولیایم و به بخشش و کرمت مرا به بهترین آرزوهایم برسان خدایا

صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْبَلْ تَوْبَتِي

بر محمد و آل محمد درود فرست و توبه مرا قبول فرما

وَأَرْحَمِ غُرْبَتِي وَأَقْلِبْ عَثْرَتِي وَنَفْسِ كُرْبَتِي

بر گریه‌ام رحم نما و لغزش مرا کم‌نما و سختی‌های مرا

وَأَغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي

آسان نما و گناهان مرا ببخش و نسل مرا از صالحان قرار ده

اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ لِي فِي هَذَا الْمَشْهَدِ الْمُعْظَمِ

خدایا مرا در این حرم شریف و محل کرامت رها نما

وَالْمَحَلِّ الْمَكْرَمِ ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا عَيْبًا إِلَّا

مگر آنکه تمامی گناهانم را ببخشی و عیوبم را بپوشانی

سَتَرْتَهُ وَلَا غَمًّا إِلَّا كَشَفْتَهُ وَلَا رِزْقًا إِلَّا بَسَطْتَهُ

و از غمهایم نجات دهی و مگر آنکه روزیم را گسترده گردانی و هیچ

وَلَا جَاهًا إِلَّا عَمَرْتَهُ وَلَا فُسَادًا إِلَّا أَصْلَحْتَهُ وَ

منزلت و مقامی ندهی مگر آنکه آن را زیاد کنی و هیچ فسادی ندهی مگر آنکه آن را اصلاح فرمایی

لَا أَمَلًا إِلَّا بَلَّغْتَهُ وَلَا دُعَاءً إِلَّا أَجَبْتَهُ وَلَا

و هیچ آرزویی مگر آنکه مرا به آن آرزو برسانی و هیچ دعایی مگر آنکه آن را اجابت فرمایی

مَضِيقًا إِلَّا فَرَجَتْهُ وَلَا شَمْلًا إِلَّا جَمَعَتْهُ وَلَا

و هیچ ننگی و فشاری ندهی مگر آنکه آن را گشایش دهی و نه تفرق و پراکندگی را مگر آنکه آن را به

أَمْرًا إِلَّا أَتَمَّتْهُ وَلَا مَالًا إِلَّا كَثَّرَتْهُ وَلَا خُلُقًا إِلَّا

اجتماع مبدل گردانی و نه کاری را مگر آنکه آن را تمام کنی و به انجام رسانی و نه مالی مگر آنکه آن

حَسَنَةً وَلَا إِتْفَاقًا إِلَّا أَخْلَفَتْهُ وَلَا حَالًا إِلَّا

را برکت دهی و نه اخلاقی مگر آنکه آن را نیکو فرمائی و نه انفاقی مگر آنکه آن را جایگزین و

عَمْرَتَهُ وَلَا حَسُودًا إِلَّا قَعَّتْهُ وَلَا عَدُوًّا إِلَّا

مضاعف نمایی و نه دگرگونی حالی مگر آنکه آن را خوب و آباد نمائی و نه حسودی مگر آنکه آن را

أَرْدَيْتَهُ وَلَا شَرًّا إِلَّا كَفَيْتَهُ وَلَا مَرَضًا إِلَّا شَفَيْتَهُ

ریشه کن نمایی و نه دشمنی مگر آنکه آن را از میان ببری و نه مرضی مگر آنکه آن را شفا دهی و نه

وَلَا بَعِيدًا إِلَّا أَدْنَيْتَهُ وَلَا شَعْنًا إِلَّا لَمَمْتَهُ وَلَا

دوری مگر آنکه آن را نزدیک فرمائی و نه پراکندگی مگر آنکه آن را اصلاح کنی

سُؤَالًا إِلَّا أَعْطَيْتَهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ

و نه سئوالی مگر آنکه آن را عطا نمائی خدایا از تو می‌خواهم خیر

الْمُغَاجِلَةِ وَ ثَوَابِ الْأَجَلَةِ اللَّهُمَّ اغْنِنِي

دنیا و ثواب آخرت را، خدایا مرا به واسطه حلاله‌ها از حرام غنی فرما

بِحَلَالِكَ عَنِ الْحَرَامِ وَ بِفَضْلِكَ عَنْ جَمِيعِ

و به فضل و کرمات همچنین مرا از تمام مردم بی‌نیاز نما



الْأَنَامِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَقَلْبًا

خدایا از تو علمی که دارای نفع باشد را خواستارم و قلبی را

خَاشِعًا وَيَقِينًا شَافِيًا وَعَمَلًا زَاكِيًا وَصَبْرًا

که خاشع باشد و یقینی را که کامل باشد و عملی را که پاک باشد و صبری را

جَمِيلًا وَأَجْرًا جَزِيلًا اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شُكْرَ

که زیبا باشد و اجری را که زیاد باشد (خواستارم) خدایا شکرانه نعمت

نِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَزِدْ فِي إِحْسَانِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيَّ

که بر گردن من است را روزیم فرما و در احسان و کرمت بر من زیادی نما

وَأَجْعَلْ قَوْلِي فِي النَّاسِ مَسْمُوعًا وَعَمَلِي

و حرفم را در پیش مردم شنیده شده قرار ده. و عملم را

عِنْدَكَ مَرْفُوعًا وَآثَرِي فِي الْخَيْرَاتِ مَتَّبُوعًا

در نزد خودت بلند گردان و اثر مرا در خیرات پیوسته گردان

وَ عَدُوِّي مَقْمُوعًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ

و دشمنم را ریشه کن نما خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد

أَلِ مُحَمَّدٍ الْأَخْيَارِ فِي أَنْاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ

که اختیار شده در میان بندگان هستند در تمامی لحظات شب و روز

النَّهَارِ وَاكْفِنِي شَرَّ الْأَشْرَارِ وَطَهِّرْني مِنْ

و از من دور نما شر شرارت گران را و مرا از گناهان

الذُّنُوبِ وَالْأَوْزَارِ وَأَجْرِنِي مِنَ النَّارِ وَ

و آلودگی‌ها پاک فرما و از آتش جهنم دور گردان

أَحِلَّنِي دَارَ الْقَرَارِ وَأَغْفِرْ لِي وَ لِجَمِيعِ إِخْوَانِي

و خانه بهشت را بر من حلال کن و من و تمامی برادران

فِيكَ وَ أَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

و خواهران مؤمن و مؤمنه‌ای که در راه تو آنها را یافته‌ام

بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

به رحمت ای رحیم‌ترین‌ترین کنندگان بخش

پس از تمام شدن زیارت ناحیه دو رکعت نماز بجای آورید به این ترتیب که در رکعت اول بعد از حمد سوره انبیاء و در رکعت دوم بعد از حمد سوره حشر را بخوانید و در قنوت نماز این دعا را بخواند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ

وَمَا بَيْنَهُنَّ خِلَافًا لِأَعْدَائِهِ وَ تَكْذِيبًا لِمَنْ عَدَلَ بِهِ وَ إِقْرَارًا

لِرُبُوبِيَّتِهِ وَ خُضُوعًا لِعِزَّتِهِ الْأَوَّلِ بِغَيْرِ أَوَّلٍ وَالْآخِرِ إِلَى غَيْرِ

آخِرِ الظَّاهِرِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِهِ الْبَاطِنِ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ بِعِلْمِهِ

وَ لُطْفِهِ. لَا تَقِفُ الْعُقُولُ عَلَى كُنْهِ عَظَمَتِهِ وَ لَا تُدْرِكُ الْأَوْهَامُ

حَقِيقَةً مَا هَيْتِهِ وَ لَا تَتَّصَوِّرُ الْأَنْفُسُ مَعَانِي كَيْفِيَّتِهِ مُطَّلِعاً عَلَى  
الضَّمَائِرِ عَارِفاً بِالسَّرَائِرِ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ  
. اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ عَلَى تَصْدِيقِي رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
إِلِهِ وَ إِيْمَانِي بِهِ وَ عِلْمِي بِمَنْزِلَتِهِ وَ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الَّذِي  
نَطَقَتِ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ وَ بَشَّرَتِ الْأَنْبِيَاءُ بِهِ وَ دَعَتُ إِلَى الْأَقْرَارِ  
بِمَاجَاءِ بِهِ وَ حَثَّتْ عَلَى تَصْدِيقِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى : «الَّذِي يَجِدُونَهُ  
مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْأَنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ  
وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ  
وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» . فَصَلِّ  
عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ إِلَى الثَّقَلَيْنِ وَ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُصْطَفَيْنِ وَ  
عَلَى أَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ الَّذِينَ لَمْ يُشْرِكَا بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَداً وَ  
عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ . وَ عَلَى سَيِّدِي  
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَاةً خَالِدَةً الدَّوَامِ عَدَدَ  
قَطْرِ الرَّهَامِ وَ زِينَةِ الْجِبَالِ وَ الْأَكَامِ مَا أَوْرَقَ السَّلَامُ وَ اخْتَلَفَ  
الضِّيَاءُ وَ الظَّلَامُ وَ عَلَى إِلِهِ الطَّاهِرِينَ الْأُمَّةِ الْمُهْتَدِينَ

الذائدين عن الدين عليّ و محمد و جعفر و موسى و علي و  
 محمد و عليّ و الحسن و الحجّة القوّم بالقسط و سلالة السبط.  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْإِمَامِ فَرَجًا قَرِيبًا وَ صَبْرًا جَمِيلًا وَ  
 نَصْرًا عَزِيزًا وَ غِنًى عَنِ الْخَلْقِ وَ ثَبَاتًا فِي الْهُدَى وَ التَّوْفِيقَ لِمَا  
 تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ رِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا مَرِيئًا دَارًا سَائِغًا  
 فَاضِلًا مُفَضَّلًا صَبَابًا مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَ لَا نَكْدٍ وَ لَا مِنَّةٍ مِنْ أَحَدٍ  
 وَ عَافِيَةً مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ سُقْمٍ وَ مَرَضٍ وَ الشُّكْرِ عَلَى الْعَافِيَةِ وَ  
 النَّعْمَاءِ. وَ إِذَا جَاءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنَا عَلَى أَحْسَنِ مَا يَكُونُ لَكَ  
 طَاعَةً عَلَى مَا أَمَرْتَنَا مُحَافِظِينَ حَتَّى تُودِّينَا إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ  
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ  
 أَوْحِشْنِي مِنَ الدُّنْيَا وَ أَنْسِنِي بِالْآخِرَةِ فَإِنَّهُ لَا يُوحِشُ مِنَ الدُّنْيَا  
 إِلَّا خَوْفُكَ وَ لَا يُؤْنِسُ بِالْآخِرَةِ إِلَّا رَجَاؤُكَ. اللَّهُمَّ لَكَ الْحُجَّةُ  
 لِأَعْلَيْكَ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى لِأَمْنِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ  
 أَعِنِّي عَلَى نَفْسِي الظُّلْمَةِ الْعَاصِيَةِ وَ شَهْوَتِي الغَالِبَةِ وَ اخْتِمْ لِي  
 بِالْعَافِيَةِ. اللَّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفَارِي إِيَّاكَ وَ أَنَا مُصِرٌّ عَلَى مَا نَهَيْتَ

قَلَّةُ حَيَاءٍ وَ تَرْكِي الْأِسْتِغْفَارَ مَعَ عِلْمِي بِسَعَةِ حِلْمِكَ تَضْيِيعُ  
 لِحَقِّ الرَّجَاءِ. اللَّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبِي تُؤَيِّسُنِي أَنْ أَرْجُوكَ وَإِنَّ عِلْمِي  
 بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ يَمْنَعُنِي أَنْ أَخْشَاكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ  
 صَدِّقِ رَجَائِي لَكَ وَ كَذِّبْ خَوْفِي مِنْكَ وَ كُنْ لِي عِنْدَ أَحْسَنِ  
 ظَنِّي بِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ  
 أَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ وَ أَنْطِقْ لِسَانِي بِالْحِكْمَةِ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْدَمُ عَلَى  
 مَا ضَيَّعَهُ فِي أَمْسِهِ وَ لَا يَغْبِنُ حَظَّهُ فِي يَوْمِهِ وَ لَا يَهْتُمُّ لِرِزْقِ  
 غَدِهِ. اللَّهُمَّ إِنَّ الْغِنَى مَنِ اسْتَعْنَى بِكَ وَ افْتَقَرَ إِلَيْكَ وَ الْفَقِيرَ  
 مَنِ اسْتَعْنَى بِخَلْقِكَ عَنْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعْنِي  
 عَنْ خَلْقِكَ بِكَ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَبْسُطُ كَفًّا إِلَّا إِلَيْكَ. اللَّهُمَّ  
 إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ قَنَطَ وَ أَمَامَهُ التَّوْبَةُ وَ وَرَاءَهُ الرَّحْمَةُ وَ إِنْ كُنْتُ  
 ضَعِيفَ الْعَمَلِ فَإِنِّي فِي رَحْمَتِكَ قَوِيُّ الْأَمَلِ فَهَبْ لِي ضَعْفَ  
 عَمَلِي لِقُوَّةِ أَمَلِي. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ مَا فِي عِبَادِكَ مَنْ هُوَ  
 أَقْسَى قَلْبًا مِنِّي وَ أَعْظَمُ مِنِّي ذَنْبًا فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَوْلَى أَعْظَمُ  
 مِنْكَ طَوْلًا وَ أَوْسَعُ رَحْمَةً وَ عَفْوًا فَيَا مَنْ هُوَ أَوْحَدٌ فِي رَحْمَتِهِ

اِغْفِرْ لِمَنْ لَيْسَ بِاَوْحَدٍ فِي خَطِيئَتِهِ. اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَمَرْتَنَا فَعَصَيْنَا وَ  
 نَهَيْتَ فَمَا اَنْتَهَيْنَا وَ ذَكَرْتَ فَتَنَّا سَيْنَا وَ بَصَّرْتَ فَتَعَامَيْنَا وَ  
 حَذَّرْتَ فَتَعَدَّيْنَا وَ مَا كَانَ ذَلِكَ جَزَاءً اِحْسَانِكَ اِلَيْنَا وَ اَنْتَ  
 اَعْلَمُ بِمَا اَعْلَنَّا وَ اَخْفَيْنَا وَ اَخْبَرُ بِمَا نَأْتِي وَ مَا اَتَيْنَا فَصَلِّ عَلَيَّ  
 مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا اَخْطَاْنَا وَ نَسِينَا وَ هَبْ لَنَا  
 حُقُوقَكَ لَدَيْنَا وَ اَتِمِّ اِحْسَانَكَ اِلَيْنَا وَ اَسْبِلْ رَحْمَتَكَ عَلَيْنَا.  
 اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِهَذَا الصّٰدِقِ الْاِمَامِ وَ نَسْئَلُكَ بِالْحَقِّ  
 الَّذِي جَعَلْتَهُ لَهُ وَ لِحَدِّهِ رَسُوْلِكَ وَ لِابُوَيْهِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ اَهْلِ  
 بَيْتِ الرَّحْمَةِ اِذْ رَارَ الرِّزْقِ الَّذِي بِهِ قِوَامُ حَيَاتِنَا وَ صَلاَحُ  
 اَحْوَالِ عِيَالِنَا فَانْتَ الْكَرِيْمُ الَّذِي تُعْطِي مِنْ سَعَةٍ وَ تَمْنَعُ مِنْ  
 قُدْرَةٍ وَ نَحْنُ نَسْئَلُكَ مِنَ الرِّزْقِ مَا يَكُوْنُ صَلاَحًا لِدُنْيَانَا وَ  
 بَلاَغًا لِلاٰخِرَةِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَغْفِرْ لَنَا وَ  
 لِوَالِدَيْنَا وَ لِجَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ  
 الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْوَاتِ وَ اِتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْاٰخِرَةِ  
 حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ

پس از اتمام قنوت و ذکر رکوع و سجود، تشهد و سلام نماز و تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام (۳۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ مرتبه الحمد لله، ۳۳ مرتبه سبحان الله) دو طرف صورت را بر خاک گذاشته و چهل مرتبه بگو: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ** و از خداوند، پرهیز از گناه و نجات از آتش جهنم، و آمرزش و توفیق برای کردارهای نیکو، و پذیرش آنچه بوسیله آن بسوی حضرتش نزدیک شده و خشنودی او را بدست آوری را درخواست کن.

و در بالای سر بایست و دو رکعت نماز را همانگونه که گذشت بجای آور، سپس بر روی قبر خم شو و آنرا ببوس و بگو:

**زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ**

و آنگاه برای خودت و پدر و مادرت و هر که بخواهی دعا کن.

**وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى**

## زیارت شهدای کربلا

۱- السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ  
الْخَلِيلِ. صَلَّى اللَّهُ عَلَیْكَ وَ عَلَیْ أَبِيكَ إِذْ قَالَ فِیْكَ: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، يَا  
بُنَىَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَی الرَّحْمَنِ وَ عَلَی انْتِهَاكَ حُرْمَةِ الرَّسُولِ، عَلَی الدُّنْيَا بَعْدَكَ  
الْعَفَاءُ». كَأَنِّي بِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَائِثًا وَ لِلْكَافِرِينَ قَائِلًا:

أَنَا عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ      نَحْنُ وَ بَيْتِ اللَّهِ أَوْلَى بِالسَّيِّئِ  
أَطَعْنَاكَ بِالرُّوحِ حَتَّى يَنْتَنِي      أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَى عَنْ أَبِي  
ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَرَبِيٍّ      وَ اللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ  
حَتَّى قَضَيْتَ نَجْبَكَ وَ لَقَيْتَ رَبَّكَ. أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْلَى بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَ ابْنِ  
حُجَّتِهِ وَ أَمِينِهِ. حَكَّمَ اللَّهُ لَكَ عَلَي قَاتِلِكَ «مُرَّةَ بِنِ مُنْقِذِ بِنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ»  
لَعْنَةُ اللَّهِ وَ أَخْزَاهُ وَ مَنْ شَرَكَهُ فِي قَتْلِكَ، وَ كَانُوا عَلَیْكَ ظَهِيرًا وَ أَصْلَاهُمْ اللَّهُ  
جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا، وَ جَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ مُلَاقِيكَ وَ مُرَافِقِيكَ وَ مُرَافِقِي جَدِّكَ  
وَ أَبِيكَ وَ عَمِّكَ وَ أَخِيكَ وَ أُمَّكَ الْمَظْلُومَةَ، وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ أَوْلَى  
الْجُحُودِ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَاتِلِيكَ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ مُرَافَقَتَكَ فِي الدَّارِ الْخُلُودِ (وَ)  
السَّلَامُ عَلَیْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

۱ - سلام بر تو ای اولین شهید از نسل بهترین فرزندان از سلاله



ابراهیم خلیل! درود خداوند بر تو و پدرت، آنگاه که درباره تو چنین گفت: «خداوند بکشد قومی را که تو را کشت! ای پسر دلبندم چقدر بر خدای رحمان و بر هتک حرمت رسول خدا ﷺ گستاخ بودند! بعد از تو این دنیا فانی باد!» گویا تو را می بینم که پیش روی پدر ایستاده‌ای و به کافران چنین می گویی:

«من علی فرزند حسین بن علی هستم. به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر سزاوارتریم! آنقدر نیزه بر شما فرود می آورم تا نیزه‌ام خم شود و شمشیر ضربتی همچون ضربت جوان عرب هاشمی بر شما فرود آورم و از پدرم حمایت کنم. به خدا سوگند که فرزند زنازاده نمی تواند درباره ما فرمان براند.»

تا اینکه مرگت فرا رسید و پروردگار خویش را ملاقات نمودی. گواهی می دهم که تو بر خدا و رسولش سزاوارتری براستی فرزند رسول خدا و پسر حجت و امین او هستی.

خداوند درباره تو علیه قاتلت «مرة بن منقذ بن نعمان عبیدی» حکم کند و بر او و تمام کسانی که در کشتن تو با او همراهی کردند و علیه تو یار شدند، لعنت فرستد و آنان را خوار سازد و به دوزخ درافکند که چه بد جایگاهی است.

خداوند ما را از دیدار کنندگان با تو و از دوستان و همنشینان تو و جد و پدر و عمو و برادر و مادر مظلومت (فاطمه زهرا) قرار دهد. از

دشمنانت، همان کافران تکذیب کننده، به پیشگاه خدا بیزاری می جویم و از کشندگان به سوی خدا بیزاری می جویم و دوستی و همنشینی با تو را در خانه ی جاودانگی از خداوند مسئلت می نمایم. سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد!

۲ - السَّلَامُ عَلَى «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ» الطُّفْلِ الرَّضِيعِ، الْمَرْمِيِّ الصَّرِيحِ، الْمُتَشَحِّطِ دَمًا، الْمُصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حِجْرِ أَبِيهِ. لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَةَ «حَرْمَلَةَ بِنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ» وَ ذَوِيهِ.

۲ - سلام بر «عبدالله بن الحسين» کودک شیرخوار، تیر خورده بر زمین افتاده و به خون غلطیده، آن که خونش در آسمان بالا رفته و در آغوش پدر با تیر، سر بریده شد. خداوند تیر انداز به او، «حرملة بن کاهل اسدی» و دو یار او را لعنت کند.

۳ - السَّلَامُ عَلَى «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» مُبْلِئِ الْبَلَاءِ، وَالْمُنَادِي بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءَ، الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَ مُدْبِرًا، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ «هَانِي بِنِ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ».

۳ - سلام بر «عبدالله فرزند امیرمؤمنان»، گرفتار بلا و آزمایش، و منادی ولایت و دوستی در پهنه ی کربلا و مورد ضربت دشمن از پیش و پس. خداوند قاتل او «هانی بن ثبیت حضرمی» را لعنت کند.

۴ - السَّلَامُ عَلَى «الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» الْمُوَأْسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْآخِذِ لِفَدِهِ مِنْ أَمْسِيهِ، الْقَادِي لَهُ، الْوَأَقِي السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمُقْطُوعَةَ يَدَاهُ. لَعَنَ اللَّهُ

قَاتِلُهُ «يَزِيدُ بْنُ الرَّقَادِ الْحِيتِي» وَ «حَكِيمَ بْنِ الطُّفَيْلِ الطَّائِي».

۴ - سلام بر «عباس فرزند امیر مؤمنان» یاور برادر، با جان خویش، آن که از دیروزش برای فردای خویش توشه برگرفته است، فدایی برادر، او که حافظ مشک آب و به سوی برادر شتابان بود و دو دست از بدنش جدا شد. خداوند قاتلانش «یزید بن رقاد» و حکیم بن طفیل طایی را لعنت کند.

۵ - السَّلَامُ عَلَى «جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِبًا، وَالنَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِبًا، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ، الْمُسْتَقْدِمِ لِلنَّزَالِ، الْمَكْثُورِ بِالرُّجَالِ. لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ «هَانِيَّ ابْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ».

۵ - سلام بر «جعفر فرزند امیر مؤمنان»، حسابگر شکیبای بر جان، غریب دور از سرزمین های خویش، مهبای جنگ و پیشتاز ستیز و در محاصره دشمن. خداوند قاتلش «هانی بن ثبیت حضرمی» را لعنت کند.

۶ - السَّلَامُ عَلَى «عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»، سَمِيَّ «عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ». لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ «خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ» (وَ الْأَيَادِيَّ الْأَبَانِيَّ الدَّارِمِيِّ).  
۶ - سلام بر «عثمان فرزند امیر مؤمنان»، همنام «عثمان بن مظعون».

خداوند تیرزندگانش «خولی بن یزید» و «ایادی دارمی» را لعنت کند.

۷ - السَّلَامُ عَلَى «مُحَمَّدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» قَتِيلِ «الْأَيَادِيِّ الدَّارِمِيِّ» لَعْنَةُ اللَّهِ، وَ ضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ.

۷ - سلام بر «محمد فرزند امیرمؤمنان» کشته شده به وسیله‌ی «ایادی دارمی» که خداوند او را لعنت کند و عذاب دردناک را بر او بیفزاید و درود و رحمت خداوند بر تو ای محمد و بر اهل بیت شکیبایت.

۸ - السَّلَامُ عَلَيَّ «أَبِي بَكْرٍ بْنِ الْحَسَنِ» الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ، الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ «عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ».

۸ - سلام بر «ابی بکر فرزند حسن» آن ولی پاک تیر خورده پیکانی آسیب رسان. خداوند قاتلش «عبدالله بن عقبه غنوی» را لعنت کند.

۹ - السَّلَامُ عَلَيَّ «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ» الزَّكِيِّ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَةَ حَرْمَلَةَ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ.

۹ - سلام بر «عبدالله فرزند حسن» آن ولی پاک نهاد، خداوند قاتلش و تیر انداز به او «حرملة بن کاهل اسدی» را لعنت کند.

۱۰ - السَّلَامُ عَلَيَّ «قَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ» الْمَضْرُوبِ عَلَيَّ هَامَتِهِ، الْمَسْلُوبِ لِأُمَّتِهِ حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ، فَجَلَى عَلَيْهِ عَمَّهُ كَالصَّفْرِ، وَ هُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ التُّرَابَ، وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ:

«بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ جَدُّكَ وَ أَبُوكَ» ثُمَّ قَالَ: «عَزَّ وَ اللَّهُ عَلَيَّ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ (أَنْ) يُجِيبَكَ وَ أَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ هَذَا وَ اللَّهُ يَوْمٌ كَثُرَ وَ اتْرَهُ، وَ قَلَّ نَاصِرَهُ».

جَعَلَنِي اللَّهُ مَعَكُمْ يَوْمَ جَمْعِكُمْ، وَ بَوَّأَنِي مَبُوءًا كُمْ، وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ «عُمَرَ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلِ الْأَزْدِيِّ»، وَ أَصْلَاهُ جَحِيمًا، وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا.

۱۰ - سلام بر «قاسم فرزند حسن بن علی» (آنکه) فرق سرش  
ضربت خورده و ابزار جنگش به تاراج رفته، هنگامی که عمویش  
حسین علیه السلام را فرا خواند، عمویش بسان عقاب تیز پرواز به سوی او  
شتافت. پاهایش را (از شدت زخم‌ها) به زمین می‌کشید و حسین علیه السلام  
چنین می‌گفت:

«از رحمت خداوند دور باد قومی که تو را کشتند، همانانی که در  
روز قیامت جد و پدرت دشمن آنان هستند.»

سپس فرمود: «به خدا سوگند بر عمویت گران است که تو او را  
بخوانی ولی او تو را جواب نگوید، یا به سوی تو آید در حالی که تو  
کشته شده و بر زمین افتاده باشی و این تو را سودی نبخشد. به خدا  
سوگند امروز روزی است که خون خواهان آن فراوانند ولی (اکنون)  
یاوران آن اندکند.»

خداوند در روزی که شما دو نفر را گرد هم می‌آورد، مرا نیز با شما  
قرار دهد و در سکونت گاه شما ساکنم گرداند و خداوند کشنده‌ات  
«عمر بن سعد بن عروه بن نفیل ازدی» را لعنت کند و به دوزخ  
درافکند و برایش عذابی دردناک آماده کند.

۱۱ - السَّلَامُ عَلَى «عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ» الطَّيَّارِ فِي الْجِنَانِ، حَلِيفِ  
الْإِيمَانِ، وَ مُنَازِلِ الْأَقْرَانِ، النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ، التَّالِي لِلْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ، لَعَنَ اللَّهُ  
قَاتِلَهُ «عبدالله ابن قطبة النبهاني».

۱۱ - سلام بر «عون فرزند عبدالله بن جعفر» پرواز کننده در بهشت‌ها، همراه و هم پیمان ایمان، به زیر کشنده‌ی همپایگان خود در جنگ، خیرخواه برای خدای بخشنده، دنباله‌رو مثنی و قرآن، خداوند قاتلش «عبدالله بن قطبه نبهانی» را لعنت کند.

۱۲ - السَّلَامُ عَلَى «مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ» الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ، وَالتَّالِي لِأَخِيهِ، وَوَأَقِيهِ بِبَدَنِهِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ «عَامِرَ بْنَ نَهْشَلِ التَّمِيمِيِّ».

۱۲ - سلام بر «محمد فرزند عبدالله بن جعفر» گواه جایگاه پدرش، دنبال رو برادرش و نگاهدار او با بدنش، خداوند قاتلش «عامر بن نهشل تمیمی» را لعنت کند.

۱۳ - السَّلَامُ عَلَى «جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ»، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ(رَامِيَهُ) «بِشْرِ بْنِ خَوْطِ الْهَمْدَانِيِّ».

۱۳ - سلام بر «جعفر بن عقیل»، خداوند قاتلش (و تیر انداز به او) «بشر بن خوط همدانی» را لعنت کند.

۱۴ - السَّلَامُ عَلَى «عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ» لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَهُ «عُمَرَ بْنَ خَالِدِ بْنِ أَسَدِ الْجَهْنِيِّ».

۱۴ - سلام بر «عبدالرحمن بن عقیل»، خداوند قاتلش و تیر انداز به او «عمر بن خالد بن اسد جهنی» را لعنت کند.

۱۵ - السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ بْنِ الْقَتِيلِ، «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ» وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ «عَامِرَ بْنَ صَعْصَعَةَ» (وَ قِيلَ «أَسَدُ بْنُ مَالِكٍ»).

۱۵ - سلام بر کشته شده فرزند کشته شده، «عبدالله بن مسلم بن عقیل» و خداوند قاتلش «عمر بن صعصعة» را لعنت کند (و گفته شده «اسد بن مالک»).

۱۶ - السَّلَامُ عَلَيَّ «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ» وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ رَامِيَهُ «عَمْرُو بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ».

۱۶ - سلام بر «عبدالله فرزند مسلم بن عقیل» و خداوند قاتلش و تیر انداز به او «عمرو بن صبیح صیداوی» را لعنت کند.

۱۷ - السَّلَامُ عَلَيَّ «مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَقِيلٍ» وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ «لَقِيْطُ بْنُ نَاشِرِ الْجَهْنِيِّ».

۱۷ - سلام بر «محمد فرزند ابی سعید بن عقیل» و خداوند قاتلش «لقیط بن ناشر جهنی» را لعنت کند.

۱۸ - السَّلَامُ عَلَيَّ «سُلَيْمَانَ» مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ «سُلَيْمَانَ بْنَ عَوْفِ الْحَضْرَمِيِّ».

۱۸ - سلام بر «سلیمان» غلام حسین بن امیر المؤمنین و خداوند قاتلش «سلیمان بن عوف حضرمی» را لعنت کند.

۱۹ - السَّلَامُ عَلَيَّ «قَارِبٍ» مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ.

۱۹ - سلام بر «قارب» غلام حسین بن علی.

۲۰ - السَّلَامُ عَلَيَّ «مُنَجِّحٍ» مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ.

۲۰ - سلام بر «منجیح» غلام حسین بن علی.

۲۱ - السَّلَامُ عَلَيَّ «مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أذِنَ

لَهُ الْإِنْصِرَافِ:

«أَخْبَنُ نُحْلَى عَنكَ وَبِمِ نَعْتِدِرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ، لَا وَاللَّهِ حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُحْمِي هَذَا وَأَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي وَلَا أُفَارِقُكَ، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ لَمْ أُفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ».

وَ كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ وَ أَوَّلَ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ وَ قَضَى نَحْبَهُ، فَفُزْتُ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ شَكَرًا لِلَّهِ اسْتِقْدَامَكَ وَ مُوَاسَاتِكَ إِمَامَكَ. إِذْ مَشَى إِلَيْكَ وَ أَنْتَ صَرِيحٌ فَقَالَ:

يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ وَ قَرَأَ: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا» لَعَنَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ فِي قَتْلِكَ «عَبْدَ اللَّهِ الضُّبَابِي» وَ «عَبْدَ اللَّهِ بْنِ خَشْكَارَةَ الْبَجَلِيِّ» وَ «مُسْلِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الضُّبَابِي».

۲۱ - سلام بر «مسلم بن عوسجه‌ی اسدی» کسی که در آن حال که

حسین علیه السلام اجازه بازگشت به او داد به حضرت گفت: «ما از تو روی برتابیم و به کدام بهانه برای ادای حق تو نزد خداوند عذر خواهی کنیم؟ نه، به خدا سوگند (روی برنتابیم) تا اینکه نیزه‌ام را در سینه‌هایشان خرد کنم و تا آن هنگام که شمشیر در دستانم باشد آن را بر ایشان می‌کوبم و از تو جدا نمی‌شوم، و اگر اسلحه‌ای برای جنگیدن نداشته باشم، به آنان سنگ پرتاب می‌کنم و از تو جدا نمی‌شوم تا



اینکه با تو جان دهم».

تو نخستین کسی هستی که جان خویش را ارزانی کرد و اولین شهید از شهیدان خداوندی که پیمان خویش را به انجام رساند. پس به خدای کعبه رستگار شدی. خداوند به پاس پیشگامی و یابوری کردنِ امامت، تو را پاداش فراوان دهد.

هنگامی که امام علیه السلام به سوی تو آمد و تو بر زمین افتاده بودی فرمود: «ای مسلم بن عوسجه خداوند تو را رحمت کند و این آیه را خواند: " و از ایشان گروهی است که چشم انتظارند و چیزی را به جای آن دگرگون نمی‌کنند." (سوره احزاب، آیه ۲۳)

خداوند شرکت‌کنندگان در کشتن «عبدالله ضبابی» و «عبدالله بن خشکاره بجلی» و «مسلم بن عبدالله ضبابی» را لعنت کند.

۲۲ - السَّلَامُ عَلَيَّ «سَعْدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ» الْقَائِلِ لِلسُّبَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ) وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْأَنْصِرَافِ:

«(اَللّٰهُمَّ) لَا تُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللهُ اَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيكَ، وَاللهِ لَوْ اَعْلَمْتُ اَنِّي اُقْتَلُ ثُمَّ اُحْيَا ثُمَّ اُحْرَقُ ثُمَّ اُذْرَى و يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً، مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى اَلْقِيَ جِهَامِي دُونَكَ، وَكَيْفَ لَا اَفْعَلُ ذَلِكَ، وَ اِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ، اَوْ قَتْلَةٌ وَاَحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكِرَامَةُ الَّتِي لَا اَنْقِضَاءَ لَهَا اَبَدًا».

فَقَدْ لَقِيتَ جِهَامَكَ، وَ وَاَسَيْتَ اِمَامَكَ، وَ لَقِيتَ مِنْ اللهِ الْكِرَامَةَ فِي دَارِ الْمَقَامَةِ، حَشَرْنَا اللهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهِدِينَ، وَ رَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي اَعْلَى عِلِّيِّينَ.

۲۲ - سلام بر «سعد بن عبدالله حنفی» او که به حسین علیه السلام هنگامی که به او اجازه بازگشتن داد، گفت: «(نه، به خدا قسم) تو را رها نمی‌کنیم تا اینکه خداوند بداند که همانا ما غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حق تو پاس داشته‌ایم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم سپس زنده می‌شوم آنگاه به آتش سوزانده می‌شوم سپس در هوا پراکنده می‌شوم و این کار را با من هفتاد بار انجام دهد، از تو دست نکشم تا اینکه مرگم در پیش رویت فرارسد. و چرا این کار را نکنم در حالی که این یکبار است که هیچگاه برای آن نهایی نیست».

پس مرگت را دیدار کردی و امامت را یاری نمودی و از سوی خداوند کرامت را در جایگاه همیشگی ملاقات کردی. خداوند ما را در زمره شهادت خواهان، با شما برانگیزد و دوستی و همراهی شما را در اعلیٰ علیین روزی فرماید.

۲۳ - السَّلَامُ عَلَيَّ «بِشَرِّ بْنِ عُمَرَ الْحَضْرَمِيِّ»، شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الْأَنْصِرَافِ: «أَكَلْتَنِي إِذْ نَسَبْتُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ وَأَسْأَلُ عَنْكَ الرُّكْبَانَ، وَأَخَذْتُكَ مَعَ قِلَّةِ الْأَعْوَانِ، لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا».

۲۳ - سلام بر «بشر بن عمر حضرمی»، خداوند به پاس کلامت به حسین علیه السلام در حالی که به تو اجازه بازگشت داده بود پاداش فراوان دهد: «اگر از تو روی برتابم حیوانات درنده مرا زنده زنده بخورند. و (من) از تو سواره دور شوم در حالی که تو را با کمی یاوران خوارت

نمایم؟ این کار ابداً نخواهد شد».

۲۴ - السَّلَامُ عَلَيَّ «يَزِيدُ بْنُ حُصَيْنِ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرِقِيِّ» الْقَارِيَّ الْمُجَدَّلِ.

۲۴ - سلام بر «یزید بن حصین همدانی مشرقی» آن قاری به

خاک غلتیده.

۲۵ - السَّلَامُ عَلَيَّ «عُمَرُ بْنُ كَعْبِ الْأَنْصَارِيِّ».

۲۵ - سلام بر «عمر بن کعب انصاری».

۲۶ - السَّلَامُ عَلَيَّ «نُعَيْمُ بْنُ الْعِجْلَانِ الْأَنْصَارِيِّ».

۲۶ - سلام بر «سلام بر نعیم بن عجلان انصاری».

۲۷ - السَّلَامُ عَلَيَّ «زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ» الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ أذِنَ

لَهُ فِي الْأَنْصِرَافِ:

«لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا. أَتُرْكُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أُسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَ

أَتَجُوعُ؟ لَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ الْيَوْمَ».

۲۷ - سلام بر «زهیر بن قین بجللی» آن که به حسین علیه السلام در حالی که

در بازگشتن به او اجازه داده بود گفت: «نه به خدا سوگند این کار هرگز

نخواهد شد. آیا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که گرفتار و اسیر در

دست دشمنان است رها کنم و خود رهایی یابم؟ خداوند این روز را

بر من نیاورد».

۲۸ - السَّلَامُ عَلَيَّ «عَمْرُو بْنُ قُرْطَةَ الْأَنْصَارِيِّ».

۲۸ - سلام بر «عمر بن قرطه انصاری».

۲۹ - السَّلَامُ عَلَى «حَبِيبِ بْنِ مِظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ».

۲۹ - سلام بر «حبیب بن مظاہر اسدی».

۳۰ - السَّلَامُ عَلَى «الْحُرِّ بْنِ يَزِيدِ الرَّيَّاحِيِّ».

۳۰ - سلام بر «حر بن یزید ریاحی».

۳۱ - السَّلَامُ عَلَى «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ».

۳۱ - سلام بر «عبدالله بن عمیر کلبی».

۳۲ - السَّلَامُ عَلَى «نَافِعِ بْنِ هِلَالِ بْنِ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ الْمُرَادِيِّ».

۳۲ - سلام بر «نافع بن هلال بن نافع بجلوی مرادی».

۳۳ - السَّلَامُ عَلَى «أَنْسِ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ».

۳۳ - سلام بر «انس بن کاهل اسدی».

۳۴ - السَّلَامُ عَلَى «قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِيِّ».

۳۴ - سلام بر «قیس بن مسهّر صیداوی».

۳۵ و ۳۶ - السَّلَامُ عَلَى «عَبْدِ اللَّهِ» و «عَبْدِ الرَّحْمَانَ» ابْنَيْ عُرْوَةَ بْنِ حَرَّاقِ

الْغِفَارِيِّينَ.

۳۵ و ۳۶ - سلام بر «عبدالله» و «عبدالرحمان» دو غفاری فرزندان

عروة بن حراق.

۳۷ - السَّلَامُ عَلَى «جَوْنٍ» مَوْلَى أَبِيذَرِّ الْغِفَارِيِّ.

۳۷ - سلام بر «جون» غلام ابیدر غفاری.

۳۸ - السَّلَامُ عَلَى «شَبِيبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ».

- ٣٨ - سلام بر «شبيب بن عبدالله نهشلى».
- ٣٩ - السَّلَامُ عَلَى «الْحَجَّاجِ بْنِ زَيْدِ السَّعْدِيِّ».
- ٣٩ - سلام بر «حجاج بن زيد سعدى».
- ٤٠ و ٤١ - السَّلَامُ عَلَى «قَاسِطٍ» وَ «كَرَّشٍ» ابْنَيْ زُهَيْرِ التَّغْلِبِيِّينَ.
- ٤٠ و ٤١ - سلام بر «قاسط» و «كرش» دو تغلبى فرزندان زهير.
- ٤٢ - السَّلَامُ عَلَى «كِنَانَةَ بْنِ عَتِيقٍ».
- ٤٢ - سلام بر «كنانه بن عتيق».
- ٤٣ - السَّلَامُ عَلَى «ضَرَّغَامَةَ بْنِ مَالِكٍ».
- ٤٣ - سلام بر «ضرغامه بن مالك».
- ٤٤ - السَّلَامُ عَلَى «حَوَىِّ بْنِ مَالِكِ الضَّبْعِيِّ».
- ٤٤ - سلام بر «حوى بن مالك ضبعى».
- ٤٥ - السَّلَامُ عَلَى «عُمَرَ بْنِ ضُبَيْعَةَ الضَّبْعِيِّ».
- ٤٥ - سلام بر «عمرو بن مالك ضبعى».
- ٤٦ - السَّلَامُ عَلَى «زَيْدِ ابْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ».
- ٤٦ - سلام بر «زيد بن ثبيت قيسى».
- ٤٧ و ٤٨ - السَّلَامُ عَلَى «عَبْدِ اللَّهِ» وَ «عَبِيدِ اللَّهِ» ابْنَيْ يَزِيدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ.
- ٤٧ و ٤٨ - سلام بر «عبدالله» و «عبيدالله» فرزندان يزيد بن ثبيت قيسى.
- ٤٩ - السَّلَامُ عَلَى «عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ».

- ۴۹ - سلام بر «عامر بن مسلم».
- ۵۰ - السَّلَامُ عَلَيَّ «قَعْنَبِ بْنِ عَمْرٍو النَّمَرِيِّ».
- ۵۰ - سلام بر «قعناب بن عمرو نمری».
- ۵۱ - السَّلَامُ عَلَيَّ «سالم» مَوْلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ.
- ۵۱ - سلام بر «سالم» غلام عامر بن مسلم.
- ۵۲ - السَّلَامُ عَلَيَّ «سَيْفِ بْنِ مَالِكٍ».
- ۵۲ - سلام بر «سیف بن مالک».
- ۵۳ - السَّلَامُ عَلَيَّ «زُهَيْرِ بْنِ بَشْرِ الخَثْعَمِيِّ».
- ۵۳ - سلام بر «زهیر بن بشر خثعمی».
- ۵۴ - السَّلَامُ عَلَيَّ «زَيْدِ بْنِ مَعْقِلِ الجُعْفِيِّ».
- ۵۴ - سلام بر «زید بن معقل جعفی».
- ۵۵ - السَّلَامُ عَلَيَّ «الحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقِ الجُعْفِيِّ».
- ۵۵ - سلام بر «حجاج بن مسروق جعفی».
- ۵۶ و ۵۷ - السَّلَامُ عَلَيَّ «مَسْعُودِ بْنِ الحَجَّاجِ» وَ اِئْتِيهِ.
- ۵۶ و ۵۷ - سلام بر «مسعود بن حجاج» و فرزندش.
- ۵۸ - السَّلَامُ عَلَيَّ «مَجْمَعِ بْنِ عَبْدِاللهِ العَائِدِيِّ».
- ۵۸ - سلام بر «مجمع بن عبدالله عائدی».
- ۵۹ - السَّلَامُ عَلَيَّ «عَمَّارِ بْنِ حَسَّانِ بْنِ شُرَيْحِ الطَّائِيِّ».
- ۵۹ - سلام بر «عمار بن حسان بن شریح طائی».

- ٦٠ - السَّلَامُ عَلَيَّ «حَيَّانِ بْنِ الْحَرِثِ السَّلْمَانِيِّ الْأَزْدِيِّ».
- ٦٠ - سلام بر «حيان بن الحرث سلمانى ازدى».
- ٦١ - السَّلَامُ عَلَيَّ «جُنْدَبِ بْنِ حِجْرِ الْخَوْلَانِيِّ».
- ٦١ - سلام بر «جندب بن حجر خولانى».
- ٦٢ - السَّلَامُ عَلَيَّ «عُمَرَ بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ».
- ٦٢ - سلام بر «عمر بن خالد صيداوى».
- ٦٣ - السَّلَامُ عَلَيَّ «سَعِيدِ» مَوْلَاهُ.
- ٦٣ - سلام بر «سعيد» غلام او (غلام عمر بن خالد صيداوى).
- ٦٤ - السَّلَامُ عَلَيَّ «يَزِيدِ بْنِ زِيَادِ بْنِ الْمُظَاهِرِ الْكَنْدِيِّ».
- ٦٤ - سلام بر «يزيد بن زياد بن مظاهر كندى».
- ٦٥ - السَّلَامُ عَلَيَّ «زَاهِرِ» مَوْلَى عَمْرِو بْنِ الْحُمُقِ الْخَزَاعِيِّ.
- ٦٥ - سلام بر «زاهر» غلام عمرو بن حمق خزاعى.
- ٦٦ - السَّلَامُ عَلَيَّ «جَبَلَةَ بْنِ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِيِّ».
- ٦٦ - سلام بر «جبلة بن على شيبانى».
- ٦٧ - السَّلَامُ عَلَيَّ «سَالِمِ» مَوْلَى بَنِي الْمَدِينَةِ الْكَلْبِيِّ.
- ٦٧ - سلام بر «سالم» غلام بنى مدينة كلبى.
- ٦٨ - السَّلَامُ عَلَيَّ «أَسْلَمِ بْنِ كَثِيرِ الْأَزْدِيِّ الْأَعْرَجِ».
- ٦٨ - سلام بر «اسلم بن كثير ازدى الاعرج».
- ٦٩ - السَّلَامُ عَلَيَّ «زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمِ الْأَزْدِيِّ».

- ۶۹ - سلام بر «زهير بن سايم ازدي».
- ۷۰ - السَّلَامُ عَلَيَّ «قاسم بن حبيب الأزدي».
- ۷۰ - سلام بر «قاسم بن حبيب ازدي».
- ۷۱ - السَّلَامُ عَلَيَّ «عمر بن الجندب الحضرمي».
- ۷۱ - سلام بر «عمر بن جندب حضرمي».
- ۷۲ - السَّلَامُ عَلَيَّ «أبي ثمامة عمر بن عبد الله الصائدي».
- ۷۲ - سلام بر «ابى ثمامة عمر بن عبدالله صائدى».
- ۷۳ - السَّلَامُ عَلَيَّ «حنظلة بن أسعد الشيباني».
- ۷۳ - سلام بر «حنظلة بن اسعد شيبانى».
- ۷۴ - السَّلَامُ عَلَيَّ «عبد الرحمن بن عبد الله بن الكدير الأرحبي».
- ۷۴ - سلام بر عبدالرحمن بن عبدالله بن كدرارحبي».
- ۷۵ - السَّلَامُ عَلَيَّ «عمار بن أبي سلامة الهمداني».
- ۷۵ - سلام بر «عمار بن ابى سلامة همدانى».
- ۷۶ - السَّلَامُ عَلَيَّ «عابس بن شبيب الشاكري».
- ۷۶ - سلام بر «عابس بن شبيب شاكرى».
- ۷۷ - السَّلَامُ عَلَيَّ «شوذب» مولى شاكر.
- ۷۷ - سلام بر «شوذب» غلام شاكر.
- ۷۸ - السَّلَامُ عَلَيَّ «شبيب بن الحارث بن سريع».
- ۷۸ - سلام بر «شبيب بن حارث بن سريع».



۷۹ - السَّلَامُ عَلَى «مَالِكِ بْنِ عَبْدِ بْنِ سَرِيحٍ»

۷۹ - سلام بر «مالک بن عبد بن سریع».

۸۰ - السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ «سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرِ الْفَهْمِيِّ الْهُمْدَانِيِّ».

۸۰ - سلام بر زخمی اسیر «سوار بن ابی حمیر فهمی همدانی».

۸۱ - السَّلَامُ عَلَى الْمُرْتَبِ مَعَهُ «عَمْرُو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُنْدَعِيِّ».

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارٍ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ،

بَوَّأَكُمْ اللَّهُ مَبُوءَ الْأَبْرَارِ، أَشْهَدُ لَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ لَكُمْ الْغِطَاءَ، وَ مَهَّدَ لَكُمْ الْوِطَاءَ، وَ

أَجْزَلَ لَكُمْ الْعَطَاءَ، وَ كُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بِطَاءٍ، وَ أَنْتُمْ لَنَا فُرْطَاءَ، وَ نَحْنُ لَكُمْ

خُلَطَاءَ فِي دَارِ الْبَقَاءِ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

۸۱ - سلام بر زخمی همراه او «عمرو بن عبدالله جندعی».

سلام بر شما ای بهترین یاران سلام بر شما به خاطر آنچه شکیبائی

ورزیدید. پس چه نیکو جایگاه و خانه آینده‌ای دارید. خدا شما را در

جایگاه نیکان جای دهد. شهادت می‌دهم که خداوند پرده را از (برابر

دیدگان) شما برداشته و برایتان فرش و بستر گسترده است. و به شما

عطای فراوان داده است و شما از حق درنگ نکرده‌اید و از ما پیش

افتاده‌اید. و ما می‌خواهیم با شما در خانه همیشگی همنشین و همراه

باشیم و سلامت و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

## منابع

۱. قرآن مجید.
۲. ارشاد مفید.
۳. احتجاج طبرسی.
۴. العبقری الحسان مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی
۵. بحار الانوار، مرحوم علامه مجلسی.
۶. پرواز روح، آیت الله سید حسن ابطحی.
۷. تشرّف یافتگان.
۸. تفسیر عیاشی.
۹. حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی (عج).
۱۰. خلاصه العبقری الحسان، جواد معلّم.
۱۱. خصائص الحسینیّه، آیت الله حاج شیخ جعفر شوشتری.

۱۲. دیوان حافظ.
۱۳. سحاب رحمت، شیخ اسماعیلی یزدی.
۱۴. سوگمندان و لائی.
۱۵. صالحان صالح، حجة الاسلام گلی زواره‌ای.
۱۶. فوائد الرضویه، مرحوم آیت الله شیخ عباس قمی
۱۷. كشف الغمّة.
۱۸. کامل الزیارات، ابن قولویه، ترجمه آیت الله ذهنی تهرانی.
۱۹. کمال الدین شیخ الطائفه، مرحوم صدوق.
۲۰. لهوف، سید ابن طاووس.
۲۱. مفاتیح الجنان، آیت الله شیخ عباس قمی.
۲۲. مصباح المتهدّد.
۲۳. مقتل خوارزمی.
۲۴. مکیال المکارم، آیت الله سید محمد تقی اصفهانی.
۲۵. مصباح الهدی، سخنان حاج اسماعیل دولابی، مهدی طیب.
۲۶. نجم الثاقب، مرحوم آیت الله محدث نوری.

## برخی از آثار مؤلف

- ۱- کرامات معنوی به ضمیمه روایت عنوان بصری
- ۲- آیت عرفان (شرح حال شیخ جلیل‌القدر عارف بالله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی رحمته الله علیه)
- ۳- کرامات الاولیاء به ضمیمه نامه عرفانی حضرت امام خمینی رحمته الله علیه به خانم فاطمه طباطبائی و نامه حضرت آیه الله سید احمد فهری زنجانی در حالات مرحوم آیه الله قاضی رحمته الله علیه
- ۴- اعجوبة عصر بهلول قرن چهاردهم (شرح حال عالم مجاهد شیخ السالکین حاج شیخ محمد تقی بهلول)

۵- در محضر اولیاء (خاطراتی از ملاقات با اولیاء خدا در

زمان تحصیل)

۶- یادی از دوستان خدا

۷- پادشه خوبان (در خصوص حضرت صاحب الزمان علیه السلام)

۸- سیر می فروش رابطه امام زمان علیه السلام با امام حسین علیه السلام و

شیفتگان (کتاب حاضر)

۹- کیمیا نظر (در عنایات حضرت سید الشهداء علیه السلام)

۱۰- میعادگاه عاشقان (تشرّفات در مسجد سهله به همراه

تاریخچه و اعمال و فضیلت مسجد).

۱۱- میعادگاه عاشقان (تشرّفات در مسجد کوفه به همراه

تاریخچه و اعمال و فضیلت مسجد).

۱۲- میعادگاه عاشقان (تشرّفات در مسجد جمکران به همراه

تاریخچه و اعمال و فضیلت مسجد).

۱۳- غروب خورشید در لرستان (شرح حال عالم ربّانی

مرحوم حاج سید غلامعلی موسوی سیستانی رحمته الله)

۱۴- تنظیم برخی از اشعار شیخ السالکین بهلول

۱۵- تصحیح و تنظیم مقدمه ماه خورشید مدینه از آثار عالم

ربانی مرحوم حاج سید غلامعلی موسوی سیستانی رحمته الله علیه

۱۶- تنظیم مقدمه و پاورقی ساقی نامه از اشعار آیه الله نجفی

۱۷- ستارگان آسمان شهادت (زندگینامه شهدای روحانیت

استان لرستان)

۱۸- داستانهای شگرف

۱۹- حافظ و پیر مغان (تفسیر برخی از ابیات حافظ در

خصوص امام حسین علیه السلام)